

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۷۸۶۳۳

کتاب سرورالعارفین
مؤلف واعظ شهبازی

مترجم

شماره قفسه ۱۰۲۳۸

بازدید شد
۱۳۸۴

۱۰۲۳۸
۱۳۸۴

فاطمه لاری

۲۱/۹/۲۹

انجمن بیدارگان

بازرسی شد

۳۵

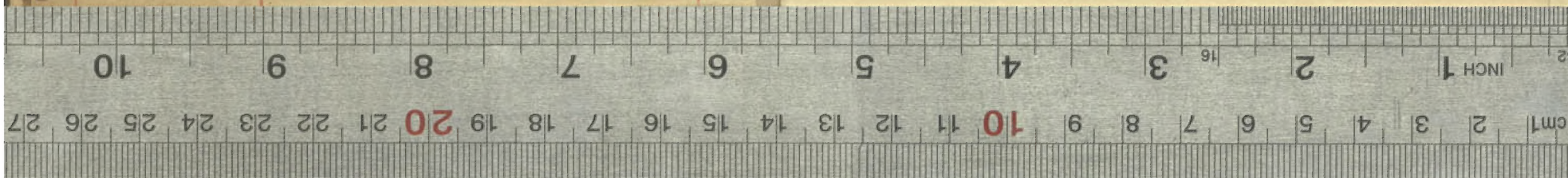
۳۴

۱۶



سرکار

۷۷۶۷۸
۱۰۴۷۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَدَّ مِفْتَاحًا لِلذِّكْرِ: وَسَبَّحَ اللَّهَ
 مِنْ فَضْلِهِ: وَذَلَّلَ عَلَى الْآيَةِ: وَعَظَّمَهُ: فَسَجَدَ
 الَّذِي خَلَقَ بِقُدْرَتِهِ خَلْقًا وَاقَامَهُ مَقَامَهُ: وَمَا
 بِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا: ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى مَنْ بَعَثَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ
 بَشِيرًا وَنَذِيرًا: وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ خَلَقُوا مِنْ وَجْهِهِ
 وَتَلَابُ طَيْشُهُ لَطْفُهُ: مَا فِي كُنُوزِهِ حَقٌّ يَكُونُ
 عَلَى الْعَالَمِينَ ظَوِيرًا: وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ
 فِي ثَلَاثٍ: بِثَلَاثٍ: مِنْ ثَلَاثٍ عَلَى ثَلَاثٍ

كان بعد اینه بصیر و بعد نیکوتر شوی که شاخسار
 ریاض جنان را ببلور درآورد: و خوشتر لاله که بساط طین
 حدائق بپاراید: حد خدا و ندیت که شناسا بشناسا
 او شناسد: و عقل زبیر در هوای معرفت زایش
 نتواند که کام از کام بردارد: و ذکر صفاتش مرغ
 خیال را از قفس جان بدارد: و فکر حلاش صولت
 هزار امکان را برساند: و نور معرفتش کوه عقل
 ز عقل بپرازد: و خورشید جمالش بیک حسن
 هزار آدم آراید: و کوی اقبالش در یک ذره صد
 هزار عالم آراید: سنجام من کوه کد و لاه کد اغیر
 باعث بر تحجیر این کلام و ترتیب این حرف و نکت
 این که کوه و صد نقابت و عثمان شرف نجابت
 ثمره شجر جلالت: و کوی انوار هدایت: شمس
 الاحوال: و قمر الاقبال: یا الله المتعال: بالبد و المال
 المائمه علی الحقیقه: و التابع الشیعه: تبارک الهوی

تَابِعُ الْهَدْيِ صَاحِبُ الْبَصَرِ وَالْبَصِيرَةِ: حَافِظُ الشَّرْعِ
 وَالشَّرِيعَةِ: ذُو الْعَصَةِ الْجَلِيلَةِ وَالرَّوْفَةِ الْغَنِيَّةِ الْخَضِرِ
 الْعَلِيَّةِ: قَوْلَانِ بِشَمْسِ الزَّمَانِ: آدَمُ الْأَوَّلِيَّةُ
 حَبِيبُ الدَّوَرَانِ: طَبِيبُ الزَّمَانِ خَادِمُ السُّلْطَانِ
 وَلِي الْأَرْكَانِ: الْخَلَصُ الْمُنْفَى وَالْمَجَاهِدُ الْوَفِيُّ تَابِعُ
 الشَّرْعِ وَالْمُسْتَنَ: الْقَائِمُ فِي الْمَبَاسِئِ وَالْمَحْنِ الْمَوْجِ
 الْمُتَمَحِّنُ مَوْلَانَا مِيرزا مُحَمَّد حسن الشَّهِيد مِيرزا
 آقا بزرگ آدام الله اِيْلَم حَقِّقْ وَجَعَلَهَا خَيْر مَزْدَعِي
 لِأَخِي: فَاطِمَةُ الدِّينِ أَخَذَتْ زَمَانَ شَانِي دُ
 وَالْأَمَقَامَ مُلْكِيَّهَا خَانِمِ آدَمِ اللهُ تَعَالَى أَجَلًا لَدُنَيْتِ
 الْمَبْرُورِ الْمَغْفُوقِ عَلَيْهِ مِيرزا الْمُقْبَبُ بِرُكْنِ الدِّينِ
 تَقَدَّ اللهُ بِفَضْلِهِ وَأَسْكَنَهُ فِي جَوْهَرِ جَنَانِهِ: جَوْهَرِ
 دَرْمَقَامِ مَجَاهِدِ دَرْدِينِ: وَدَرَسْتُ حَقِيقَ مَعْرِفَتِ
 أُمُودِ وَفُورِخِ آهَنْدِ رُوحِ عِلْمِ وَيَقِينِ: بِوَأَمْدِ حَقِيقِ
 كَثِيرِ الْفَضْلِ وَالْتَقَصِي زِيُو الْعَابِدِينَ بِهَذَا مَلَا أَحَدُ:

الشَّهِيدِ

الشَّهِيدِ زَادِي الشَّهِيدِ بِوَأَعْظَمِ: دُرُوسِ دَاشْتِ كَرِيمِ
 دَرِاصُوفِيْنَ جِيَزِيَكِي سَبَبِ صَفَا قُلُوبِ مُؤْمِنَانِ
 وَجَلَدِي قَوَادِ أَهْلِ عِرْفَانِ: وَاقِيَانِ بَاشَدِ: خَاصَّةِ
 دُرُولَايَتِ وَأَمَامَتِ بِطُونِ حَقِيقَتِ كِهْ أَوَاهِمِ
 دَرْدِينِ: وَاشْتَمِيتِ دَرْمَقَامِ يَقِينِ: بِشَرِيعَتِ
 الْمُرْسَلِينَ: زِيُو كِهْ أَوَسْتِ مَوَادِ اَزْ مَعْرِفَةِ اللهِ الْوَاقِعَةِ
 عَلَى الْكَافِرِينَ: مِنْ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ: بِلِوَحْيِ
 السَّبَبِ الْمَوْجِبَةِ عَلَى الْخَلْقِ وَالْبَعْثِ أَجْمَعِينَ: حَيْثُ
 لَوْ كُشِفَ الْغُضَاءُ لَمَا زَادَتْ عَلَيْهِ يَقِينِ: بِبِرَاهِينِ
 شَافِيَةِ وَحْجِ فَاطِمَةَ يَقُولُ صَافِيَةِ وَكِتَابِي هَادِيَةِ
 وَأَخْبَارِ مُتَوَاتِرَةِ: وَاجْمَاعِ كَاشِفَةِ: حَيْثُ لَمْ يَقْدَرِ أَنْ
 يَتَكَلَّمَ أَحَدُ الْآبَاءِ الْكَامِلِينَ: بِطَوِيفِ الْأَحْجَادِ لَا بِالْكَاشِقِ
 مَعَ أَقْ فِي غَايَةِ الْمَلَالِ: وَغَتَشَاشِ الْبَالِ: وَتَبْلِيلِ الْأَحْوَالِ
 وَكَثْرَةِ هَيْجَا الْكَلَالِ مِنْ عَرَضِ عَوَارِضِ الْمَافِقَةِ مِنْ
 اسْتِقَامَةِ الْحَالِ إِلَى اللَّهِ الْمَشْتَكِي وَالْيَدِ الْمَالِ: بِسَيِّئَاتِهَا

بِسْمِ الْعَالَمِينَ في ولاية امير المؤمنين عليه
 سلام الله الملك الامين. وهذه العفة هي العفة
 واصلمها وفرعها ونبوعها التي قال الله تعالى وما
 خلقت الجن ولا انس الا ليعبدوني في جميع مقاماتها
 رتبة الامور حسب الحال ومن تمام نعمت رب العالمين
 كما قال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم وامتت عليكم
 ديني ورضيت لكم الاسلام ديناً اي يوم ظهور امر
 الولاية والامامة خلقت الدين الحلال وامتت على الخلق
 نعمت الله بقرينه وظهر ظهور امر الولاية وامامت دين
 شد ونعمت خداوند تمام شد وآه ورضا راضی شد
 حضرت رب العزة ببندگانه خود شر يقبول ايشان
 ولايت اوليائا ودين نرد خداوند همان اسلام است
 چنانکه فرموده در قرآن مجيد آية الدين عند الله
 الاسلام ولا اسلام هو السلامة من صفات اعدا
 يعني دين همان اسلام است و اسلام بوي شده از

دشنامت

دشنامت است چنانکه حضرت امير المؤمنين عليه السلام
 فرموده در نهج البلاغة واما الامة قوام الدين
 على خلقه وعرفائه على عباد لا يدخل الجنة الا
 من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم
 وانكروا آية الله تعالى خصلكم بالا سلام واستخلص
 له وذلك لان الله اسلم سلامه وجماع كرامته اي بعد
 تعالى فرمود بدرستي كه اينست و غير اين نفيست كه ائمه
 برپا دارند كه كان دين خداوند بر خلق خدا و شنا
 كاند بنده خدا بخدا و داخل نمیشود بهشت
 مگر کسیكه بشناسد ائمه بولايت و دشنامت
 ائمه او را بخلوص نیت و صاف طوحت و داخل نمیشود
 در آتش مگر کسیكه منكر باشد بولايت و امامت
 و منكر باشند اهل بيت او باسلام و بولايت اسلام
 اسم سلامت و مجمع كرامت است در قبول قول و قبول
 صلوات الله علیه از شناسا نوييد و عدل و صفا بوقوت

و بتوارد آشنایی از صفات امکافیه و موحی داشتن
حقوق الهیه در ادله ظاهره و باطنه و الاکتساب
است خدا و رسول را و حکم را پس اسلام سلافت از صفات
اعداست و مجمع کرامت در تولا ای ایشان و این
مؤکبا حقیقت ایمانست و ایمان را دو مقام است
مقام ظاهره و آن گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله
یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اقرار با جا
به النبیه و مقام حقیقت و آن تولا ای اهل بیت است
بجیع مقامات دون رسالت و الوهیت و این
حقیقت ایمان و دین است هر چند در بند و اس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکتفا فرمودند به کلمه
قومند قول لا اله الا الله فقلوا و اطعوا شریط
توحید نفرمودند چنانکه معلم در تدریس تعلیم چنانکه
لفظ چیزی دیگر منظور ندارد و الا طفل را ب خدا شد و
بر غایت و لکن قدریکه توفیق بود و مقامش فهم زیاد

در انوفت تعلیم مینماید معانی کلمات و نکات حرفه
و هکذا معلم حقیقی آن رسول مکرر صلی الله علیه و آله
تعلیم امت بخود با الفاظ و طوا هو و همینکه توفیق بود
و بشعور آمدند امر فرمود بگوئید الله و در تعلیم
و باطون و تاویل و باطن تاویل از جزوی و کلی تا
باجمال و اتمام و غیره ناقص وارد شوند بر پر و کار حق
خارج مآخذه و دخل من دخل خارج شد از دین آنکه
منافق بود باقی ماند در دین صادق و امین بود
اللهم ثبتنا بالتمول الثابت بحمد الله الطاهیرین
و توفیت دایم این و حیوة و ابوبیک مقدمه و پنج باب
و یک خاتمه اما مقدمه در تشریح علم و تعلیم چنانکه
در ارشاد دینمیز از رسول الله صلی الله علیه و آله مروست ما اهد
المسلم لا خبیة هدیة افضل من کلمة حکمة نزیله
هدی او تدریعت و دایم یقی نیست هیچ هدیه بهتری
از علم که بخود مستلک از برای بهر امر در نیازی هدیه

چهارم آنکه چون عالم ببرد علم از وی جدا نشود
 در قبر و در عوالمیاری ای نماید و مال نزد یک ^{مهر}
 از او جدا شود و از او رث شود ^{آنکه} بچشم خلق عالم بچای
 کوفتند آن پادشاهان دوقم اغنیای سیم علمای چهارم
 فقراء باشند اما آن سه طایفه که امراء و فقراء و
 اغنیای باشند محتاجند بعلما و علمارا هیچ احتیاج
 نیست بایشان ششم آنکه خدا بیتعالی علم را ندهد
 مگر بخالصات و بیکزیده کان خود و مال را ندهد
 مگر بکافرات و ظالمان هفتم آنکه علم صاحب خود را
 بکفر راند از صراط چون بوق در خشای و مال صاحب
 خود را بدارد در صراط تا خداوند در حق او چه حکم کند
 چنانکه فرمود حضرت ^{سوال} و فی حلالها حسنا و فی حرامها
 عقاب یغفر اگر مال از تر حلال باشد در او حسنا است
 و اگر از حرام یافت شود ^{بسیار} در او عقاب بایست چنانچه
 و طول حساب و عذاب را خدا میداند هشتم آنکه ای

اهل شام

اهل شام هیچکس بیجای کردن علم دعوی خدا نکرده
 فرعون ملعون بیجای کردن مال دعوی خدا نکرده
 علم مثل جوهر است ^{بسیار} بشنوا من کتو هست با خیر
 هست فاضل تر از ملک و مال ^{بسیار} علم نزد انبیاء با هنر
 و ایضا در کتاب مذکور از حضرت رسول که سوال نمود
 جبرئیل که کدام جهاد افضل است عرض کرد که آموش
 علم فرمودند و دیگر چه عرض کرد پنج وقت نماز فرمودند
 پس از آن گفت فطر کردن بروی علما و افاضات
 که نشستی یکسان نزد عالم بجهت تحصیل علم نیکوتر است
 از هزار رکعت نماز و تطوع و از صد هزار تسبیح و
 از هزار اسب که برای جهاد با کافران بسته باشند
 یا رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} سبب سجد ملائکه آدم است
 علم و فهم او بوده و آنکه خداوند این همه مال و سلطنت
 بسلیمان داد و او منت نهاد فرمود هذا عطاؤنا
 او علم داد و او منت نهاد فرمود فقهاء آنها سلیمان

و دیگر اینکه محبت خداوند نسبت به محمد و آل محمد
 بجهت علم ایشان است اما باید دانست که این علم
 چه علم است چنانکه گوید: علم آنست که ترا بود بر حق
 که شکر خفیه بر حق پس معلوم شد که علم افضل است
 از هر چیز و افضل هر علم نیز علم تو جید است و معانی
 حقه زیرا که از او ظاهر خواهد شد قدرت کامله تا
 فائده خلقت این هست زیرا که این مصنوعات از صنایع
 حکیم است و حکیم نمیکند چیزی را که در او فائده نباشد
 پس باید در فعلش فائده باشد که آن فایده ایست
 شود بمخلوقش زیرا که او غنی مطلق است و غیر
 محتاج بجهت آنکه احتیاج صفت حدوث است
 و حدوث نقص خداوند قدیم است و او تعالی
 کامل است نه ناقص پس معلوم است که فایده خلق
 کردن خلق باین جهت خلق بر کرد و بنیالی که خدا
 است و اصل اصیل در خلقت این مخلوقات است

و از این جهت که خداوند قادر است و از این جهت که خداوند مدبر است و از این جهت که خداوند مدبر است و از این جهت که خداوند مدبر است

زیرا که هرگاه بدهد یکسے بغیر استحقاق چیزی را عاقل خواهد بود
 و حکیم با آنکه خداوند تبارک است که خداوند حکیم است و حکیم
 هو الله و موضع کل شیء محله بنی حکیم آن کسی را میداند که در
 در هر شیء در هر حال و خلقت و خلقت حکمت است و خلقت
 از خلقت حکمت برین چنانکه فرموده در قرآن مجید انما خلقناکم
 اعمالا فاعملوا و انکم الینا لاترجعون یعنی الایمان و اید که خدا
 خلق کردیم شما را عاقل و فایده و بدینست که شما بگویند که
 الا لا اله الا الله تعالی امور آگاه باشید که باز گشت هر خلقی
 خداوند خالق است و چون اراده نمود خلقت را انعام کرد و ایشان را
 یعنی بر کافره موجودات از خود کم و عطا وجود یعنی ایشان را
 زیرا که هر چیزی نبودند در مقام بود و او را ایشان را و این
 اعظم نعم الهی است و شکر این نعمت واجب است بر هر ذی وجودی
 زیرا که نعمش بیشتر شکرش باید بیشتر باشد و شکر نعمت موقوف
 است بر معرفت **اول** معرفت بخود که شاکر است و **دوم**
 معرفت به خداست **سیم** معرفت به خود که شاکر است
 و این معرفت سه گانه موقوف است بر نظر و فکر در آثار صنع خدا
 و ندانند که نظر در آثار خود و فکر در او غلط و باطل است محبت آنکه
 خدا تعالی محیط است بهر مکن از عقل و وهم و فکر و خیال و غیر

و سایر ممکنات از مجربات و مادیات و ذاتیات و عرضیات
 پس هیچ چیز نمیتواند اول بدانند و فهمید الا با تار صنع که مخلوق
 او نباشد چنانکه امیر المومنین هم فرموده در هیچ الدلائل کلاما
 منیر قوه با و هاتما که فادق معانیه فی خلق مثلک مردود است
 البک یعنی هر چیزی که نمیزد باید اول بعقول و خیالات مخلوق
 شما است نه خالق و مردود است بسو شما و نظر و تفکر بی خود
 است بسو که یعنی عارض بودن از خلق و اطوار ایشان و اقبال
 بسو خود و آثار و چنانکه گوید چشم ستر تا بر اینها بود
 چشم دل تاریک تا بیند دل عشق خود و زویرها را
 در ره خود دیده ظاهر بشود چشم دنیا و بدینا مایل
 زین سبب بشود که دل تاریک دید دل با تار باید طلب
 طالبان راه ایشان در ره چشم ظاهر بین ظاهر ایشان
 زین سبب بشود که دل تاریک دل غریب دوست بر کنای غریب
 جز بسو دوست که باشد که آید و تو را الله و الجوان
 در دنیا حق زنده دان کیست هر چه بماند با کس و مستی
 نیکد که بخوان بجایان میگزین دوستی با غیر خود در جور
 که چه غیر خود را چون مادر پدر اول از واجب باز بر مکلفین
 صلیت که عارض از خلق باشد چنانکه حضرت امیر المومنین فرمود

فاذا صحت عن الخلق ممکن من النظر وهو الواجب الاول و یحکین
 پس برگاه اعراض نمودی از خلق ممکن است از برای ترشنگی که از خود
 من المعرفه فمن ترك الواجب الاول من الواجبین فقد ترك
 اولی الامر من معرفت الله و ترک کرد واجب اول را از معرفت
 الواجب الثاني و من ترك فقد ترك معرفه الله و توحید و توحید
 کرد واجب ثانیه را و ترک کرد واجب دوم را ترک نمود
 و بنوعه اینها و اما نه خلفا صراحتا نه عینا و معرفه
 خدا و معرفت از نبوت انبیاء و امامت خلفا صراحتا نه عینا و معرفه
 المعاد و رجوع الارواح الی الاحیاء و من ترك ذلك فقد
 سعاد و عود در راجع بوسا حجب و اینها ترک کرد اینها پس نیست
 فلیس عیون و لا مسلم و کان فی نزهة الکافین و استحق العذاب
 امرای و نیست مسلمان و عیون و کفار و مستحق عذاب
 الالیم الدائم المقیم یعنی هرگاه عارض کردی خلق ممکن است
 در دنیا که اینها همیشه از برای تو فکر دنیا را خداوندی که آفرید
 ثابت و باین واجب اول که عارض از خلق باشد امکان دارد
 که معرفت حاصل شود پس کسی که ترک کرد واجب اول را که
 عارض باشد تحقیق ترک کرده و لایق با ترک نظر و شکر
 در آثار صنع الهی باشد و کسی که ترک تفکر نماید تحقیق ترک

کرده معرفت خداوند و توحید او و عدل او و نبوت انبیا
 و اقامت خلیفه انبیا و اسلام اهل علم و معین و معرفت صفات او
 و رجوع او و ارجح بلحساب و کسی که ترک نماید اینها را نیست مؤمن
 بلکه نیست مسلم و میباید از جمله کافران و مشرکان و استغناء
 را باندلادین و غیر او که معرفت که باعث ملامت اسلام و انبیا
 است و ترک او که در فتنات اعتقاد بوجود و صانع است که
 مصنوع نباشد و الا لازم است که از برای او صانع دیگر بگردد
 و معرفت صفات انجمنی که ثابت می نماید برای ذات حق
 است نه غیر و الا هر این ذات با صفت مقتدر باشد و دلیل
 توحید باطل می نماید از او صفات انجمنی که امر برای ذات
 فعلیه که ثابت است از برای افعال او جای نیست بر ذات او
 زیرا که صفات خلقند و صفات انجمنی که از برای او خلقند جای
 نیست بر صفات فعلیه او و معرفت عدل او زیرا که کسی که
 است بر هر چیزی و محتاج نیست به هیچ چیزی و دانای مطلق است
 یعنی جاهل نیست به هیچ چیز و شناختن به غیر محذور و سایر انبیا
 و خلفا ایشان زیرا که این خلفا حافظ مشربیت انبیا اند پس این خلفا
 محبت خدا و محبت رسول خدا و معرفت عبث مکلفین و حشر ایشان
 بود پادشاه روز جزا این نوشته را بچهره برای بیان نیت مکر

مملکت عثمان برز باینا و جدا یافت و جام ابتدای کلام صلا الله علیه
 الحمد لله و جمیع این مراتب بیان خواهد شد بدلیل واضح و محقق
 قاطع هر چند از روی احضار باشد ان شاء الله **باب اول**
 و بحال است اعتقاد بر اینکه خدا هست بدلیل اینکه احوال عالم را
 نمود و اگر نیست چگونه عالم احوال متحول است نمود چنانکه گوید
 و از برای او قیامت است و بخش که تواند که شود که هست بخش
 و با قیامت نیز که می بینم همیشه خلوق در حال دانه و آثار در آثار
 محتاج است به او و هر یک که احداث نماید و را قیامت علی الخ و ثقی
 از دال است به او و ثقی و ان موثر باری تعالی است و صحیح نیست تغییر
 در ذات باری و نه زیرا که تغییر علامت زوال است و در ذات زوال
 و بحال است اعتقاد بر قیامت و بعد از آن هم قدیم بذات و بعد از علی
 العدم یعنی همیشه هست و بود و خواهد بود و بود و نیست
 نیست در هیچ حال و پیشی نکرفته و نیست زیرا که اگر پیشی سابق
 میشد او را و قدیم غنی بود بلکه جاوده میبود زیرا که واسطه شنا
 قدیم و حادث نیست و هر گاه قدیم نباشد هر این لازم دارد که
 که کسی او را احداث کرده باشد نفوذی از الله من هذا یعنی پناه بخدا
 انجمنین اعتقاد که خدا را حادث بدانند و محتاج زیرا که محتاج نیست
 لازم دارد و بحال است اعتقاد بر اینکه باری تعالی از بد نیست یعنی دائم

در این کتاب
 و این کتاب

نیم

نیم

نیم

از لیس بر یک از ایشان سرکت باشند به ما به الاحتیاج
 ما به الامتیاز و کما مرکت حادث و هر صاحب کتب حادث
 و حادث غیر قدیم و ما کتبیم که با ویم قدیم است نه حادث
 هرگاه گفته شود که مختار نیستند از هم دیگر در هفتاد و هفت
 خودشان در این وقت دو نیت و شرکت نیت زیرا که دو
 لازم دار و علو هر یک را بر دیگری و الاضاحوا هدی بود و هر یک
 خداوند فرموده انا الذی کلک انما با خلق و بعد بعضهم علی بعض
 یعنی در این وقت هر یک از خداها با خبر که خلق کرد
 ده اند و هر یک ایشان طلب میکنند بالائی را بر دیگری و بدان
 بدینستیکه خدا تعالی بیکان است در مقام اول در ذات
 لا شریک له فیما یعنی نیت شریک از برای او در ذات حقان
 الله لا یخلف الیه انما هو الیه واحد یعنی فرموده خدا
 تعالی که او را ندید خدای دیگر و کان زیرا که نیت خدا مکر خدای بیکان
 و دو تیر لا شریک له فی صفاته یعنی نیت شریک در صفات او ویم
 لیس که مثله شی و هو الشیخ العظیم البصیر یعنی نیت از برای او و مثل
 و ما شدی در هیچ چیز و راست شنو و بدینستیم لا شریک له فی
 صنعته چنانکه فرموده خدا خلق الله فارزنی ما ذالخلق الذین
 من دونه و هم یاءمرون لا شریک له فی عبادته یعنی نیت شریک از برای

در مقام اول در ذات حقان
 الله لا یخلف الیه انما هو الیه واحد
 یعنی نیت شریک در صفات او ویم
 لیس که مثله شی و هو الشیخ العظیم البصیر
 یعنی نیت از برای او و مثل
 و ما شدی در هیچ چیز و راست شنو و بدینستیم
 لا شریک له فی صنعته چنانکه فرموده خدا
 خلق الله فارزنی ما ذالخلق الذین من دونه
 و هم یاءمرون لا شریک له فی عبادته

او در سبب اول او فن کان بر جوا لقا رتبه فی فعل اعمال الخا ولا
 پس یکم بوده ایم و در ملاقات پسر در کار خود
 لیس که بعباده و تبارک یعنی پس کسیکه بوده باشد امیدوار
 فی بر علی صانع و شریک و ملاقات پروردگار خود و طاعت علی
 خالص و نیکو و شریک نکر و اند خدا را در بندگی که خود هیچ کس
 یعنی بنده که محض از برای او باشد و واجب است اعتقاد بر اینکه
 خدا تعالی مایل است یعنی او محیط است به هر چیز و مسطرات به
 چیز و این همان معنی علم و قدرت است چنانکه خودش تو را
 کرده خود را فرمود و هو یدرک الاصابا و هو اللطیف الخیر یعنی
 او دانای و بدینستیم است و او لطیف است یعنی به هر چیز توانا است که
 اشاره بمقام قدرت است و چنانکه دانای است و این اشاره
 است بعلم و ادراک قدیم همان ذات محبت است چنانکه در علم و
 قدرت معلوم شده و واجب است اعتقاد بر اینکه با و نیتیم
 است زیرا که او نعم و صفی که در خود را با و بر چگونگی که یافتیم
 که اراده نمیشود مگر آنکه اراده کنند که با است با او باشد زیرا که هر
 که صفی نمیشود اراده از اراده کنند و دانستیم از این جهت
 که اراده را وصف خود قرار داده است و فرمود که بریداس یعنی
 خدا اراده کرده است بواسطه آنکه فعل خودش بود و نیت خود

در مقام اول در ذات حقان
 الله لا یخلف الیه انما هو الیه واحد
 یعنی نیت شریک در صفات او ویم
 لیس که مثله شی و هو الشیخ العظیم البصیر
 یعنی نیت از برای او و مثل
 و ما شدی در هیچ چیز و راست شنو و بدینستیم
 لا شریک له فی صنعته چنانکه فرموده خدا
 خلق الله فارزنی ما ذالخلق الذین من دونه
 و هم یاءمرون لا شریک له فی عبادته

داده و همین دلالت میکند که اراده از صفات فعل است نه ذات زیرا
 که اگر صفات ذاتی باشد باب خود ذات باشد بلا معاویه زیرا که
 جایز نیست تعدد در ذات و هرگاه خود ذات باشد بنسبت
 جایز باشد سلبش از ذات بلا آنکه سلبش جایز است چنانکه خداوند
 وصف کرد خود را بیدش و فرمود اولئک الذین یمررون بالله ان یطهر
 قلوبهم فیه انکروه ایخلد انکرم که اراده نکرده خدا اینکه پاک گرداند
 دل آنها انی انرا فیه منافقین و کفار بسبب ففاق و کفر ایشان پس اگر
 اراده عین ذات صلیب و نقیض از ذات محال بود و معلوم باشد این
 قاعده کلیه در مطلق صفات نگاه باید نمود که اگر ذات اقدس متصف
 میشود باین و مضید او نیز آن صفت فعل است ذات زیرا که افعال
 از برای اوصاف است و صفات فعل نیز از برای اوصاف است و هرگاه
 ذات اقدس متصف نشود بضمیمه آن صفت بلکه آن صفت ذات
 است بلا معاویه زیرا که ذات اقدس را ضد نیست و در اول که
 صفت فعل باشد مثل اراده و کراهت که مرید و گاه باشد که گاه
 میگوید اراده کرد مثل اینکه فرمود در خواهل بدت یرید الله یبد
 عنکم الحسب اهل البیت و یظهر که نظم این عبارت اراده نمود خداوند که در
 سازد از شما اهل بدت خبر یعنی ناپاک را که هیچ معارف و پالان گرداند
 شما را پاک گرداند و در حق دشمنان ایشان فرموده و لم یرد الله

ان یطهر قلوبهم پس از این مقام معلوم شد که اراده هم باجواب است
 بیاری هم منسوب است و همچنین گاه پس مدعیان این دو صفت
 که اراده و گاه باشد از صفات افعال نه صفت ذات اما بخلاف علم و
 قدرت که ایشان متصف بصفته خود خوانده اند و نمیتوان گفت
 لا یعلم که خدا را دانست و نمیتوان گفت که قادر یعنی توانا است زیرا
 که عدم علم با است و عدم قدرت عجز و هر نقص است و چنانچه
 در اراده حرفها گفته اند که طریقه اهل بدت عصمت و صبر و اراده
 است و بر این حدود اراده اجماع نموده اند انهم و ایشان معصوم
 از خطا و لغزش بر اراده فعل با نیست نه ذات او و همچنین که گفته اند
 صفت فعل است قوله یرید و لکن که الله سبحانه و واجب است اتفاقاً
 باینکه بار تعالی مستکمال است زیرا که او خود را وصف نمود و فرمود
 و کلام الله هو کلیمای یعنی سخن گفت خداوند موسی سخن گفت پس چون
 یافتیم اینیک حکیم را ناخطار نمیکند مگر باخیز یک در مقام فهم مخاطب
 باشد و ما نمیفهمیم از کلام الا ان حرف و صدام که شنیده
 میشود و مطلقاً است و مرکب و تحقیق اهل لغت جمیعاً بر اینند
 که این از برای ترکیب که مفهومی میشود و معنی کلام است که ترکیب کلام
 از صوت و حروف مرکب متخارجه متصرف و حال آنکه خداوند او را
 و صف خود خوانده و فرموده و کلام الله موسی کلیم و بالبدن غیر

در
 شکر

معلوم است که خداوند معجز است و نه لفظ و نه صوت و نه حرف
 پس نسبت دادن فعل خود را بخود و به خود که خواهد صحیح و عیب
 است و نه هر چه که باشد از خلوق و حیوان یا نبات یا جماد یا انکه
 غیر اینها باشد و نه هر چه که هر یکند و هر یک طایفه است چنانکه خود
 فرموده ما یا ایتیم من ذکر من ربهم محدث یعنی آخر آید ایشان را
 ذکر از جانب پروردگار محدث است و واجب است انصاف و مکلفان
 کنند بر اینکه باری تعالی کسی که باری تعالی شد و ماند
 نماند زیرا که وجود متناهی ندارد و سر بر آید صفات ذاتیه و این
 نقص است ذات قدس است زیرا که عدم نظیر اکمال است و وجودش
 نقص است و همچنین واجب است اعتقاد بر اینکه باری تعالی جسم نیست
 و عرض وجود هر مرکب و مختلف نیست و در حقیقت در حقیقت
 نیست زیرا که کل اینها صفت مخلوقند و حادث و خدا از خود و شریک
 و اینها واجب است اعتقاد بر اینکه باری تعالی لا یشی و لا یمن و لا یموت
 لا یشی و لا یموت و لا یمن و لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت
 و نه از شیئی است که حادث از غیر باشند و نه از او جدا میشوند
 شیئی و نه در بالائی است که بعد و محبت در آید و لا یمن و نه
 بر شئی است که شیئی خدا باشد و نه در بالائی است که از تحت تعالی

باشد و نه در تحت است که از فوق خلایق باشد و نه منقوش
 با و نسبت دارد شیئی الا انکه او خالق است و شیئا به مخلوق و او
 قادر است و شیئا به عاجز زیرا که این مذکور است کلاصفا
 خالق و حوادث تعالی عن ذلك علوا کثیرا و انصاف واجب است اعتقاد
 بر اینکه باری تعالی محلول نمیکند در هیچ چیز و مقتدر است بر هر شیئی
 زیرا که حلول عبارت است از قیام شیئی بشیئی دیگر برسد و این
 مثل قیام عرض مجسم با مثل قیام طموح بر مثل قیام نفخ
 پس اگر فرض شود که باری هم حلول و در شیئی با شیئی محتاج باشد
 و مقتوم باشد و این نسبت نفوذ بالله حادث باشد و محتاج و
 نقص باریست و نقص بر او نیست و این واجب است اعتقاد
 بر اینکه باری تمام دیده نمیشود چه در دنیا و چه در آخرت و این
 یا با نیست و آن دیده شده ذات حق باشد این غلط است زیرا که
 دیده لازم دارد فهمیدن را و فهم لازم دارد احاطه را و این
 محال است که محیط محاط باشد و دیگر چگونه قلیا این قصور تواند
 یا بدجلال عظمت است من ذلك علوا کثیرا پس در این نمیکند ذات

او را هیچ چیز جز او نیست و مراد از دیگر که در اینجا اهل بیت سلام
 و ارادت است مراد آثار و افعال اوست زیرا که باری تعالی بفرمود
 در دل غبطت خود تا شبنا او را بلیل و همچنین چشم ظاهر^{ظاهر}
 او را نیز که چشم دل با آن توانی و سعه عالم خود را در نظر
 باشد چشم ظاهر بطریق اولی چنانکه فرموده فلان در که الاصل
 وهو يدرك الاصل وهو اللطيف الخبير يعني ادراكه ينكسر اول
 چشمها و او ادراك منها يد چشمها را و اوست توانا و طراز بر که
 شرط ادراك بصراحتها انفسيت که دید شود یا در مقابل دیگر
 مقابل باشد مثل دیدن در این و دیگر آنکه در مقابل دیگر
 مضطرب و نزدیک نباشد تر یکدیگر و دیگر آنکه ثابت^{ثابت}
 و کسب فور نماید و دیگر بایستد در حجت باشد و یا آنکه با عرض
 معروف نیست و مقابل هیچ چیز نیست و در حکم معاند^{معاند}
 و لیس قریب تر به حبه و لیس بعید لغیر فی زمانه یعنی تر و لیس
 مثل نزدیک صاحب و دور نیست مثل دو کج صاحب شاهان^{شاهان}
 او عین دور و دور او عین نزدیک است و هیچ دور نیست مگر آنکه

با و اعداست از هر شی و نیست نزد یک مگر آنکه او است
 از هر شی و دوری و نزدیکی غیر مثله ای اند و این دور و نزدیک
 فوق افراط است و مستیز نیست که طلب فور از غیر خود کند
 خود نیست تا آنکه در محال و معدنک باشد بلکه از ظهور محو
 نماید سوا خود را اگر قیله نماید و یا آنکه قیله نکند و احدی قدرت
 ندارد بر آورد در حقیقت نیست تا آنکه حضور باشد در حقیقت
 پس ممکن نیست دیدن او زیرا که شرط دیده شدن موجود^{موجود}
 در او و علاوه ماسوا او در عالم امکانند چه اهل دنیا و
 اهل آخرت چه اهل زمین و چه اهل سما چه اهل کس و چه اهل
 عرش چه اهل ظاهر و چه اهل باطن چه اهل جوهر و چه اهل عرض
 چه عالم صفات و چه عالم ذات چه عالم نفوس و چه عالم عقول^{اهل}
 ذوق و چه اهل جنات و چه اهل حواس باطنه و چه اهل حواس^{حس}
 و چه حشر و شکر و چه مقصود و چه واهمه و چه اهل غفلت
 اهل امکانند و ممکن و اوست که از او ممکن که تواند در این
 از اهل عالم الله عما يقول المشركون علوا کبریا و انهم اهل حواس^{حس}

و بالطنه ادراك سينما ايند محدود و مكلف و موصوف و منزه و موقوف
لا حائل ولا كيف لا يعجز نسبت نه بر او هم حد و موقوف و نه موقوف
و نه منزه از برای او تعالى الله عن صفات المخلوق و كبر الوصف و لا
است اعتقاد بر آنكه خدا تعالى عادل است و عدل اسم او ^{و عدل}
عبارت است از افعال بار و هم افعال عامه كه موقوف است بر كمال
در داد و تكليف از او امر و نواهي در اجزا از ثواب عقاب و عدل
در لغت و خلاف وجود و اميكو بنيد و عدل عبارت است از نفاي
يعني هيچ چيز هيچ ترجيح ندارد نزد او و افعال عبد كه باعث ترجيح
ميشود نزد او هم بر افعال او هم متعاقبات تكليف در رتبه
بر سبيل عدل يعنى اينكه باره تعالى تكليف نميكند مخلوق را بآنچه
زياده از قوه او باشد و ان چيزيكه صلاح بنده در او باشد
تكليف حق بعيد تقدر و سع و طافت و مصلحت و عدالت و جزا
تقدر بتكليف است نه زياده و نه نقص و هيچ تكليف فائده
در تكليف خلقت است و حاض او هيچ نفع خلقت را كه بايستي
در بيان است از غير خود و نسبت مكر اينكه فائده تكليف را هم بگو

ماوراء

بجز خود

بجو خود خلقت است و چونكه حضرت باري منزه است از احوال
خلقت نسبت در احوال خلقت خود و منزه است از صفات و عبارات است
فضل او و غضب او عبارت است از عدل او و صبر او كه او هم هرگز
غضب نميكند بركسيكه معصيت او را كرده است بلكه ان بنده
كناه او موقوفه دارد و نخواهد غفلت از عقوبت او نماید و ان
بالله بلكه غضب حقيقه عبارت است از او در دن مستجاب
پس معصيت بياي نام است از محبت ايجاد مكرانكه عفو كند هر كس را
كه خواهد از اين مفضل و اگر يافت شد چيزيكه سبب عفو
تمام ميشود نسبت معصيت پس در اوقت خلقت مينمايد بان
اين عقوبت را كه حقيقه غضب است و نسبت غضب او مستجاب
ساو خلق خود كه از همچنان خون دل كه باعث شود خداوند
منزه است از صفات مخلوقات **باب دوم في بيان صفات التوبه**
است بر مكلف اعتقاد نمايد بامليا زيرا كه خدا تعالى اراده
كه غنى مطلق است از هر چيز و احتياج ندارد بهيچ چيز و هيچ خلق
كه در مكلفات او نقصا كند و فضل خود و بر كودا است از او است

بسر فائده تكليف و خلق
راجع است ۳۳

در صورتی داشت که برساند بایشان اخیر را لکن که خوش
 خواسته بود از برای ایشان از فضل و کرم و چون حکیم است و ما
 نمود خلق را با اخیر بیکه بواسطه او مستحق شوند باین فواید و کرم
 بر وجهی که نباشد بفضل او عیب و چون که سال از خلق عیب دارند
اخیر را که صلاح ایشان در اوست زیرا که این علم را عیب ندارند
 مگر خدا تعالی و هم نمی تواند که الا صفا و او را چشم نمی بیند و خلق
 نیز قدرت ندارند بر خدا فیض از او کم و اصل اصیل در ایجاد
 داشت که کم و فیض بود پس لازمه افتاد در حکمت اینکه برگزینند
 از مخلوق کس را که توانا باشد با عانت بآمر و در خدا فیض از او کم
 تا بر سایر مخلوقات اخیر را که خداوندش را از خواسته از آن اخیر بیکه
 صلاح عباد را آورده از دنیاوی و اخروی زیرا که این لطف
 است بکائنات مخلوق و موقوف است این لطف بر سبب آن است
 اراده خدا تعالی باشد در اصلاح امور این مخلوق در نشیمن
 بر این لطف واجب خواهد بود در حکمت الهیه و این قوی
 قادر بر تلف و القاء امش بخلست و اصفا چون که انصاف بود

حکمت الهی ایجاد خلق در اوقات متعدد متعاقب و با آنکه بودند
 شرایع را اخیر بیکه خلق شده بودند از جهت آن و در خیر بیکه
 اراده نموده بود از ایشان و لجب از روی لطف و حکمت
 اینکه مبعوث گردانند در هر امتی رسولی از خودشان تا آنکه
 بتواند که برساند بایشان اخیر را که خدا از ایشان اراده نمود
 زیرا که ایشان با دانند مگر اخیر را که بایشان تعلیم نمایند
 تا اینکه صدمی شد سلسله نبوت بسوی ما که محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله باشد و اصفا باید دانست که نبوت مقتضی
 عدل است و لجب است که بوده باشد بر کامل ترین وجه
 تا آنکه عیب نشود فائده نبوت و آن فیه لا بد است اینکه
 باشد بر کامل ترین وجه تا آنکه عیب نشود فائده نبوت
نبی لا بد است اینکه ظاهر باشد نماید خدا تعالی او را در هیچ
 قرین سبب و پاک ترین مولود و مستقیم الخلقه مطهر القی
 الاحوال و تو خیر منزه لقلوب منسلکین و منزه کوناه کوناه کلان
 اعتدال بگذرد و پاک باشد از خالات و زباید که فقر خلق را

در او باشد در خلقتش و طبیعتش محبتیکه احدی نتواند که
نند بر او بپیچد و ایضا واجبست اینکه ^{شده} یاصدق ^ت صادق
در وعده خود قول خود و ظاهر نشود از او دروغ ^ت غیبا
و طامع نباشد در خادف دنیا و آن بکون علم اهل زمانه
یعنی واجبست که دانایترین اهل زمان خود باشد و آنچه
و از هدای علم با یار و ینیاهم و عمل کننده تر باشد در عمل
کردن و خود نکند آنچه را که خود نمی میکند و بجا آورد جمیع
نیکو و ترک کند جمیع بدی را که نباشد از بستی و در حق و امر
تقصیر چه ظاهر و چه باطن محبتیکه نسبتا جمیع اهل زمان
او که او را هوالت برایشان که او در میان ایشان ^{ست} بشیر
از باشد و درستی در جمیع صفات کمالیه و واجبست که
او معصوم باشد از جمیع گناه کبیره و صغیره چه قبل از
بعثت و چه بعد از بعثت از اول عمر تا آخر و قبل از آمدن از
مهم و سبب آن که هر چه بیکه معوق ماند با و امر عتی
از قبول امرش و نمیشد یا آنکه حاصل شود از این شد

در او یا آنکه توقف در نوشتن زیرا که محبت خدا با لغت ^{شده}
محبت خداست بر جمیع بنده کائنات و هرگاه جایز باشد که احد
از مکلفین اینکه نتواند بیابد در او خدش در بنو بشر
خواهد بود از محبت خدا بر او واجبست که مستد ^ت باشد
مؤید باشد من عند الله و موفق باشد بر خیر امر اعتقاد
و علم و عمل و قول زیرا که خدا تعالی او را و خود کرد اینها
و بالذاتش از هر حقیقت و درستی و وصیت نمود و با عیبه
این مقامات بحسب مقامیکه او است نزد خدا و مقرر کرد
از بر او و ملکی را که تسدید کند او را و هر بنده از اینها
خداوند است تا آنکه نباشد از بر او خلق بر خدا بجهت بعد از ^ت
پیغمبر زیرا که بنی آن انسان کاملست که خبر دهنده از ^ت
خداست بغیر واسطه از بشر و نیست محبت خدا مگر آنکه تابش ^ت
نزد مکلفا اینکه قولش قول خداست و امرش امر خدا و عینش
هو خداست و قاداست بر اینکه نگاه دارد محبت خود ^ت
و از ترش و بر باد آمدن از باطنی قول او است در محبت ^ت خالقش

در او

در او

و باین نگاه داشتن ثابت میشود لطف خداوندی که موقوف
است صلاح خلق بر او در دنیا و آخرت پس واجب است بر او
زی تم که فعل او مقتضای حکمت باشد و از تم التبریر که اول
خواهد نمود زیرا که ترا حکمت قبح است و خدای تم هرگز شیخ
خواهد نمود زیرا که غنی مطلق است و احتیاج به هیچ خود ندارد
بهیچ شیئی بعد از آنکه معلوم شد صفت نبوت بدانکه بغیر
این امت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است بن هاشم بن عبد
مناف بن قصه بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن
فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خذع بن مدر که این لیست
این تبار بن معاذ بن عدنان صلی الله علیه و آله الطاهرین را
که او ادعا نموده نبوت را بر طبق ادعای خود ظاهر گردانید
اولتر و بر این چندی که هر یک بهمانی دال است بر نبوتش
و ظاهر شد از او مجزه چندی که دلالت دارد بر نبوت و هر
ادعای نبوت کند و بر طبق ادعا و خود مجزه آورد که خلق
را اغفر نماید البته او پیغمبر است و تحقیق از قوت این امت
سایر از صلاک معلوم شد و نیز جمیع اهل دنیا که ظاهر شدند
در که مشرقت و اسم او محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله

مموده نبوت را از این که در مجزهای و چندی را که مطابق ادعای نبوت
و نیز ذلک بود همان مقام بدون طفره و تزلزل و بیستی
کردانی هر که هر چه خواست از بر این شافیه و خواست
او در حکامیکه طرح نکرد بمطامر دنیا و نیز جمیع این
پیغمبر است از جانب پروردگار عالم و این قوت و موجب
است الا کثیرا که سبقت گرفته باشند او را شهنشاهان شهنشاهان
دفع شده مجزه و این امر متواتر و سابع است در جمیع
زمین زیرا که او خاتم النبیین است و نیست بعد از او
و چنانکه بنمود در زمان او کسی که ادعا نماید پیغمبر را نبوت
است اینکه بوده باشد پیغمبر بر سبب جمیع خلوق کافر زیرا
که همه خلوق مکلفند و صحیح نیست تکلیف ایشان بغیر حجت و حال
آنکه ثابت خواهد شد از برای خداوند حجت بر خلقت هر که
مذکور پس ثابت شد نبوت آن بن کوثر و تواتر جمیع
و مکلفین و اما کسی که سبق باشند بشهر و همچنین کسی که
خود را دارد بر انکار چنانکه خداوند صغیر نماید و اما گمان

لیسند قوما بعد از هدیم حقیقتیست لایم ما یقیقون یعنی نیست
 خداوند کلامه کننده قومی بعد از اینکه هدایت کرد ایشان را
 ظاهر شود از راه ایشان چیزیکه سبب تقوی ایشان باشد و
 معجزه آن بزرگوار از حد حصر بیرون است که مطابقتی
 ایشان بوده با و لکن بعضی از علایق را ضبط نموده اند
 معجزه است از قبیل شوق القوم و جبار نمودن آیه میان آنکشت
 مبارک و سیر نمودن جمیع کثیری از طعام اندک و سکنه نمودن
 شتر نزد آن بزرگوار و حرف گفتن بایجادات و فریاد و
 جزم نمودن ساحل خشک خرما از هفا رفتن آن بزرگوار و
 تسبیح سنگ نرزه در کفا و سیر نمودن سنگ بهر جهات
 و نقش بستن در او و غیر از اینها از سایر معجزات از قبیل ^{چند}
 اچنان کلامیکه راه نذر و بطلان و لغزش در او و از جانب
 پروردگار لایستلر لیاطین بین بدیدر و لا من خلفه تریدان
 حکیم حمید و تحقیق الهی نمودن و اصرار بر اینها حتی آنکه ^{بشد}
 باوردن یک آیه و مثل آن پس علم کرد از این قرآن جمیع چیز و انشا
 و چون که قبول نکردند بعضی از حسد برنده گان محبت حقیت

در این کتاب

جاهلیت و محبت ابلهین با سقاوت و محبت دنیا و با محبت ^{نیک}
 بركات و عزت که لا یضر و لا ینفع بود و صبر کردند در ^{بلایه}
 دنیا و عذاب آخرت و گفتند یا اوحیانا ^{یا اوحیانا} یا اوحیانا ^{یا اوحیانا}
 انما هم ^{مقتلون} یا فیتیم پدران خود را بر اهو و ^{مطلب}
 آن راه رو نداده گانیم او لوگان با ما هم لا یقولون ^{شیئا}
 لا یقتلون ایا ما نیستند پدران ایشان که اینها ^{نست}
 چیز را و براه هدایت نرفتند حتی آنکه از راه حبل و ^{نکاه}
 و عیظ و حسد خواستند بحیل و مکر آن حجت خدا را از پا
 در آرند شمشیرها کشیدند و تیرها را راسته نمودند ^{قد}
 که مکر نمودند آن بزرگوار بصبر و تحمل و محباده و ^{الطهاره}
 و خارق عادات الهیه حقیت خود نمود و در پیشه گرفتار ^{نقا}
 از پا در آورد تا آنکه فرورسید از اجان ^{الله} و ^{الفقه}
 الناس ^{یدخلون} فی دین الله اخواجا فیحیدر ^{باید} و استغفر
 ان ^{کان} تو با در و فیکه ^{خدا} ^{نصر} ^{الله} ^{ضرب} ^{تو} ^{یاد} ^و
 و فتح مکه و دیگر مرد مرا که داخل میشوند در دین خدا که ^{کوه}

گروه کرده پس تسبیح کن هم خدا و باز گشت نما و استغفار
 او را درستی که او قبول کننده است باز گشت کننده
 کار از این عباس روایت است بعد از آنکه این سوخته
 خواند مبارکه رسید حضرت بر این عباس خواند این
 عباس در صاحت کردیت گریستن شدید فرمود حضرت
 یا بن عباس سلب کبر تو چیست عرض کرد یا رسول الله
 از این آیات معلوم میشود که رحلت شما نزدیک است
 نیز گوید در آمد و فرمود به چنین است یا بن عباس
 شریعت او عالم گیر شده و اهل کفر مایوس از احاطه آن
 شده و این قرآن و شریعت باقی است الیوم القیام و تا
 نیامده اند احکام خلق خدا در معا و جنان نیز گواهی
 از برای احکام از اینها سلام الله علیهم لجمعین معجزة که با
 باشد بعد از ایشان مگر آنکه اند از زمانه تمام شده الا
 معجزة پیغمبرها که باقی باشد که این باقی است تا روز قیامت
 و مدار تکلیف است زیرا که نبوة این نیز گواهی باقی است معجزة
 این نیز باقی است باقی باشد تا آنکه معجزة قاطع با سبقت

جمیع حجت و شجر ختم راه کاره معارفند و مانند معاندین
 و دلیل باشد از برای قاصدین و سبب نجات باشد از برای
 هلاکین و برهان باشد از برای مهتدین و صلوات الله علیه
 و واجب است اعتقاد بر اینکه این پیغمبر خاتم پیغمبرانست و نیست
 پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و هر که ادعا نماید ^{بعد} ^{از او}
 بود زیرا که خدای تعالی اخبار کرده در کتابش ما کان محمد
 اباً احدی منکم و لیکن رسول الله و ما کان لنبی بعده
 بعد از اصدی از مردان شما و لیکن رسول خداست محمد پیغمبر
 جمیع اوصای هم دروغ گو نیست زیرا که دروغ قبیح است و
 مطلقاً کار قبیح نمیداند و لیساً سبب دروغ یا ترس است یا جمع
 تمام از هر دو برایت و محبت عدم احداً الا من یؤمن بالله و خیر کرد
 در کتاب خود و فرمود ما انکم الا نواخذوه و ما نعلمکم فاشهدوا
 و لیس را که نمی کرد باز دارید و خود را از آنان و خبر کرده ما را
 این نیز گواهی که لا نبی بعدی یعنی نیست پیغمبری بعد از من
 و همچنین واجب است اعتقاد بر اینکه ان نیز گواهی از افاضت است از شما

معنی آنچه را که آورد در سوره احزاب
 از کتب پیغمبرها و انبیا

افضال
 از انبیا

از سائر پیغمبران و از جمیع خلق بقوله انما سید ولد آدم و لا فخر بنا
 که خود شرف موده که من بزرگ او لا دادم و فخری نیست و کلام
 بنور دیده اشرا فاطمه ابوالخیر الانبیا و بعلم خیر الاوصیا
 یعنی پدر تو بهترین پیغمبران است و شوهر تو بهترین اوصیا
 و اوصع و ماست از هر قبیله و کذب نیز از قبیله است و قضا
 عن ابی ان هو الاوی یوحی علیه و فرمود خداوند تعالی که آن را
 میگوید از جهت خواستن نصرت و نیست نطقش مگر و میگوید
 و لو تقول علینا بعض الاقاویل اخذنا فی الیمین لفظنا
 الوتین یعنی هر چند گفتند در حق ما بعضی از حرفهای نادره
 هر این خواهیم گفت از گویند باینکه پس خواهیم بزرگوار او را
 که حیوه او در اوست و مراد از و تین رک کردن است که مقصد
 است بدل و قول او صد است و مثلی ازین که او را افضل از خداست
 از هر راستی و در و بر این اعتقادند که عالم مدعی و
 از اینکه افعال سید اهل کائنات است و از حدیث قدسی است که فرمود
 خداییم باین بزرگوار او را که لا یخلف له الا فلاح یعنی اگر چه بتو پیوسته

باب سیم در بیان
 از جمیع خلق

فصل اول
 در بیان امام

خلق غیر مردم آسمان و زمین را بلکه دنیا و آخرت محبت و وجود بر
 اوست و دوست آقای او لا دادم و اوست بهترین خلق خداوند
 جمیعاً باو سیم در بیان امامت و افضل است بر همه
 که هویت متعلق است به علم علی حد که موقع
 خود بیان خواهد شد انشاء الله و بحسن توفیق
و هو اقمه فصل اول در بیان امام است و امام در لغت
 هر چند معنی دارد چنانکه میگوید لایطریق امام لانقرؤ فی مقصد
 و نتیج یعنی از برای آنکه امام است زیرا که اشاره با و میشود
 اوست پس معنی امام آن مثالیست مقصود است و قوله هم و
 للیقین اماماً و قوله هم انما یحکمون لنا اماماً ایتم الظنون
 و یاخذونک یعنی ما قرا داریم و از برای مردمان امامانیم
 نمایند امر ایشان تا تابع شوند و در هر حال او را خداست و او
 جمیع ملکیات دین را و قوله هم انما یحکمون لنا ای طریق واضح یعنی راه
 راست و امام الکتاب ایتم یعنی امام بمعنی کتاب هم مأمور در لغت
 عرب چنانکه امام راه است و راه نما و قرآن که کتاب خداست

راه است و هم راه و همچنین مطلق کتاب که راه عالمیت است ایستاد
 منضبط در او و قوله و یؤتد عواکله انش با امام او یکناهم
 و یقوبدیم یغیه شود و هر یک بخوانیم مردمان را یکنا با ایشان یا
 ایشان و با آنکه الحینا داشته باشند با اول کتاب و پیغمبر و امام
 و در حدیث شیخ حضرت صادق فرمود لا تقبلون الله ثم انزلکم
 یوم القیة فله اکل قوم الامن یتولونه و فرعون الله رسول الله و من
 البنا یتهدون بذهبکم الالحنة و رب الکعبه قال انما افحی
 منکینا خدا را در وقتیکه شود روز قیامت پس میخوانند
 بانکس که دوست دوست و ما فستد میزنیم بر سر او خدا و
 میزنند با و چه میخواند و یکجا میرید که بر سر شما بر شست
 قسم بر کعبه و این کلام راست تر فرمودند قوله و جعلنا
 انتم مبدون با ما او حکما لم بالامامة و مشا جلدنا من انما
 الالنار و الله یعدو الالحنة و قرار دادیم انرا و ایشان انرا یغیه
 اما ما با ما یغیه حکم کردیم انرا و ایشان با ما انرا همچنین قرار دادیم
 انرا و ایشان اما ما که میخوانند ایشان را و حال آنکه خدا بخواند

اینها

ایشان را بسوی عیثی پس امام یغیه راه راست و راه واضح و اما
 یغیه ما خود مقصود و امام یغیه ستم و امام یغیه مدبوع و امام یغیه
 کتاب و امام یغیه دین و امام یغیه خلیفه در شرع و ان مردی
 عاقل کامل و حلیم و مسلم که تواند بعد از پیغمبر حامل شرع پیغمبر
 شود و اصلاح دین پیغمبر را نماید و عالم باشد کتاب و خدا و احکام
 و بتواند در غیبتات در دین نماید و تفصیل امام است خواهد
 ان و این یغیه متفق علی جمیع مذاهب است و متکلمین کافر است
 که انچه را جمیع مذاهب اتفاق نمایند اصول دین خواهد بود و منکر
 اصول دین کافر است و بحسب و این چون ثابت در بنو نبوت است که
 نبی انکیت تمام نشود نظام دین و باقی ماند دین مکر با و تاریخی
 قیامت چون که است رساننده تکلیف الی انجا نیاید و در کما
 عالم بگو خالقش را دام که با قیامت خلق باقی است تکلیف و ما دام که
 با امنیت تکلیف باقیست باقی باشد نبی که رساننده تکلیف است
 و گوید کسی که بعد از من بماند ان تکلیف را بجا نرساند خود
 دیگر احدی را ببقای نبوت نیست زیرا که اگر منظور رسانیدن تکلیف است

کتاب امام

الحزین بغاسین ابطنا بعد اطن خواهند رسانید چاره تیج بقیه
 جواب اما اول تجدید الکلیف کما یجد الذین بالانسیه الاهل ذلک الریاض
 یعنی مقید و است تکلیف همچنانکه ایام مقید است و دیگر آنکه اختیار
 امتحان الهی در هر روز از خواهر همان بآیت تسو و چنانکه فرمود
 بسم الله الرحمن الرحیم الحسبنا الله و تیر کوان بقولوا امنا و هم لا یقینون
 و لا یخبرون یعنی ای پیغمبر و ای محمد ای کسان در اندر زمان که راه
 گذارده شده اند آنکه گفتند ایمان آوردیم و محض گفتن ایشان
 امتحان نمیشوند بلکه ایشانرا امتحان خواهیم کرد چنانکه امتحان
 نمودیم پیشینان را و این قاعده خداوند است که جمیع امتحان انبیا
 علم نموده و بعد از آن صدق و اولی الامر الکاذبان ظاهر شود
 کواند روع کواند حضرت رسول روایت شده که فرموده بعد
 از نزول این آیه لا یلین فتنه یبتلی به الامه فیه ناکح است از امتحان
 بآن امتحان شوند و بعد از پیغمبر تا آنکه ظاهر شود راست کواند
 کونیا که وحی منقطع خواهد شد و با خواهر ما اند شمشیر
 الکلمه تا سر زخمیه و در نهج الکلمه میباید که مردی بخواست و گفت لا

فقه امام
 تاجت
 اختیار

امیر المومنین خبر کرد ما را از فتنه و آیت سوال نمودی از رسول
 از فتنه پس فرمود حضرت در جواب این سر چونکه فرمود فرستاد
 خدا تعالی این آیه الحسبنا الله و تیر کوان بقولوا امنا و هم لا یقینون
 سند میان ما و امت در وقتیکه رسول خدا نبی است در دنیا و کفتم
 یا رسول الله چه چیز است این فتنه ایست که خدا فرموده تا ما
 فرمود حضرت رسول خدا یا علی بدرستی که امت مرو است که
 فتنه نمایند بعد از من و عرض کردم یا رسول الله آیا شافه فرمودید
 من هکذا منیک حاضر بود مذکور است مسلمین و پیغمبر خودی از هر
 شهادت را پس در سوال است این بر من پس کفتم بشارت ده مولا
 بدرستی که شهادت من از عقب تو است پس فرمود عین این چنین
 است که گفتی پس چگونه خواهد بود صبر تو در این وقت کفتم
 یا رسول الله منیت این جا و صبر و لکن بشکرت است و شکر تو
 یا علی مرو است که امتحان و امتحان خواهند شد بمال و منیت
 بدین خودشان بر پروردگار خودشان ظاهر شود در این جهت
 او را و از نزد دارند این از غضب او را آنکه حلال میگردد

بشهادت روح و خواص الهی و فراموش شده پس جلال و یمین است
 و اسمش را ندید میکند از نذر و شوه را و اسمش را ندید میکند
 و بار بار و اسمش را میگوید حضرت میگوید عرض کردم ^{باز}
 الله پس بگوید منزل و وطن تمام بمنزل سرده ام بمنزل فشر ^{منزل}
 عزالت و گوشه گیری و در رهت یا در میان فشر که میان مردم ^{باشد}
 حضرت فرمود در میان فشر و در صافی نیز هست بعد از آنکه
 معلوم شد که فشر و اجابت هست همیشه خواهد بود ^{باز}
 و همین لازم دارد که رسوا جدا باشد زیرا که اختیار را ^{باز}
 انداخته من صدق و کذب من کذب یعنی صدق و کذب ^{باز}
 کرد و نکند یکم و آنکه نکند یکم و نکند آن نیز کلام باقی میماند
 تا آخر تکلیف بل که خائف شود او را موت و تغییر تا تمام شود ^{چند}
 و جایز نیست در حکمت ربانی رفع حکم نبوت زیرا که این نبوت ^{لطف}
 بود و واجب است که تکلیف باقی است پس تکلیف باقی و رسول ^{علیه}
 کنده از این عالم لازم شد در حکمت یاری که انرا برای دین و ^{فقط}
 نصب نماید و خلیفه بر آنکه انداختن خلیفه که بتواند است

باقی از

در مقام

در مقام جمیع شرائط که در او باشد سوا نبوت و بر آن تکلیف
 باقی است از جانب او و حافظ باشد شریعت او را که کرده بوده باشد
 و بر پا دارد سنت او را آنکه باطل نشود و حجت خداوندی که ^{باز}
 بالغیر است بر جمیع مکلفین و لا بد است از خلیفه بوده ^{باشد}
 جمیع صفات پیغمبر سوا پیغمبری از هدایت علم و عبادت و انفاق و ^{باز}
 نعت تقوی و زهد و حلم و فکر و حفظ و ذکر و حاجت و سخاوت
 جمیع صفات حسنه را دارا باشد و در جمیع صفات مذمیه ^{باز}
 باشد و معصوم باشد از هر گناه چه صغیره و چه کبیره از اول
 عمر تا آخر و همچنین معصوم باشد از دروغ و خطا و فراموشی
 و غیر اینها آنچه را که پیغمبر آورده او نیز میباید باشد و چون که ^{باز}
 حامی الیتیم است و اجابت که خلیفه نیز تمام الوصیین باشد تا
 نیز شرط شده زیرا که اوقاف مقام پیغمبر است در جمیع ^{لطف}
 الامور احکام آن پیغمبر را که او حافظ شریعت است و لطف
 از جانب خداوندی است در حکمت همینانکه و لایق بود نبوه ^{باز}
 واحد و میزان واحد و لا بد است از آنکه بر صفت پیغمبر باشد

تا آنکه قطع حاصل شود از برای مکلفین باینکه او حجت خداست
و حکم او حکم خدا و حکم رسول خداست و واجب بوده اطاعت او ^{تسلیم}
مورد امر او و ترک امری او و در مقام یقین و ناچار است که
و پاکیزه باشد از هر چیزی که سبب نفرت خلق و عدم اطمینان ^{شان}
باشد در جمیع احوال و کسی که دارای این صفات است ^{تکلیف}
که دانا بر جمیع پویشیدنها و اشکالات و میدانند باطن را از ظاهر
و ظاهر را از باطن و دوست و خدا و ولی رسول خدا و کسی که در
این صفات است اگر حال او نیست که خداوند بین عالم خداوند
اگر نیست احدی که او را بخود و خبر کند و این خبر نیست مگر بوجود
و بنص رسول خدا بر شخص معین و این اطمینانست و واجب که مقتضی
علم است تا در حکم عزوجل ترک و واجب نخواهد نمود و او متعا
است از فعل قبیح زیرا که اوست غنی مطلق و نیست در میان
کسی که جمیع شایدها را در جمیع این شرط مگر علی بن ابی طالب زیرا که معصوم
است از هر زدیله که معصوم بود پیغمبر از او و او شریک نیست ^{معصیت}
با پیغمبر و در جمیع کرامت و فضیلت مگر نبوت و تحقیق مضمین ^{کرد}

تسلیم
امیر المؤمنین
علیه السلام

خدا یا تعالی در حق امیر المؤمنین و فرمود ایما ولیکم الله و رسولکم
اموال الدین یقیون الصلوة و هم را کون یغنیانست و غیر این
نسبت که خدا ولی شما است و رسولش ولی شما است و آنکه کسی که
ایمان آورد بخدا و رسولش که این صفت دارد که برپا دارند
منافز و دهنده زکوة است هنگامیکه در رکوع باشد و ^{تلقین}
روایات جمیع مفسرین از شیعه و سنی در این خلاف نکرده اند
که این آیه در حق حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وارد شده
و باینکه خداوند علی را از سایر امیر مبارک گردانیده است
مورد اول آنکه بلفظ و فرموده دوم آنکه ضم نمود و لایق
بود لایت رسول و ولایت رسول ابوالایت خودسیم آنکه بلفظ
فرموده چهارم آنکه در مفرق لفظ جمع آورده بجهت طاعت
پنجم آنکه برپا دارند صلوته سستم آنکه دهنده زکوة و در ^{و در}
باز بلفظ جمع آورد هفتم آنکه را که خوانده و هشتم اقتران زکوة
بصفت رکعت که در این لطیف است جو خدا و رسول و کسی که
نمیداند مگر آنکه این زیر کواران تعلیم نمایند او را و این نیست ^{باعتبار}
اینکه مغفایان و مغفیه صلوته معلوم شد بحسب ظاهر متضادات

اینکه در این کتاب
موضوعی در این باب

اینکه در این کتاب

باعطای زکوة مال و صلوة چنانکه بگوید از مخالفین همین اعتراض کرده اند
و گفته که صلوة معراج موز است و در معراج هر صاحب معراج
کس دیگر در نظر نیست چنانکه شاهها که رافضی هستند میگویند
در صفت امیر المؤمنین هم در حالت نماز هیچ چیز الحاق نشد
چنانکه حکایت بیکار در پای مبارکش **شاه** میا و برین
که خواستند بیکان از پای مبارک بیرون دهند تا بیدار
از شدت درد و عرض نمودند حضرت رسول و ایشان فرمود
که صبر کنید تا زمان حضور نماز بعد از آنکه علی بن ابی طالب
بیکان از پای مبارکش بیرون آورد و چنین کردند یعنی در حالت
نماز بیکان از پای مبارکش بیرون کردند و هیچ ملتی نشد
و کسی که این حالت او باشد در نماز چگونه الحاق دارد بسبب
و انکسرتان و انکسرتان جواب آنکه از همین دادن انکسرتان در حالت
بصفت رکوع عید است که او امام و خلیفه و دارا و صفت
پیغمبر و علم الدیانت که از اهل بی سیده و منبیا است
انیت که صلوة معراج موز است و اعتراض از دنیا و غیره که
متعلق است عیضی لکن نه آنکه در این مهمانها و مهمانها در آید

و نه آنکه

اینکه در این کتاب

خداوند در مکانیت دون مکانی دیگر که از این مکان عیضی
کند تا بیکان او یا آنکه او را عیضی است که مضی او را میبرد
صلواتیکه معراج است و یا آنکه روحانیت که روح در حالت
صلوة معرض باشد از غیر او جهت اقبال باو و یا آنکه عقلا
نیت که عقلا در صلات و متوجه است دون غیر او و یا آنکه
از این عقلا روح و جسم بیرونست تا آنکه ان مضی از این
نکند روح را حضور او رسد و غیره را محو نماید تعالی الله اعلم
المنهون علوا کثیرا پس بدانکه خداوند غلظت از همان مقام
براستی که تواند که این مکان و امکا بیان سلطت جلای او را
در پانصد هکامیکه بعبادت در عین قرب است و در پانصد
در عین بعد نه متصف شود بقریب نه بعد و نه مقام و غیر
مقام و نه حضور و غیر حضور حاضر فی عینیه و عیضی فصل
و حاضر لا حضور شیء عنده و عیضی لا عیضی و شیء عنده و عیضی
مقام العبد قبل العبد و بالعبد و نه قبل العبد و نه بالعبد
العطای و لکن جعل الخلق و آیت در علیه بانه واحد و الله واحد

نیکل متعلق

والاحاطة بالعبادة وليس له ضد ولا ند ولا شريك ولا
 ولا هم ولا احد ولا حدود ولا حمية ولا كرم ولا كنف ولا مال
 اشاره بل هو الله الاحد الله الصمد الذي لم يلد ولم يولد له
 لكن له كفوا احدا لا محلا احدي لا نه هو وهو بلا هو وهو
 بلا الوهية لا تماثرة والتوحيد تطلبا كما قال امير المؤمنين
 نهج البلاغة في خطبة ٢٠ وكمال الاخلاص فها الصفات عند شدة
 كالمصفاة عما عداها وصف وسمائة كل موجوداته غير المصفاة
 وصفاته سبحانه فقد تفرق من قرينه فقد شاة ومن شاة فقد
 جزا لا ومن جزا فقد جملة ومن جملة فقد اسرار الير ومن اسرار
 الير فقد حدة ومن حدة فقد عدة ومن قال فيم فقد فتمت
 قال علام فقد خلاصه كان لا حدت موجود لا من عدم مع
 لا مقابلة وغير كاشية لا مبالاة لا ينفذ من وجود حضرت امير
 در خطبة اشكال الخلاص انت كصفت ما لا يورث من غير ان
 شاهد است بانك اوقات نسبت وجودات كوا هو صيد كوا
 من صفتت برك يك وصف كوا حذر او از نذر يك كوا كيك

اورا نذر يك نمود و دیت نمود و كيك دودیت قاندر
 حق دانست و كيك اورا جزیه دانست پس تحقیق ندانست
 و كيك ندانست اورا فدا سار الیر پس اشاره کرد پس او و كيك
 اشاره کرد با و تحقیق تحدید نمود اورا و كيك محدود دانست
 اورا پس تحقیق بشارة آورد اورا و كيك بگوید در کمال است
 تحقیق مرکب دانست اورا و كيك بگوید بر چه چیز است تحقیق
 حلال دانست اورا از او ثابت است و قدیم نه حادث و هست
 انکه بنیت سبقت گرفت باشد اورا با هر شیئی است نه ترکیب و
 بودن شیئی بنی و غیر است با هر شیئی نه بطریق انتقال رجا نی
 و یا از حال محالی و یا از صفت صفت و یا از صفت بدلی و یا از
 صفت تعلل عن ذلك علو اکبر این سخن را نباید هیچ فهم ظاهر
 که ابو نصر مرقی را ابو علی مدینه هر چه غرض باشد
 جوهری باشد غشت عقل بر این دعوی شاهد و کویا است
 صورت عقلی پایان و جاور دان بود با هر دو هم
 نکینا است جان عالم کویت که ربط جان دانستن در

غلت باید بهم و لغو امانا و ابل بیداره مبسوطان نیفو کفین
 یعنی میگویند میبود که دست خدا بجنبه دستبر شده دستبر باد
 دستهای ایشان و ملعون شدند باین قول بلکه در دست
 همین و بلند است بجهت بخشش و میدهد بآن خود که میخواهد
 بطریق حکمت و معلوم است که این دست ذات نسبت به
 تا و بدلات زیرا که ذات خداوند و نصف صفت اجابت
 نخواهد شد چنانکه دانست قبل و علاوه بدان فرموده یعنی
 خدا که اهل علم ذات ندانند زیرا که ذات واحد است متعالی
 پس صفات با وجود ندارد چنانکه حدیث فضل کواهد است و
 حکایتان مرویه در خلیف جلیلی خورده بود از او سوال
 که بقدر داین تیر را گفت علی بن ابیطالب گفتند که علی بن ابیطالب
 نکرد و با تشریع دعوا میکند جواب گفتند وای بر شما مگر نمیند
 علی را که هم با تیر دعوا میکند و هم با تشریع و هم با تیر و کاه و تیر
 میرود و کاه تشریع و کاه با تیر و کاه تیر و کاه تیر و کاه تیر
 مقام قرابت چنانکه در حدیث قدسی بیان فرموده است
 مقام قرابت

تمام دوم
 و جلد

بنظر

تیر الحی بالنوافل خیر اعتبر فاذا احببت کنت سمعاً سمیع
 الذی یصبر و یدیه الیه یطش بها ان دعا فی حبسه وان
 اعطیته وان سکت عند ابتداء یعنی همیشه بنده من تیر بچون
 کسب من بنوافل تادوست دارم او را مکتبم من کوشش و اجتناب
 کوشش که میشنود با و و مکتبم من چشم و اجتناب چشمیکه بنده
 با و و مکتبم من دست و اجتناب چشمیکه با و و مکتبم من دست
 اجتناب دستیکه بکشد با و اگر بخواند را اجابت تمام و اگر از سوال
 نماید صیدم با و اگر ساکت شود و چیزی بگوید و خواهد از من آن
 مینمایم در وجود و بخشش و مراد از قرب کشف بجهت کمال است
 اشاره کاه بنوافل کاه بفرایض کاه بجهاد کاه وجود کاه بر کوع
 لکن در مقام اخلاص از کرم نه مقام اعطاء ظاهر چنانکه ظاهر
 این حدیث معلوم است چنانکه فرموده اگر ساکت شود از من چیزی
 نخواهد من خود ابتدا میکنم در بذل وجود زیرا که حال قابل است
 و مانع مفقود پس حکیم از رو و لطف و اجابت که خود را
 خویش مانند هر حال لکن این در مقام قناعت و ویت است بلکه است آنکه

بعد از اینکه دوست داشت

خود

و کاه صبح

زیر آنکه این حقیقت است و در حدیث
مروی است بر روایت محمد بن یحیی
که فناء محقق است و این عبودیت
است که کنه او در صورت است
چنانکه فرموده ولی آفته العتق
جوهر کنهها الربوبیت است
عبودیت که رکوع است و موصل
بصفت ربوبیت که رکوع باشد

جواب دوم

و نیت مرتفع شده مقام بذل است نه از چنانکه حضرت
الله کرد در حالت رکوع که حقیقت این بذل متمم رکوع است
و این معنا از عبادت مخصوص است با آنکه خود من در محراب علم
کردند و حیات عبادت را بطریق کشف و عیان مینماید **مقام**
دوم آنکه این بذل مسئله ناسو از خود است نه از خدا و این بذل
نیز یاد او ری خداست مثل آنکه حمد و رکوع و سجود چنانکه از آن
آیات خدا را میخواند و مسئله و از این بذل بطریق چنانکه از آن
لا نزیده نه هم خوار و لا شکور را ظاهر است **جواب** چنانکه از آن
بغیر این استحقاقش که حقیقت این مال مال را با استحقاق است که
مخلوط شده با این مال صاحب شریعت رفیع خلط شده با او را حق
نصب بجبهت صحت صلوة و از این است که در هر جا که خداوند صلوة
را ذکر کرده زکوة و از این با او ذکر کرده و در بعضی موارد زکوة را
بر صلوة مقدم داشت و فرمود و اقل من ترک ذکر اسم ربی فقل
لن صلوة همیشه با زکوة است و زکوة مین صلوة است چنانکه
فرموده الزکوة براه اعدائی کانت الصلوة اقامه و لا یقرب زکوة

که عبادت از تنه باشد عین تو لا است اما احاطه زکوة در رکوع بر
و جبر است من جمله آنست که رکوع اشاره است بتمام حضرت امیر
چنانکه مجتهدین اشاره است بتمام رسول خدا که از این جهت است
که دو سجده رکن است زیرا که این دو سجده اشاره است بمقام
نبوت و مقام ولایت اما رکوع اشاره است بمقام امیر المؤمنین
که صاحب ولایت است بمقام امیر المؤمنین که صاحب ولایت است
و از این ظاهر میشود حقیقت صلوة و زکوة و باین سبب است که
خداوند علیه السلام فرموده و هم رکعون بالانکه اگر میفرمود و
مصلون نیز صحیح بود لکن تخصیص بر رکوع عبادت است که اصل
که بر باشد مقام رکوع است که مقام امیر المؤمنین است که مقام
است و مقام فناء انجانب است که هم فی مختلفون یعنی اهل اتفاق
خلاف کننده گان سندنه سایر اجماع صلوة مثل عبادت پس لازم شد که
در مقام رکوع باشد بتمام و بموجب فائز و متذکر آنکه لا بد
که در حدیث که و اما و امین باشد بهر شیئی که غیر حکیم و عاقلان
ولی باشد خدا شواهدش زیرا که این اوصاف ابله است خداوند

حقیقت پس خود ظاهر
باینست که مطابقت نماید
با باطن و با قیاس متین
و لهذا از گوشت که تیرا
باشد و دعوی صلی
و وسط او است یعنی
دارای جمیع مقامات
صلوة است از مبدأ
تا هاد چنانچه لفظ
رکوع کو اوست این
یعنی انخابا شد و انخابا
از غایت جمیع مقامات
از قیام و سجود و صلی
که حقیقت خشوع است
لازم دارد و قناعت
که من جمله رکوع است
که رکوع را دو جهت است
تو که که رکوع صلی است
و جهت تبت که رکوع
است پس بدان که رکوع
مقامش رکوع دوم
ست و این مقام این است
که در آن رکوع را
در رکوع فائز و متذکر
است **جواب** چهارم

بزرگان از فهم آن وقاصر شدند و انایان و لال شدند ساعران که
 شدند بدینا یعنی آنکه همین اند در کلام مدینه که گفتند
 شدند با خطیبان یعنی آنکه خطبه و طاعت شدند و نصیحت
 و تذکره و از هر امام زمان زمینها و آسمانها و این همه بزرگان
 از وصف یعنی از دانستن صفت اولیا یعنی آنکه اولیای خداوند و آلا
 شناخته میشود و یا آنکه بوصف آمده میشود و یا میباید که
 یا بتوانند که بفهمند یا آنکه بتوانند که ادراک کنند یا بتوانند که
 مالک شوند و کسیر که او پر تو جلال کبریا است و غرض همینها و اینها
 است بزرگست مقام آنها از این که در وصف و صف کشیده و یا
 مدحان در این دنیا و آنکه نسبت داده شوند با ایشان بیک از اهل
 عالم از دنیا و آخرت و یا اهل امکان در آید چگونه یا آنکه ایشان اند
 خداوند که از هر چیزی برتر دادند و ایشانند صاحب مقام بزرگ
 اچنان کلمه هر که روفاقت از اهل حق و سجدیان شد و او است
 خدا که این صفت دارد که بزرگ است مقام او پس چگونه احتیاج کنند
 از هر کس بیکران و چه شد عقل که مدبر احسن و قبیح است تا بفهمد

نیک را از هر فیاسی که از الله زاده شد از چنین عبارت حضرت
 رسول خدام و افره و سلام الله علیهم اجمعین بیکان بیکان
 و فرمودند سوا ایات قرانی و ادعیه و زیارات را و سوا عبادات
 علماء و شعرا و فضلاء و خطباء در فضل امام و معرفت ایشان از اهل
 و اتفاق که ایشانند اهل توحید و اهل ذکر و خانه و اده عصمت
 طهارت و ایشانند صالح لایث و شفاعت و ایشانند اهل تقوی
 و عروة الوثقی و ایشانند که در خوانش محالین مدحها گفتند
 ایشانند که در خوانش حقها سر خجسته شده ایشانند که در حق
 ایشان کتبها نوشته شده ایشانند که در خوانش خداوندند
 الیوم کلمتکم و ندیمکم و تحت علیکم نیت و نصیتکم الاسلام دنیا
 و ایشانند که در خوانش فرموده قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة
 فی القربی ایشانند که اهل مرتبه ظاهر و باطن ایشان فرموده خداوند
 اما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و ایشانند
 باب علم و معرفت چنانچه خداوند علما و اهل فیه و فاه و اهل البیت
 ابوالیاء و هم باب العنصر و الکرم فی التکون و التشریع و ایشانند

وابنا وذاك قال ثم قل ندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم
 وانفسنا وانفسكم ثم نبذل لعل الله على الحادين اوستة
 يعني امير ازمنه فيه جنانك يا مري به فرمود ما كان لاهل البيت
 ومن حولهم من الاعراب ان يخلفوا عن رسول الله فلا يرغبوا بانفسهم
 عن نفسه واوستة هكذا وصوفين جنانك فرموده در قرآن
 ليشاق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتخيز سبيل^{الهدى}
 قوله ما تولى وبضله جنهم وسانت مصيرا^{مبين} نزيها^{مبين} اذ اعراض^{مبين} از امير
 فان خلف است از رسول خدا و تخلف از رسول خدا حين^{مبين} ماض
 در دنيا واخرت وايضا نداهل ذكره جنانك فرموده عز وجل قلنا
 اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وايضا نداهل جنانك فرموده عز وجل
 يومئذ عن النعيم وايضا نداهل جنانك فرموده ان ذلك الكتاب ارضى^{رضي} هكذا
 للمقيت^{لصلاة} وايضا نداهل جنانك فرموده واستعينوا بالصبر^{لصلاة}
 وايضا الكيفية الاعلى^{مبين} الماسعين فالصبر هو رسول الله والصلوة هو^{مبين}
 كما قال امير المؤمنين على مائة الجبار وقال ثم وايضا الكيفية^{مبين} ولم يقل وانما
 لكيرة لان ولا يوصي حملها كما ان القدسية^{مبين} المرجية والمدار^{مبين}

من كلامه من نبوة محمد ولم يعترفوا بولايته وايضا نداهل جنانك
 هم فيه محتلفون وايضا نداهل جنانك عشر^{مبين} والوتر والوتر
 قال وفي حديث الشفع الحسين والوتر امير وايضا نداهل جنانك مراد^{مبين}
 هو الحسين يعني جنانك فرموده سورة من الحيط^{مبين} الايض^{مبين}
 وايضا عشر الحسن وشعة من ولد الحسين المعصومون والشفع^{مبين}
 المؤمنين^{مبين} والن^{مبين} هو الوتر هو رسول الله وايضا نداهل جنانك
 عشر الحسين مع اولاد^{مبين} الائمة والشفع امير المؤمنين هو الوتر هو رسول الله
 وايضا نداهل جنانك ولد^{مبين} امير المؤمنين وما ولد^{مبين} جنانك
 ايضا نداهل جنانك في الكافي عن الصادق^{مبين} قال الشمس رسول الله
 بر اوضح الله للفقاه دينهم والقرامير المؤمنين قال رسول الله^{مبين}
 بالعالم بقفا والليل لامة الجور الذين استبدوا بالامرون^{مبين} الرسول
 اول^{مبين} بر منهم فغشوا دين الله بالظلم والجور فكل الله فعلهم فقال^{مبين} للبتل
 اذ انبث^{مبين} والتمذ الامام من ذرية فاطمة^{مبين} لم يسلم عن دين الله فحجب^{مبين}
 سال^{مبين} الله قوله فقال والتمذ^{مبين} العلم^{مبين} وايضا نداهل جنانك في قوله^{مبين}
 علم القرآن خلق الانسان عكلم الانسان وقال لهم خلق الانسان من علق^{مبين}

وملك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم ^{تعالى} وايشان
 والزيون وطور سينين وبلد الامين وايشان ميثاق كرفتن
 خلق نوح عليه واذ اخذنا من البنين ميثاقهم ومنك ومن نوح ^{براه}
 وموسى وعيسى بن مريم واخذنا منهم ميثاقا فليظ السيل الصلات ^{قبر}
 عن صدقهم واعذ الكافرين عذابا اليما وايشان محمد صلي الله عليه
 من مودة وايشان كانوا عاهدوا الله قبل لا يكون لادبار مكان جهنم ولا
 وايشان سلت من الجنة فمروا سدرة الله الذي خلوا من قبل لا يوت
 الادبار وكان عبد الله موقولا وقال الله في الذين خلوا من قبل
 ولن يجد الله نبيا بل ايضا ايشان امانت قوله ان اعرضنا الاما
 على السموات والارض والجبال فانهن ان يحملنها واشقق منها قلنا لا
 انزلنا وما حملوا ^{كان} وايشانند وارث علوم وهدايت موسى
 وامير المؤمنين ^{است} فخصوص بالاخوة كما قال انت متى
 بمنزلة هرون من موسى الا انه لا ينفذ بيدي من طغيان
 مائة حديث ومنه طريق الخاصة سبعون حديثا ومن
 فليظ الى غاية فاتها مودة فيها وايشانند اشباح

الخمسة في اهل الخمسة الاشباح محمد رسول الله صلى الله عليه
 وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام لما خلق الله جل
 جلاله آدم ولا النار ولا الجنة ولا العرش ولا الكرسي ولا
 السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن
 وايشانند ثقلين ومن جوب تسك بايشانند بقول ^{سول}
 خدا صلى الله عليه واله اتي مخلوق فيكم الثقلين كتاب الله
 وعرفت وايشانند هادي وكتاب خدا جناحه فرمود
 اما انت منذر وكل قوم هادي بطريق مخالفين ^{حديث}
 ويطريق خاصة بيت وسه ^{حديث} دار وايشانند سفينة
 تجات چنانكه فرمود رسول الله صلى الله عليه واله مثل اهل
 مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق بطريق
 عامة يازده ^{حديث} ويطريق خاصة هفت حديث وارثت وايشانند
 جبل الله در قلوب خداوند كه امرو رسول الله صلى الله عليه واله كاقال
 واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا بطريق عامة جهاد ويطريق
 خاصة شش ^{حديث} وارثت وايشانند عرفه الوتوق ^{حديث}

غامه سه حدیث و بطریق غامه هشت حدیث وارد است و ایشان
 را مستقیم بطریق غامه عامه سه حدیث و بطریق غامه
 پست چهار حدیث وارد است و ایشانند صادقین و کتابها
 بآیاتها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين
 بطریق غامه هفت و بطریق غامه ده حدیث وارد است
 و ایشانند که مبعوث نشدند انبیاء و مرسلین مکرری
 اظهار ولایت ایشان چنانچه فرموده باری تعالی و استلم من
 ارسلنا من قبلك من رسلنا بطریق غامه سه و بطریق
 غامه شش حدیث وارد است و ایشانند که در زمانت
 سوال مینمایند از ایشان و ولایت که هرگاه موافق باشند
 ولایت و محبت ایشان را دستکارند اگر چه گناه کار باشند چنانچه
 فرموده و ففهم انهم مسئولون که اگر خدای را خواسته در دست
 پیمایند ولایت ایشان را نخواهد داد ابد و لو كان چند باشد
 از برای ایشان عبادت ثلثین بطریق غامه هشت حدیث
 و بطریق غامه شش حدیث وارد است و ایشانند که داخل نبوت

احد بر هشت مکرر و از ایشان بطریق غامه هشت و بطریق
 غامه هفت حدیث وارد است و ایشانند آخرت چنانچه فرمود
 خداوند علی علیه السلام الذین لا یؤمنون بالآخره عن الصادق
 لنا کتوبه فی اناسکما یات باخرت یساور و اند در طاعتها
 مانند بطریق غامه سه و بطریق غامه چهار حدیث وارد است
 و ایشانند الوالا چنانچه فرموده جل جلاله یا ایها الذین آمنوا
 اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم بطریق غامه چهار
 و بطریق غامه چهار حدیث وارد است و ایشانند محسوب
 در کتاب خدا ام یحسب فی الناس علی ما ایتهم الله من
 فضل بطریق غامه دو حدیث و بطریق غامه پست هشت
 حدیث وارد است و ایشانند دعوت ابراهیم در لایم خدای
 عز و جل افرج عینک للناس اماما قال و من ذریته قال لا
 یزال عهدی الخالمین بطریق غامه دو حدیث و بطریق غامه
 سه حدیث وارد است و ایشانند امام در کتاب خدا یوم ندم
 کل اناس یا ما مهم بطریق غامه پست و چهار حدیث و بطریق غامه

سه حدیث وارد است و ایشانند امان برای اهل ز
 چنانچه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیتی ما
 لا اهل الارض بطریق عامه پنج حدیث و بطریق خاصه چهار
 حدیث وارد است و ایشانند که اهل ایمان مامور شدند
 بصلوات بایشان چنانکه فرمود یا ایها الذین امنوا
 صلوا علیه سئلوا بطنی عامه پست سه حدیث
 و بطریق خاصه هفده حدیث وارد است و ایشانند که
 خداوند چنانچه فرمود الله نور الشیقات و الارض بطریق
 عامه دو حدیث و بطریق خاصه پانزده حدیث وارد است
 و ایشانند بیت خداوند چنانچه فرموده فی بیت اوت
 الله ان ترفع و تدک فیها اسئله تسبح فیها بالغدق و
 الاصال رجال بطریق چهار حدیث و بطریق خاصه نه حدیث
 وارد است و ایشانند آل ابراهیم چنانکه فرموده الله اصطفی
 آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین بطریق عامه
 دو حدیث و بطریق خاصه سی و نه حدیث وارد است

الاصل الاکبر فی انما احبهم قرآن نکر و نکران و نگاه کنده چنان
 که حضرت فرموده و این حدیث در کافی و عیاشی با سندها
 حنفی محمد بن یحیی قال نزل القرآن علی اربعه ارباع مربع فینا و
 فی عدو و اربع سنن و افعال و اربع فرائض و احکام و روى العیاشی
 با سندها الخ شیعیه عن ابی جعفر قال القرآن نزل اثنی عشر فینا
 اعدائنا و عدو من کان قبلنا و ثلث سنن و لون اینه نزلت فی قس
 ثم ما قوا و اثنی عشر و ما ت الایه ما یفیه من القرآن سنی و لکن القرآن
 اوله علی اخره ما دامت السموات و الارض لکل قوم اینه یسلو منها
 من خیر او شر و فی تفسیر العیاشی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال یا
 اذا سمعت الله قوما من هذه الامة یخبر فخرهم فاذ سمعت الله ذکر
 قوما یسبون من هذه الامة یسبونهم با سندها عن حماد بن عمار عن ابی
 قال ظهر القرآن الذین نزل فیهم و بطریق الذین عملوا بمثل اعمالهم بعد ان
 معلوم شد مقام امام مابین آیات ربانی از ظاهر قرآنی و تواتر آیات
 آن از آنکه قاطع عقیدیه بر این صحت است که خداوند علی اعدائنا
 عزیزش ثابت کرد از برای امام الخیر را که ثابت بوده از برای خودش

و از بر او رسولش که گفت ولایت باست پس بعد از این بیان معنی
و نیز آنکه افوا را باشد بومنین از نفس خودشان در هر شی
از امور دنیا و دین ایشان زیرا که آن ولایت اینجا نیکه است
از بعد خدا و رسولش و محبت همین است که بنده کرد خلق را
حضرت رسول در روز غدیر خم بنا بر آن اتفاق فرمود پس از اهل
و خلافت بطریق متعدده بحث نیکه بحث تو اتر رسید باقی از خصم
بقول آن بزرگوار از برای ایشان ای ایستیم من سر او اتر از شما
در جان شما گفتند هکله یا رسول پس فرمود از حضرت من
مولا هکذا علی مولا یعنی کسیر که من مولا او باشم پس این
است پس فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
واخذل من خذله و بار خدا یا دوست دار کسیر که دوست دار
باشد علی و دشمن دار کسیر که دشمن داشته باشد علی را و یا
کن کسیر که یاری کند علی را و بخذل کردن کسیر که بخذول کند
علی را پس بدان که یاری کند علی که اینست قول خداوند حق
علی که فرموده ما انما الارسول فخذوه و ما انما الارسول فخذوه

یعنی بخیر را که آورد رسولش پس بگردید او را و بخیر را که گفت
کرد پس منتهی در میان را و همچنین فرموده در حق علی علیه السلام
نما القون عن امره ان قصهم فشد او بصرهم عذاب الیم پس فرمود
ان کسی را که مخالفت صینما بنی خلد له امامت انیکه برسد بایشان او خطا
یا برسد بایشان عذاب سخت و دشوار و انیکه فرموده در حق امام
بر زبان وحی و ما یطوع عن الحق ان هکذا علی یوحى و انکم در حق
ایشان فرموده و لو تقول علینا بعض الاقوال لاخذنا منکم بالیمین
ثم لقطعنا منک الوتین بخت هر چند بشد بین پار حرقانی در حق
هر این خواهیم گرفت از این در و عمارت بر است پس از عمارت بر است
قطع خواهیم نمود از ایشان را کردن ایشان را و انصار و ولایت نمود
فریقان آنکه حضرت رسول فرمود که علی ایضا که یعنی علی اکبر است
و فرمود علی مع الحق و الحق مع علی و هر چه ما در اینجا فرموده که
با حق است و حق با علی است و هر چیزند حق با او هر جا که علی در
از ندر این چندین کلمات بسیار فرموده بدان بعد از انیکه دانسته
او را معصوم و مسند از جانب خداست که در هر چیزند حق با علی و

و علی باحق از هر جا که باشد ثابت شده از این کلام که خدا
 منما ^{باید} خالق را بسوی حق و دلیل ندانیم بر این که خبر علی احد
 از صحابه را برای ایفای مقام باشند و حدیثی است که از ایشان آمده است
 ای مقام را چنانکه از خبر کورادغانه آمده افمن ^{بیک} الخلق احوان
 یقیع و یخذلنا ما تقید و یزالی که هدایت نماید بسوی حق و اولاد
 تراست که متبوع شود و خد شود پیشو که افتد از خد با خلق
 زیرا که او مفارقت نمیکند از حق و حق مفارقت با او و متبوع
 حق با او در هر مقام که باشد و این حق طریقی و فریقین است
 و احدی را این شک ندارند و انکار نمودند و او را در ایفای مقام یعنی
 عصمت و ولایت و علم و احدی از مکرین هم نگفته اند که علی باطل
 در حال از احوال بلکه گفتند که همیشه علی با حق است پس ثابت
 است در نزد هر منصفی طالب حق پس دلیل علم و یقین که علی
 با حق است زیرا که او هدایت نماید خد را بسوی حق و هر که با حق
 مفارقت ندارد پس او را برتر است که متبوع شود تا در کمال
 حکم خداوند و نص رسول الله در کتاب و غیره بنشیند که خود حق

و من له حکم بما انزل الله فاولئک هم العاصون و کسی که حکم نکند
 با حق خدا فرموده ان کس فاستولست بر امام م انکسین که
 خدا فرموده ان ^{است} فاستولست بر امام م انکسین که
 معصوم بنص خدا و رسول و در کتاب خدا و قول رسول م
 اوست معصوم علیه الخصوص از جانب خدا و رسول م غیر
 ان بزرگوار احدی از صحابه ایفای مقام را اتقا نکردند و توانستند
 کرد و الحمد لله رب العالمین **فصل** بدین بعد از اینکه خلق
 محقق شدند در حق و وصی و صدق و کذب و کذب و کذب و کذب
 اثرا از امتحان و طهارت و لا بد است علم از این حال و همان خبری که
 در رسول م سبب بود تعیین در اینجا بدست و همان دلیل که
 در حق علی م گفته شد با او صاف مذکور و تعیین همان دلیل
 بر نصب امام حسن م از وصیت رسول خدا و وصیت امام حسن م
 و بعد از او حضرت امام حسین م و بعد از او حضرت سید الشهدا
 امام زین العابدین و بعد از او حضرت امام محمد باقر و بعد از او
 حضرت امام جعفر صادق و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام

و بعد از او امام رضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام
 موسی کاظم و بعد از او امام رضا و بعد از او حضرت امام علی
 و بعد از او امام حسن عسکری و بعد از او امام محمد باقر صاحب الزمان
 علی الله فخره و منزلت و هیچ تفاوت در این نسبت از منصب
 بودن از جانب خداوند عز و جل و متصف بودن بصفات خدا
 و رسول خدا و سایر از صفات که گذشت حرف آخر و همچنین که
 حضرت رسول خدا فرموده ما هر یک نوریم و غرق در صفا
 مانیت الا همان ترتیب خداوندی عقبتضای جواب کلیه در حق
 است و بدان که هرگاه کسی قایل بخلاف قاعده ترتیب خداوندی
 مثلا امام دوم را بجا و اول را دوم بدانند پس تحقیق اینها
 بخلاف رسول و امام میاورده و هرگاه انکار کند یکی از این چهار
 نفر را تحقیق انکار نموده همه را استیلا و انکار نمود که توحید است
 ایشان بر ترتیب قرره خداوندی مشروط توحید نیست و مقتضا آنرا
 خلق و هوای نفس چنانچه احادیث بسبیل در این باب از نبی و کوا
 ولد شده حاصره حدیث لوح که حکم بر عبد الله انصاری و تیره

در ترتیب اینها
 تحقیق اینها
 در ترتیب اینها
 در ترتیب اینها

مفوده که در کافی و عوالد و سایر کتب معتبره
 و غیر از این ایالات قرانی عجب ظاهر و تاویل خاصه در آیه مبارکه
 که صاحب یامن بقضیل اسمای سالی استیلا با اسم و لقب و کنیه
 حبیب مقرر در علم جفر و اعداد استنباط نموده و همچنین این
 نیز کلمات تمام طایفه و از بعضی رسول خدا و رضا و نصیر
 امام سابق نسبت به الحق و کمال ایستقامت کارهای منجز شده از توان
 گذشت بلکه نزدیک است در مقام قطع مثل عین الیقین و سمع
 الیقین مثل شانهین شوند مگر کسیر که سبقت گرفته باشند از قبل
 یا عصبیت یا الفت و عبت قانون عادی نه نزد خلق که صیغه فاعله
 الشیخی و یقیم و یا انکه عادت یک دین و مذهب را واحد از و یا
 دین از جهت گذراندن دنیا و عشرت و محبت در هم و درینکه
 همه آنها بنص کلام سبحانی باطل و عاقل است که متبع را معلوم
 باند چیز از تنبیع و تدبیر صدق کلام حقیر معلوم میشود است
 بدانکه ولایت اعتقاد با منیکه قائم منظر محفل الله و خبر خود
 اما از مرقه با حیرت اشاعه نیز اجماع است و احدی خلاف ندانند

در ترتیب اینها

آن نیز کوار که محی است و موجود است و خواهد که در میان
 از عدل و قسط چنانکه برنده باشد از جور و ظلم و آن نیز کوار
 پس امام حسن عسکری و اسم شریفش محمد عابد است در نظر خلق
 و معقود است در نظر ایشان زیرا اهل بیت همه از رسول خدا
 و ائمه نیکان بیکان توصیف و تحید و تعریف را نمودند و فرمودند
 متفقاً که موجود است و خواهد بود بعد از پدرش امام عسکری
 محبت خداوند در روی زمین تا آنکه بر دارد در زمین جمیع سلا
 کفر و فاقرا و خواهد نمود از عالم و صدق چنانچه حضرت ^{الناطق} ولی الله
 امام جعفر صادق فرماید سنده که فرموده اند آن نیز کوار که
 بسیار و است که صدیم در زمان آن نیز کوار که ^{تا این} در
 پرده اصل قرآن در میگویند و ایشان پادشاه اند از کتب ^{عدم}
 منهم چنانکه در حق ایشان خداوند کوهی داده بر طاعت و ظاهر و باطن
 و فرموده اذ هب الله عنکم الیبراهیم الیبت و بطر که خطیر است پس
 قول ایشان محبت نیز که ایشان نمیکویند که صدق و حوقل
 شیعه نیز کشف است از قول ایشان که ما مستد و محصوم اند و اما

کتاب جودان

عائمه ارباب یار ایشان قایل اند بقول ما که آن نیز کوار ^{ست} زنده
 و خواهد آمد خاصه حجه الدین بن اعرابی که از بزرگان مخالفان
 شیخ ^{جناح} مبنای اعلی الله مقامه در حاشیه شرح حدیث ^{میفرماید} و شیخ
 که را بجهل و سرد کلام حجه الدین در فتوحات مکتبه در باب ^{مستند} سید
 و ششم این را که آن الله خلیفه نوح من عتره رسول الله من ولد
 یو اطی اسرار اسم رسول الله حمده الحسین بن علی بن ابیطالب ^{است}
 الرکن و المقام شایسته رسول الله و الخاق یقیم الحما و نیز لعنه و الخاق
 نصر الحما اسعد الله بن بر اهل الکوفه عیش حسنا و سبعا و سعنا
 یصنع الجزیه و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض
 الا الدین الخالص اعدا و همقلده العلماء اهل الاحتمال ما یرونه
 حکم بخلاف مذهب الیبراهیمتم و یدخلون کرها تحت حکم خوف من
 سفید فیض بر عامه المسلمین اکثر من خواصهم میا علی الحارثی و من اهل
 الحقایق من شوق کشف تبصره فی الدلیل علی التیون یقیمون ^{حق}
 و یصرونه و لولا ان السیف یدل فی القوم اقباله و لکن الله
 یظهره بالسیف و الکرم فیطیعون و یخافون و یصرونه و خلاصه

فیراذا حکم فیم بغیر مذهب ائمتهم ان علی ضلاله فی ذلك لانهم
تعتقدون ان اهل الاختیار و زمانه قد انقطع و ما یقیض خبره
العالم بان الله لا یوجد بعد ائمتهم احد له درجه الاختیار و ان
یبعی التعریف الی الاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال
انهم کلامه یفهمون و یدرسون سیکم انما هو خدایه است که خوا
آمد از ترس رسول خدا از نسل فاطمه زهرا که موافق است
باسم رسول خدا و عبدالحسین بن علی بن ابیطالب است سبقت
غور مردم با و در میان کرم مقام در مکتب و سیاحت دار چهر
خدا در خلقت ظاهر خواهد شد بخور رسول خدا در احوال طول
و سعادت خواهند یافت با اهل کوفه زنده کا خواهد بود
یا هفت یا نه سال و بر خواهد داشت جزیر را و میخواند خلق را
سوی خدا با شمشیر و بر سیدار جمیع مذاهب را از هر سوی زمین
دین حال را و دشمن او مقلدین معتبدین خواهند بود و بجهت آنکه
میدیند که آنچه میفرماید بخلاف عهدین است پس داخل دین خدا
اخذ خواهند شد از هر دو کلاه و ترس و شمشیر و قرار میکنند

بسیار
آنکه و ملائک و پیشتر بجهت کشنده او عارفان از اهل حقند
انزکف و دیدار علم بتعرف الیه میگویند و میدانند و ترس برای
او خواهد بود در همان خدا که پرستان که بر پا خواهند شد
دین او را و میدانند حق را و هرگاه شمشیر در دستش نمیشد
هر آنکه قوی میدادند و میدیدند از حقها انبیا و کواکب
خدا را بسطوت و شمشیر و سخاوت ظاهر خواهد بود پس اطاعت
انتر من او و قبول میکنند از ترس او و قبول میکنند حکم او را
غیر ایمان بلکه از روی نفاق و اعتقاد دارند در جواب وقت
حکمت که آن بغیر مذهب است و اهل ضلال و کفر است زیرا که
اعتقاد ایشان اینست که اختیار و اهل اختیار مقام شدند و باقی ما
ندند در عالم و خداوند خلق نکرده بعد از امام ایشان احدی را که
انرا بخواد در جنت ادا و اما کسی که اذعان کند دین را بتعرف و فیض او
نبرد بهمان قطعه در احکام شریعت عارف در میان ایشان دینوا
و فاسد الخیال است تمام شد کلام بحواله یحیی اقول بعد از آنکه
دانش خداوند علی اعلام است امام حجت چنان ظاهر که حق را کلام

اهل خلاف چگونه است در این وقت حالات اهل رفاق و اهل اعتقاد
 ایشان بوجود الحجة و اتصال الذین علیهم السلام یقین میکنند
 علامه سید المرسلین علیه السلام الحکامین من المواقفین و الحاکمین
 چگونه است احکام دین و زمان ناخلاق احکام از حق خداوند حکیم
 قدس چون باینجا رسیدی شکست چشم باز کن و بین لان الله
 بصیرتر که هنوز آن بزرگوار بوجود دنیا آمده و بعضی میگویند
 که آن محبت حضرت عیسی است اما هر دو طایفه اتفاق نموده اند
 که حضرت رسول فرموده من مات ولم يعرف امام زمانه
 مات میتة جاهلیة یعنی فرمود رسول خدا که هر که بمیرد و
 امام زمان را نداند است مثل مردن زمان جاهلیت یعنی کفر
 پس ما بر این ندیشود معنی هر دو بوجود امام هم زیرا که امام زمان
 فرمود و علاوه دلیل عقل قاطع است بوجود امام هم زیرا که
 وجود امام لطفت ما دامیکه تکلیف باقی است و صحیح نیست تکلیف
 بدون لطف موجود زیرا که او شرط در تکلیف است و هرگاه
 شرط موجود نباشد مشروط که تکلیف است موجود نخواهد شد

بعضی میگویند

و حال آنکه

در این باب صاحب

آنکه با اتفاق جمیع فرق از مخالف و موافق تکلیف باقی است و بقا
 لازم دارد بقا امام را که مبین تکلیف است بعد از رسول خدا
 و هر که قایل شد باینکه آن بزرگوار متولد شد قائل شد باینکه
 است و احدی نکشته که تولد یافت و فرد و بعضی هرگاه استبعاد
 بر این که طول عمر خلاف عادت است خطا کرده زیرا که خلاف حکمت
 فیه و از حکمت خداوند در کفر و ایمان ایزد برای او قرار داده
 در ایمان و حضرت حضرت را آنکه آن بزرگوار متولد شد در زمان
 حضرت ابراهیم بنابر قول مشهور و الا لان باقی است بلکه باقی است
 تا روز قیامت و او ایستاد که دلالت بر وجود قائم میسکند
 و ما کفر ابلیس لعنه الله علیه باقی است تا روز قیامت یا تا روز ظهور
 دولت خویش بر خلاف روایت که وقت معلوم است پس هرگاه
 جایز باشد بقا حضرت حضرت و بقا دشمن خدا ابلیس یا بر مصلحت
 جز نیز با نسبت مصلحت کل بقا کسیکه محل نظر خداوند جل و علا
 در عالم اقطاب وجود است چگونه جایز نیست با آنکه نظر بقا
 با ولایت است و در دنیا و آخرت و با آنکه این امر متفق است

بناست

در میان ایشان بسیار است که لا بد است این عالم از قیام قائم
 و فرمود رسول خدا که هرگاه باقی نماند دنیا مگر یک روز و هر
 خداوند از روز را نهد بپایند میکند تا آنکه ظاهر شود مردی
 اهل بیت من یا آنکه فرمود از نزدیک من یا از نزدیک او
 که اسم او اسم دولت و کینه او کینه من است و پرمی کند زمین را
 بر آستانه عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بعضی از آنها
 قایل شده اند باینکه شخص مادی علیه بن بر است او نکند
 نموده پیغمبر از آنکه من ذریقی یامن و لدی یا من اهل بیت من
 و بعضی از ذریقی او نیست و از اولاد اهل بیت من نیست و بعضی
 مثل اسم پیغمبر و کینه مثل کینه او و کسی که بگوید این همه عباد
 از اولاد عباس و نیز نکند پیغمبر را نموده زیرا که عباس و پیغمبر
 نه اهل بیت و ذریقی و اولاد ایشان پس باقی نماند بر صاحب بصیرت
 و انصاف و طالب حق باینکه قائل بشود باینکه او را از هم از ان
 است و ایمان باین بر کلام واجبست زیرا که عمر و پیغمبر
 انکشتند مگر حق و خدا تعریف کرد ایشان را و وصیا ایشان را کرد

خود و وحی بایشان و با پیغمبر ملائکه رساندن از او از جانب حضرت
 حق سبحانه و تعالی ایشان زیرا که خدا خبر کرده باین وقایع و رسول
 نیز خبر کرده و هیچ خداوند راست گویانند و هر کس بر این نمی باشد
 که خدا و رسول و امام و ملائکه گواه او باشند البتة حقانند
 صدق و شهادتی داد خدا در حق ایشان باینکه ایشان را
 دین خدا را بآن نحو که ما مقرر نمودند خدا را سدا لا اله الا
 ایا هست بر پیغمبر خبر رساندن من شافلی و من و من شافلی کفر
 انا اهلنا للظالمین تا رایغی هر که خواهد ایمان آورد و هر که
 خواهد کافر شود و تمام تمام نمودیم از برای طالب الحق را **فصل**
 در تحقیق امام **۴** واجب است اعتقاد باینکه ایشان محبت خدایند و محبت خدا باقی
 تا روز قیامت لا بد لیل لطف و ناز هرگاه محبت خدا در هر
 زمین نباشد تکلیف باطل است و تکلیف که باطل شد اثر ایجاد
 باطل میشود و اثر ایجاد که باطل شد خداوند عاقل میشود و نفوذ
 پناه میبرد بخدا از آنکه خدا عاقل باشد بلکه او مستحکم و دانای
 و خلق کرد و مخلق را بر وفق حکمت نرعب و قال الله لا یکن الله

در تحقیق امام
 ۴

نماند زمین بغیر امام هر این غضب خواهد نمود و زمین بر اهانش
چهارم در کافی محمد بن فضل میگوید که خدمت حضرت امام
عرض کردم اتبعا لارض بغیر امام قال لا قلت فانما زعمت انی
عائده انما لا اتبعا الا ارض بغیر امام الا ان لی خطا لله علی اهلک من
او علی العباد فقال لا اتبعا اذ الصلحت یا باقی میماند زمین
امام مگر آنکه غضب میکند خداوند بر اهل زمین باریز کانش
فرموده بلکه باقی میماند تا غضب کند **پنجم** ایضا در کافی
از حسین بن محمد از مغیر بن محمد از بعض اصحاب ما از ابی عبد
الله پرسید گفت که قال ابو الحسن ان الارض لا تخلو من الحجة وانا والله
الحجة فرمود حضرت علی امام رضا انیکه زمین حال نخواهد شد از
من والله **ششم** علی بن کافی ابراهیم از پدرش روایت کرد
که پیغمبر را از حضور پیغمبر و بعد از او پیغمبر مسلم از حضور
میگوید که شنیدم که فرموده ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کما
ان نزل المومنون شیئا و هم لان نقصوا شیئا اتمه بدستیکه
زمین حال نخواهد شد مگر آنکه در او امام باشد که هر وقت که

زیاد نماید چیزی را در دین ایشان را بگردانند و اگر باقی باشد
از دین تمام نماید او را از برای مومنون **هفتم** در حلیه
جاء از ابن ولید از صفار از محمد بن عیسی از محمد بن فضال
حزقه گفت عرض کردم بحجیف صادق یا باقی میماند زمین امام
اما قال لو بقیت الارض بغیر امام لصلحت فرمود که هرگاه
باقی ماند بغیر امام هر این غضب خواهد نمود بر اهانش بغیر زمین
خواهد شد و اهانش مگر این مغیر است **هشتم** ایضا
در حلیه هفتم از کتاب بحال انوار از سعد بن عیسی از محمد بن سنان
از یحیی بن الرازی که گفت من یسر دهان فرمود حضرت ابی عبد
الله بودیم که فرمود لا انفصت نبوة آدم و انقطع اكله و حیاته عز
النیر ان یا آدم قد انفصت نبوتک و انقطع کلد و انظر الى ما عند
من العلم و الایمان و میراث النبوة و اثرة العلم و الاسم الاعظم
و العقب من ذریاتک عند هبیل الله فان لم ارجع الارض بغیر عالم
طاعتی و دینی چونکه تمام شد مدت پیغمبر آدم و تمام شد و دینی
مقدر او و حی فرستاد خداوند اهل بیعت رسول آدم او را

بحق تمام شد زمان نبوت تو تمام شد و من تو و خاک کن
با غیر نزد تو است از علم و ایمان و میراث پیغمبری و نشان علم و اسم
اعظم پس بدو اینها را بیا که بعد از تو است از نسل تو که همیشه
باشند زیرا که من و غنیکند از من زمین را غیر عالمیکه بشناسند
طاعت مرا و دین مرا و باشند افعالها تا کسیکه اطاعت نماید او را
در کتاب هفتم از اخبار از سعد بن سنان بن بجران از
عبد الکرم و غیر او روایت کردند از حضرت ابی عبد الله ان جبرئیل
تر علی محمد بنی عن رب عز وجل فقال له یا محمد لم ازل الا ارض الارض
عالم غیر فطاعتی و هم و یکون فجاءه یمان بن قیس النبی الخ و حج النبی
الارض و لم اکن ازلک انیس فیما فی التثاق و لی فی الارض حجة و راع الی
و هاد الی سبیل و غارت با هو و لای قد قضیت لک قومه هادیا الهک
السعد و یکون حجة علی الا شقیة یعنی بدستیکه جبرئیل را نزد
بر محمد حجة بنی از خطا نبخلد و ندع و جل و گفت با و یا محمد حلال
میفرماید هرگز و انکذاستم زمین را مکر مرا و عالم باشد که سنا
میده کی مرا و هدایت مرا و باشند بجا تا خلق از من و از حق پیغمبر تا

پیغمبر

پیغمبر دیگر و من و غنیکند از ما انیس را که گمراه کند خلق را و من
نباشد حجت و خواننده پیروی من و هادی پیروی مرا و من و
امر مرا و انیکه حکم کردم از برای هر قوم هادی که هدایت شوند
نیکون و باشند حجت بر اشقیاء **در کتاب هفتم** نیز در چهار روایت
نمودند که فرمودند در اخبار از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام
نمودند که فرمودند لوان الامام رفع من الارض ساعة لم یحب با
کما یوج الجواب له فرمود هرگاه انیکه امام بالا رود از روی زمین
یک ساعت هر انبیه و همچنین در زمین باها خوردن مثل موی در بابا
باز در همین کتاب از حضرت ابی عبد الله قال ما زالت
الارض الا و لله منها حجة لیر فی الحلال و الحرام و یلعوا الی سبیل و لا
تقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما قبل القیمة فاذا فرغ من الحج فخلق
بالقویة و لا یفیع نفسا ایامنا لکن امن من قبل ان ترفع الحج و لکن
شمار من خلق الله هم الذین یقور علیهم القیمة فرمود و بود زمین
انکذا برای خدا حجتی بود که منی ساخت حلال را از حرام و میخواند را
بر الا خدا و قطع خواهد شد حجت خدا از روی زمین مکر و حیل و

پیش از تبه و هر وقت که بالا رفت محبت بیشتر خواهد شد و توبه
 و نفع نمی بخشد و محسوس ایمان او که آن ایمان نباشد پیش از آن که
 محبت بالا آید و تا نکرده شر را خلق انداخته بدین خلق خواهند پیوست
 انکرده که قیامت بایشان برپا خواهد شد **و از آن** از ولایت
 از بیدار صفوان از حضرت امام رضا **ع** قال ان الارض لا تخلو من
 ان يكون فيها امام منا فرمود حضرت در هر سبکی زمین خالی نخواهد
 از آنیکه بوده باشد در او اما از زمانها از آنیکه نیستند محبت خداوند
 چنانکه در زیر بارق پیامبر دارد و در شر لا ینبأ و لا یستل الا علی
 الحق **بسم الله** علی اهل الدین و الاخره و الاولی **یعنی** سلیم بر شما باد
 او اهل بیت پیغمبر که شما و اوست پیغمبر و علم و هدایت و مغیره
 و حارق عادت و تقوی و سایر صفات حمید سوا پیغمبر **ست**
 خداوند چنانکه پیغمبر ماید و **الله المثل** اهل و شماست دعوت
 خواننده منگو و محبت خدا بید بر اهل **فصل** در معرفت
 امام **اول** بدانکه معرفت امام واجبست بر هر کس چنانکه حضرت
 رسول خدا فرموده من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة

یعنی اگر کسی بمیرد و نشاند امام زمان خود مرده است **مستند**
 زمان جاهلیت **یعنی** با کفر و دیگرانکه شناسای امام **اصول**
 و مکرر توبه و دین است زیرا که معرفت خدا و رسول **مستند**
 مکرر معرفت امام چنانکه مکرر فرموده اند **یعنی** عرف و **مستند**
یعنی با شناختن میشود خدا و عبادت کرد و میشود و از این
 فتنه احادیث زیاده از آن است که بتوان شماره در آورد **و این**
 معنی ظاهر و هویدا است نزد کسیکه تتبع در اخبار و احادیث
 و زیارات و ادعیه ماثوره دارد چنانکه صاحب غایة المرام
 اقا سید هاشم قزوینی **رحمته الله** مقام در باب جمیع و هفتم از
 مقصداً قول ان کتاب است و نه حدیث بطریق شعر روایت
 نموده که این اعراسی عشر سلام الله علیهم ارکان ایمانند و شناختن
 میشود خداوند جل جلاله و رسول خدا مکرر معرفت این بزرگواران
 و قبول عینی و عمل بنده گان نزد حضرت معبود مکرر شناختن ایشان
 و ولایت ایشان و پیرو حجتون از دشمنان ایشان لکن سندی
 محبت سهولت و احصاء و عوام را چون از سندی و رجال بهر **مستند**



احادیث
که در لایق
باید داشت

نبود انداختیم و اگر کسی بخواند رجوع نماید باصل کتاب که غایب
المرام است **الاولی** عن ابی بصیر عن ابی خنیسه عن ابی جعفر قال
سمعت ابا جعفر یقول یحیی بن محمد ان کان المؤمنین و غیرهم یؤمنون
و الاسلام یعنی حضرت امام محمد باقر فرمود که ما یم حب خدا و ما
اعتماد مومنین و ما یم ستون اسلام **دویم** عن ابی حمزه قال
قال ابی جعفر انما یقبل من یقر الله فاما من لا یرض الله
فانما یقبله ضلالتا قال جعلت فداک فاهم عن الله قال تصدقوا
الله عزوجل و تصدقوا رسول الله و مولا علی و الایمان به و یا
الخدم و البراءة الی الله عزوجل من عدوهم هكذا یرض الله عزوجل
یعنی ابی حمزه گفت که فرمودیم حضرت امام محمد باقر که درستی که
اینست بخواب نیست که خدا را بداند که میکند کسی که درستی خدا را
اما کسی که درستی خدا را بداند پس بداند که بداند که او را می بیند
ابی حمزه میگوید عرض کردم فدایت شود و چه خبر است معرفت خدا را
ان بن کوار معرفت خدا تصدیق خدا و عزوجل است و تصدیق
بنفیر او کسی که تصدیق حیدر علی و اعتماد بان بن کوار و یا

که هدایت کننده اند خلق را بسوی خدا و پسران و از شما
اندر بسوی پدر کار عزیز و جلیل این خوشنما و خوش خلق
عزوجل **سیم** عن ابی ذنیر قال صد شایع و احد عن احمد
ان قال لا یكون العبد و صلی الله علیه و آله و مولا و الامیر کلهم
وامام زمان و یزید البیسی لم یقال کیف یرض الله عزوجل
الاول یعنی فرمود که امام م که بداند باشد بداند مومنین
نشان خدا و رسول خدا و ائمه و امام زمان و خدا
در رجوع نماید بسوی او در جمیع امور درین خود و قبول نماید
پس از فرمودن این کلام فرمود چگونگی نشانی از خدا که امام
با انکه او نشانت اولی که توحید باشد یعنی شناختن مثنوی
تصفت خداوند و چنانکه در دعا حضرت صاحب الزمان
این مقصد ظاهر است و ان انیت اللهم عن حق تصد و
مقام معرفت صفت امام خواهد آمد ان شاء الله **چهارم**
عن زرارة قال قلت لابی جعفر اجزئ عن معرفت الامام منک و
علی جمیع الخلق فقال لا الله عزوجل یحب محمد الی الخلق و یحب

و حجت علی جمیع خلقه فی ارضه فین آمن بالله و بحجته و استعبر
فان معرفه الامام منا حجت علیهم و من لم یؤمن بالله و بر
و لم یتبعه و لم یصدق و یعرف حقه ما فیکفی علیهم معرفه الامام
و هو لا یؤمن بالله و بر سوله و یتصدق بر سوله جمیع انزل الله
عنه و اولی الامر منکم قال نعم البیر یومنون فلانا و فلانا فقلت
قال لا ترعانا الله هو الذی توقع فی قلوبهم معرفه هولا و الله
ذلت قلوبهم لا الشیطان و الله مالک المؤمنین حقنا الا الله یفعل
نکته که عرض کردم بحضرت امام محمد باقر خبر کن مرا از معرفت
که واجب است بر جمیع خلق و فرمود بدرستی که خدا و عزوجل فرستاده
پیوسته خلق و بجا رسول و حجت بر جمیع خلق و در زمینش پس کسی که
ایمان بخدا و پیغمبر او و تصدیق و متابعت کرد او را معرفت است
که از ما باشد و واجب است بر او و کسی که ایمان بیاورد بیاورد
خدا و رسول خدا و متابعت نکرد و تصدیق نکرد تا آنکه بشناسد
حق خدا و رسول او چگونه واجب میشود بر او معرفت امام با آنکه
اولی الامر بیاورد بخدا و رسول خدا تا آنکه بشناسد ایشان را خدا و رسول

گفت که من پس کسی که ایمان آورد بخدا و رسول او و تصدیق کرد
رسول او در جمیع اخبار از آنکه واجب است بر او و از ما معرفت
باید یا نباشد این گروه یعنی مخالفین که میشناسند فلان و فلانا
یعنی اول و ثانیا که من بدو یا یا میبندم بدرستی که خدا آنکه است
که آنکه است در دل ایشان معرفت این گروه را و الله قسم بخدا میداند
این معرفت ضلال را در دلها و ایشان مکر شیطان و قسم بخدا میداند
نکرد در دلها و مؤمنین حق را که خدا **بجای غایب** عن جابر قال
ابا جعفر یقول انما یعرف الله عزوجل و یعبده من عرف الله و اما
من اهل البیت و من لا یعرف الله عزوجل و لا یعرف الامام صالحا
فانما لا یعرف و یعبده غیر الله هکذا و الله صلیا لا یعبده و یستند
ابا جعفر میفرمود اینست خبر اینست که میشناسد خدا و عز
و عبادت میکند خدا را کسی که بشناسد خدا و امام خود را از ما
اهل بیت و کسی که بشناسد خدا و امام از ما اهل بیت پس این است
و خبر اینست که میشناسد و عبادت میکند غیر خدا و اهل بیت
قسم بخدا که راه است **فصل** در آنکه شما را شش عشر است

احادیث
تبرکات
اشیاء
ایمان
عظیم

ایمانند و قبول میکنند خداوند جل جلاله اعمال بنده گان را که
بولايت ایشان بروایت مخالفین سازند حدیث نوشته
در عاتق المرام و ما الکفا می نمایم پیش حدیث مجتبی **اصول**
ابراهیم پسر محمد کبیر علیه است و او از عیسی پسر مرثی و او از عبد
لله بن عبد الرحمن بن جویجی النخعی از ابی المعصی پسر منقذ از ابی بصیر کزانی
خیمه جعفر از ابی جعفر گفت شنیده ایشان فرمودند که بخوان
الله عز و جل و حق جبر الله و حق ارکان ایمان و حق دعای سلام
یعنی حضرت امام محمد باقر فرمود که ما اهل بیت امینان خداوند
عز و جلیم و ما محبت خدا ایم و ما ارکان ایم و ستون اسلام **دوم**
در این کتاب است ابو مؤید موفق بن احمد از نه رکان علمای
است در کتاب فضائل گفت که خبر کرد مرا فخر القضاة نجم الدین
مصنوع محمد بن الحسین بن محمد البغدادی در الخبر بیکه نوشته عمر بن
همدان گفت خبر کرد مرا امام شریف نور الدین ابوطالب حسن
ابن محمد النینی گفت خبر کرد مرا امام الامیر محمد بن احمد بن
گفت خبر کرد مرا احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ گفت خبر کرد مرا

دکتر ایمان

ابن سنان الموصی از محمد بن محمد بن صالح از سلیمان بن محمد
زید بن مسلم از عبد الرحمن بن زید بن زید بن جابر از سلمه
داعی رسول الله گفت شنیدم رسول الله فرمود که هر که
فرمود جلیل جلاله امیر رسول الله انزل الله فیما فعلت و
قال قلت قال من خلفت فیما فعلت قال غیرها قال علی بن ابی طالب
نعم یا رب قال یا محمد انی اطاعتک فی الارض و الاخرة فاحزنک منها
لک اسمان اسمانی فلا ذکر فی موضع الا ذکرک معی فانما الحمد و الثناء
محمد ثم اطاعتک الثانیة فاحزنک منها علیا و سققت لک اسمان
فانما الاعلی و هو علی یا محمد انی اطاعتک و علیا و فاطمة و الحسن
و الحسین و الامیر من ولده من نور و عروضا و لا یتکم علی
السموات و الارض من قبلها کان عندی من المؤمنین و مؤمنات
کان عندی من الکافرین یا محمد اوان عبد من عسک عبد حق
او یصیر کائن البالی ثم انانی جاهد لولا یتکم ما غفرت لک حقیر
بولا یتکم یا محمد عجب ان تراهم قلت نعم فاذنک فاذا انما یفهمه و علی
والحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و هو

نکته

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
 فی حصص من نور قیام ^{اصیلو و هو فی وسطهم} یعنی ^{المشک} که از کوب
 در قو قال یا محمد هو ^{الحج} و هو الثامن من عترتک و غیر قال ^{الحج}
 الوجیه الاولی و المذموم من اعدائک ^{یعنی} فرمود حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله}
 معراج فرمود بن خدای جل جلاله که ایما ^ن آورده پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله}
 سوره با و از جانب پروردگار ^{صلی الله علیه و آله} گفت و همچنین فرمود ^{صلی الله علیه و آله}
 نیز ایما ^ن او در دند فرمود راست گفته ای محمد فرمود که خلیفه ^{صلی الله علیه و آله}
 در میان امت گفت بهترین است را فرمود علی بن ابیطالب گفت بی
 او پدر دگار من فرمود او محمد من مطلع شدم در زمین مطلع
 مشایخ پس اختیار کردم تو را از آن پس متفق کردم از برای تو
 اسمی از اسماء خود پس ذکر نشود مگر آنکه ذکر می شود یا من تو
 پس من محمود و تو محمد پس مطلع شدم مرتبه و تیر پس اختیار
 کردم از آن علی را و مستحق کردم از برای او اسمی از اسماء خود پس منم
 اعلی و اوست علی ^{عجل} من خالق کردم تو را و علی و فاطمه و حسن
 و حسین و امیر از اولاد حسین را از نو خودم و امامان کردم و ^{صلی الله علیه و آله}

نفس

نفس

سما

دک

سما را اهل اسمائنا و ز منیما پس هر که قبول کرد اولادیت را
 مشکب او نزد من از اهل ایمان و هر که انکار نمود اولادیت را
 مشکب او نزد من از کافران ای محمد هرگاه ^{کلا} اینکه بنده از بنده
 من بنده کی کند مرا تا آنکه منقطع شود یا آنکه بگردد دوست
 انبائی پانز استخوان پوشیده پس از این همه عبادت بپایند
 من و حال آنکه منکر یا سید ولایت شما هرگز نخواهم آزمید ^{کلا}
 تا آنکه بگردد و اقرار کند ولایت شما یا محمد دوست دار و کینه
 ستوا اهل بیت تو را گفت بی او پدر دگار فرمود نگاه کن از ^{کلا}
 راست عترت من نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین ^{حسین}
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی ^{صلی الله علیه و آله}
 علی و علی بن محمد و حسن بن علی و امامان را در مکان از نو را ^{صلی الله علیه و آله}
 نماز میکنند و حضرت محمد در وسط ایشان ایستاده کاشف
 ستاره در حشاش و فرمود ای محمد این گروه چشمتی من اند
 و الهادی و خونیخواه عترت تو است و قسم بعزت خودم ^{صلی الله علیه و آله}
 این همه محبت و احببت را من انجا بر کرده گان من است و ^{صلی الله علیه و آله}

کشته از دشمنان من است **س** **س** فی غایب الامر موافق
 احمد قال ذکر محمد بن احمد بن ساذان قال حدثني الفخري ابو محمد الحسين
 بن محمد بن مؤمن عن علي بن ثابت عن حفيظ بن عمر عن يحيى بن جعفر عن
 الزين بن ابراهيم عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول
 الله من احب عليا قبل الله صلواته وقيامه واجتنب دعائه
 ومن احب عليا قبل الله صلواته وقيامه واجتنب عنته ومن احب
 عليا اعطاه بكل عرق في دمه مدنية والجنة الا ومن لم يحب
 امن الحسا والميزان والصلوات الا ومن كان مات على حب ابي محمد فانا
 كفيله بالجنة مع الانبياء الا ومن اغتال محمد جاريو القية
 مكتوب بين عينيه من حقه الله نعيمه سلسلة رواه مشي مشي
 اند باين عمر که گفت شنيدم که فرمود رسول خدا کسی که دوست
 داشته باشد علی را قبول میکند خداوند عز وجل تا روز
 وجمع فوافل او و مستجاب میکند دعا او و کسی که دوست دارد
 منید هد بلخیر که در بدن او باشد بعد هر که شریعت
 آگاه باشد و کسی که دوست دارد عیسی را خدا را امن است از خدا

طاهر طاه آگاه باشد کسی که غیر از محمد و سنی از محمدین من صلی الله
 اویم با پیغمبر آگاه باشد کسی که دشمن داشته باشد از محمد
 میاید روز قیامت با آنکه نوشته و میورد و چشم او در شش
 است که میاوس است از رحمت خدا بداند از حدیث شریفه
 آیین من رحمة الله معلوم میشود که محبت ان بزرگواران در دین و
 است و الا میاوس باین و ایمان مغنی ندارد و از فقر مبارک که الا
 احب انی کسی که دوست داشته امین است از خدا و میزان و طهر
 معلوم میشود که محبت ان بزرگواران در دین و ایمان است و الا
 میاوس با دین و ایمان مغنی ندارد و از فقر مبارک که الا اگر
 چهار رکعت در دست باشد از دنیا و دنیا و نصیبان الهی است
 کوزیت طلا و لاجورد نباشد و انهم لازم است قبول است
 ان بزرگواران ما کفید و حاصل این حدیث را مخالفه خود
 میگوید و در کتاب خودشان نوشته اند که حضرت رسول الله
 در بیان و اقاوان فرمود که حقیقه ما هو بود از جانب
 منید انما انیکه اظلم شیعه که منید و خود را شاعشر منید

چرا میگویند التبت خداوند ما را هدایت کند و کراه احوال است **چهارم**
 و نیز از احمد بن محمد بن حارث که از عده اول و ثانی دعا
 است گفت است که خبر کرده ما را احمد بن عبد الله بن حسین
 خبر کرد ما را عبد الغفر بن یحیی البصری و ابو احمد که گفت خبر کرد
 ما را معمر بن احمد المصطفی که گفت خبر کرد ما را عبد الله بن
 الازدی که گفت خبر کرد ما را علی بن هاشم بن البریکه که گفت خبر
 ما را جابر الجعفی از صالح بن میثم از پدرش که گفت شنیدم از ابن
 عباس که میگفت شنیدم از رسول خدا که میگفت من اوفی الله
 وهو جاهد ولا یر علی بن ابطال الله وهو علیه غضبا ولا
 نقبل الله سیدنا علیه فیوکل بر سبعون مائت و فی وجه
 و خیره الله امودا و جبره العین قلنا یا ابا العباس انفع علی
 فی الاخرة قال قد نزع الله رسول الله و جبره سالما رسول الله
 ادعونی حقه اسال الله فیما یصلح لیل سئل عن الیوم و فی
 فخرج الیهم ثم مضی الی الارض فقال یا محمد ان الله سمی بقره علیک السلام
 و یقول الحب علی فی حب فی حب و من افضیه فعدا بغضه یا محمد حب

در حدیثی که از احمد بن محمد بن حارث

و شب یکنون محب و در حدیثی که از احمد بن محمد بن حارث
 ملاقات کند خدا و منکر و لایزال علی بن ابی طالب باشد ملاقات
 میکند خدا را با آنکه باشد از غضبنا و قبول نمیکند از آن
 عمل او را و موکل میکند خدا را با آنکه باشد از غضبنا و قبول
 عمل او را و موکل میکند خدا را با آنکه باشد از غضبنا و قبول
 در روی او و محشور میکند او را و عذاب میبارد بر سینه و چشم و کوب
 گفتیم ای پدر عباس را با نفع میدهد محبت علی در آخرت گفت
 نزع کرد خدا صاحب رسول خدا در روز قیامت تا آنکه سوال نمود که
 خدا را فرمود صبر کنید تا از بار تقیم برسد پس رسید پس سیدنا
 و سوال نمودم از جبریل علیه السلام که در جبریل تا سوال نمود
 از پدر و دکان عز و جلال بر مندر پس با شما رفت و برگشت
 پس گفت یا محمد درستی که خدا تیم سلام میرساند تو را و میفرماید
 اعتد علیا یعنی دوست صیدارم علیه السلام که دوست بدار
 را تحقیق دوست داشت مرا و یکدیگر دشمن بدار و تحقیق دشمن
 داشت مرا یا محمد هر کس که باشد میباید و هر کس که باشد دوست

خدا او را اگر چه نامش شود از ایشان سیدان یعنی بهر خویشتن
 رحمتی نزد من علی نیز مستحق رحمت است نزد من و همچنین دوست
 علی نیز مستحق رحمت است نزد من و همچنین دوستان علی نیز مستحق
 رحمتند و اگر چه خاص باشند **نجم** از طریق عامه الخلقین
 ما رواه الجری ری فی قال ابی عبد الله الحنفی قال دخلت علی ابا
 عبد الله الا انی بک بالجنة التی من جاراتها ادخل الله الجنة و قبل منه
 والسنة الف من جاراتها ادخل النار و لم یقبله مع ما علم قال قلت
 یا امیر المومنین فقال الجنة اهلها و السنة بغضنا ابی عبد الله
 علی ما کونید خدمت ابی عبد الله سید فرمود یا ابی عبد الله میخوانی
 کم ترا حبیبی انما سیکر که بیاید بان حسن و داخل میکند خدا را
 در عیبت و قبول میکند از او عمل و از خبر کم نور انکه که اگر
 بیاید بانکه راه روز قیامت داخل میکند خدا را و از خبر قبول
 عنیکند از او بانکه راه هر چه بر او میگذرد بیاید بایم المومنین فرمود
 حسن و قوما است و مشیر و قوما است **نجم** ایضا از طریق
 ان خورین عبد الله قال قال رسول الله من مات حبیب الله مات

و من مات علی حبیب الله مات مغفور له الا من مات علی
 الله مات ناسبا علی حبیب الله بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و
 الا من مات علی حبیب الله من المخلوقین کما نزل العروس الحبیث
 الا من مات علی حبیب الله مات علی السنة و الحنفی الا من مات
 علی بغض الله مات کافر الا من مات علی بغض الله لم یکن
 الحنفی یعنی فرمود رسول خدا هر که میرد بحبب الله شهید مرد
 و هر که میرد بدوستی الله شهید مرده آگاه باشد هر که میرد
 بدوستی الله یا قوی مرده و هر که میرد بدوستی الله شهید
 میدهد باو ملک الموت و بکبر و منکر میرد شب آگاه باشد اگر
 کسی میرد بدوستی الله میاید بر او قیامت و حال انکه شهن
 میشود میان دو چشم او که مایه من است از رحمت حق آگاه باشد
 اگر کسی میرد بدوستی الله کافر مرده آگاه باشد که اگر کسی میرد بدوستی
 الله هر که حق اصد شد بدوستی عیبت او بدوستی شریف
 قدر دلالت بر کثرت اهل بیت با ایمان و دین میکند بخشنده
 فرمود که اگر بغض الله میرد کافر مرده و در آن حدیث نجم میفرماید

الا من مات مع

در عداوت
 آل محمد

ارکان
ایمانند
عقل
قلب
شعیه

حجت است بچند در همان محبت است که اصل اصیل و طایفه شریف
 محبت است اما بر وایت شعیه در اینکه ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم
 جمعین ارکان عینیت نزد حدیث روایت نموده در عتبات الامام علی
 اکفای میگویند ایضا اثبات حدیث الاولی بصیرت از چشم اخضر علی
 عبد الله روایت نموده که گفت شنیدم که فرمود ندان بر کلام
 فخر حجة الله و یحیی ارکان المومنین و یمن دعائم الاسلام یعنی مایه محبت
 خدا و مایه قوام مومنین و مایه ستون اسلام **الثانی** عن ابن عباس
 قال قال رسول الله الف علی بن ابی طالب بعد و کافر المشرک
 و الحب مومن و المناق و منافق و المنافق لا یراه الا حق و الحار و البیضا
 و الزاد علیه و هو علی بن ابي الله فی بلاد و حجة علی بن ابي الله
 اعدائهم السفی و طرد علم انبیاء علی کلمه الله العلیا و کلمه الله علی
 السفی علی سید الاوصیا و وصی پدا الانبیاء علی امیر المومنین و
 الف الحلی و امام المسلمین لا یقبل الله الا یمان الا بولایته و طاعت
 یعنی بن عثمان گفت که فرمود رسول خدام هر که با علی خلافت کند
 کار است و هر که طمع شوک کند با و مشرک است و هر که علیه است

ارکان
ایمانند

مومن است و دشمن او منافق است و پیر او ملحق با او خواهد بود
 و هر یک سنده با او پیوند و دنده است ازین چون پیوند کنند
 او از دین پیروست علی نور خداست در بلاد خدا و برهان خدا
 و دلیل خداست بر بنده گان او و مشیر خداست بر دشمنان خدا
 که سیت اند علی او وصی است و علی و صوفای و پیغمبر است
 امیر مومنان است و علی پیشرو سعید و زین العابدین و زین العابدین
 بمشیت است و علی پیشوای و هادی مسلمانان است قبول کنید
 ایمان هیچ کس را مگر بولایت او طاعت او **سوم** ابن بابویه
 از پدرش از ابی عبد الله بن حسن مودب و ابی احمد بن محمد از ابی
 از ابی ایهیم بن محمد الثقفی از قتیله بن سعید بصری و از عمر بن
 از ابی مسلم گفت پیروان رفتم با حسن بصری و انس بن مالک تا آنکه
 رسیدیم بدر خانه ائمه سلمیم و نشست انس در نزد یکی از
 و حسن با حسن بصری داخل خانه شدیم و حسن بصری سلام کرد و گفت
 السلام علیک یا امامه و رحمة الله و برکاته فقال له و علیک السلام
 من انت یا بنی الله فقال اما الحسن البصری فقال له فیما جئت یا حسن قال

لاجنبی بخدا بی حدیث سمعتم من رسول الله فی علی بن ابیطالب
 فقال ام سلمة والله لاحد شئ حدیث سمعتم از نای رسول
 الله ولا امتی لای علیا ولا فیهما ووغاه علیه ولا قطع
 الله علیه وارضی قلبی لانی ان لم اکن سمعت رسول الله یقول
 ابن ابی طالب یا علی ما من عبد لله عز وجل یوم بلیفا ما احل
 لولا انک لای الله عبادة صم او شن قال سمعت الحارث بن ابي
 ابي الله اکبر اسد الله علیه و مولی المؤمنین فمالا یخرج قاله ان
 مالک ما لا تکبر قال سالت امنا ام سلمة ان حدیث سمعتم
 من رسول الله فی علی فقال کنا وکنا فقلنا الله اکبر اسد الله
 مولی و مولی کل مؤمن قال سمعت عن ذلک الحسن بن مالک
 یقول اسد الله هو الله ان قال هذه المقالة نکث رات اری بهر
 حسن بصیر سلام کرد بادر مؤمنین که ام سلمة زن رسول الله است
 و ام سلمة جواب سلام داد و فرمود که تو گیتی که من بصیر و مؤمن
 چرا آمدی گفت آمدم تا خبر کنم ما را خبر یک حضرت رسول خدا
 ابن ابی طالب فرمود پس گفت ام سلمة ختم خدا که خبر میکنم تا خبر میکنم

ششم

شد
 از کلام ابراهیم

شنیدم در وقتیکه میفرمود حضرت رسول الله و الا کر باد
 کوشتهای من و دیدم چه چشم رسول خدا چنین گفت و الا کر باد
 چشمهای من و نگاه داشت او را دل من و الا منقلب شود لال
 شود زبان من اگر نشنیده باشم رسول خدا را که میفرمود
 یا علی نیست هیچ بنده که ملاقات کند خدای عز وجل را در روز
 ان بزرگوار و منکر باشد و لای تو را یا علی مگر آنکه ملاقات
 نمود خدا را از بنده که نمودن صم با و شن که هر دو اسم تبارک
 گفت شنیدم حسن بصیر و صیغت الله اکبر شنیدم ام سلمة
 اناف من و افای همه مؤمنان است همینکه بیرون رفتند از خانه
 ام سلمة را شنید و او گفت چه شنیدم که تکبیر گفته گفت سوال کردم از
 مادر ام سلمة آنکه خبر کند ما را حدیثیکه شنیده بوده او را
 خدا را در حق علی پس گفت چنین و چنان پس گفتم الله اکبر شنیدم
 میدم بر اینکه این حرف و این کلام از رسول خدا است شنیدم
 یا علی را مرتبه تکرار نمود چهارم از حضرت علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله
 حعفر بن محمد عن علی قال قال رسول الله الا من تبعنا شاعرا

شنیدم
 و شنیدم گفتن من
 از رسول خدا

علی بن ابیطالب و غیره القام خلفا فی دار صلیا و اولیا فی و حجت الله
 بعدی المقرب بهم مومن و المنکر لهم کافر چی بن ابی القاسم میگوید این
 صادق و قائم از حضرت امیر المومنین هم که ایشان از رسول خدا هم که
 امام بعد از من دوازده فرزند اول ایشان علی بن ابیطالب است
 و از ایشان قائم و ایشان از خلفای من و اولیا من و حجت خداوند است
 من بعد از من اقرار کننده ایشان باین فضایل مومن و منکر ایشان
 کافر است **پنجم** از اینها روایت میکند که گفت دیدم رؤیای خوار علی
 در خواب دیدم که از او ایام و اعمال **ششم** در خواب دیدم که از او ایام و اعمال
 من غیر ایشان را نداشتیم نزد این عید خدای را پس شنیدم از او که
 صلیت مامور شدند مردم بر پنج چیز چهار تا را عمل کردند و یک را
 ترک کردند پس گفت ای ابی سعید کدام است آن چهار که عمل کردند
 و فرمود نماز و زکوة و حج و روزه ماه مبارک رمضان گفت آن یک
 کدام است که ترک کردند و فرمود و لا یتعلی بن ابیطالب گفت آن
 ای ابی سعید یا این از واجبات است مثلا آن چهار را فرمود ای **ششم**
 به قسم پروردگار من که هر کس گفت آن را تحقیق کافر است و خلق
 فرمود ای سعید تقصیر من چیست است مردم بعد از اینها

ششم عن زمره عن ابی جعفر قال در زکوة الاموات
 و مقنات و باب الاموات و رضا الرضا طاعت امام بعد از من
 ان الله عز وجل يقول من طيع الرسول فقد طاع الله و من تولی
 فاما رسلا علیهم حفیظا اما لولان رحلا قام لیل و ضام نهار
 و تصدق جمیع مال و شح جمیع عود دهر و لم یعرف قولا **ششم**
 و یکون جمیع اعماله بدلا لئلا یتعلی ما کان له علی الله خوف ثواب و
 و کان من اهل الايمان قال و لکن المحسن هم یدخل الله الجنة **ششم**
 بالکسر و الضم اعلا می رشتی را گویند بالآخرین امر و محکمین او کلید
 و در هر شی و رضایت و طاعت امام است بعد از من رضا
 زیرا که خداوند عز وجل میفرماید کسی که اطاعت کرد رسول خدا را **ششم**
 اطاعت کرد خدا را و کسی که برگردد از امر رسول خدا پس نرسد
 قول بایشان حفظ کننده اگاه باشد اگر کسی بایستد هر سب را
 بگوید در روزها و صدق کند جمیع مال خود را و هیچ کند هر
 و نشاند و خدا را ناکند دوست داشته باشد او را و با جمیع
 علم حق و بدالات خود را بسوی رضایت از او و از حق و در حق

ایمان
اسلام
مردان
مخالف

فواب و دینیت و از اهل ایمان فرمود پس آنکه که محسوس باشند
 میکنند ایشان را در بهشت و محسوس از اولیا امامند **فصل**
 در آنکه ولایت علی بن ابیطالب از اصول اسلام است از طریق
 پنج حدیث بطرز رسیده و ما ان شاء الله به حدیث **الأقول**
 ابراهیم بن محمد جمون که از فضلا و علما است و است گفت
 که ما را جعفر بن محمد بن ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن علی
 ابن رحیم است که از احادیث طائره از عظام بن یوسف الی یوسف بن
 سفیان بن ابراهیم الحریجی که پدرش از بصادق کشته است
 که علی فرموده است اصول الاسلام شش لا ینفع واحد منکم دون
 صاحبها الصلوة و الزکوة و الموالاة قالوا و هذا من غیر قول
 انما و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا
 و هم را کعون و ذلك ان الله سم اثبت الموالاة بین المسلمین **وهم**
 الا باقاة الصلوة و انما الزکوة فقال الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا
 الزکوة فمن ولی علیا فقد ولی الله و رسوله و قال الله سم فی التور
 اخری ان احبب الی عباده المومنین فقال ان الذین امنوا و عملوا

خبر

فصل
اولیای

لهم الرحمن و ذلک هو حضرت امیر المومنین هم اصول اسلام **خبر**
 که نفع ندارد هیچیک بدیگری نماز و زکوة و محبت امیر با و لا
 محسوسین آن واحدی گفتند اینک حضرت علف و است از کلام
 خدا این آیه مبارکه انما و لیکم الله سم رسول و الذین امنوا الذین یقیمون
 الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون زیرا که خدا تعالی ثابت کرد
 موالات را میان مومنین و وصف را از دو مکی با قاتر الصلوة
 یعنی بر پا داشتن نماز و دادن زکوة و تحقیق هر که دوست
 بدارد علی را چنان است که دوست داشته باشد خدا را و علی
 خدا را و در این دیگر فرموده هرگاه دوست داشته باشند
 او را مومنین فرمودند پس سستی که انانیکه ایمان او دارند و علی
 نیکو کردند و نزد او است که بگردانم از برای ایشان محبت کرد
 یعنی دوست نمایم علی را ایشان **و هم** بطریق عاثر از این
 فی قوله سم ان الذین امنوا و عملوا الصلوة صحیح لهم الرحمن و ذلک ان
 فی علی بن ابیطالب صام من مسلم الا و لعل فی قلبه محبة از این عباس که
 گفت در تفسیر این آیه مبارکه یعنی انانیکه ایمان او دارند و علی

نمودند نزد است که خداوند بگوید انداز بر ایمان دوستی را
 این عباس گفت این در امیر المومنین است و گفت ابن عباس
 بنیت صلی الله علیه و آله در کتب و محبت امیر المومنین است **مستم**
 بطریق عامه موقوف بن احمد بن در کتاب او بسلسله رواه تا بنید
 علی بن الحسین بن ابطالب بن زید بن اشعث بن ابطالب
 از رسول الله که فرمود حضرت رسول **یا علی** لو ان عبد الله عز وجل
 مثله ما قام نوح في قومه وكان له مثل احد ذهباً فانفق في سبيل
 و قد فرغ من حج الف عام على قدر ثم قتل بين الصفا والدره **مستم**
 ثم لا يزال **یا علی** لم نستم راحة الحيرة ولم يزلنا فرمود حضرت رسول
یا علی هرگاه سنده عبادت نکنند خداوند عز وجل را مثل آنچه کردی
 در میان قوم خود و از بر او باشد مثل کوه احد از خلافت او را
 در راه خدا بفرمود ما کین بدهد و طول باشد عمرش تا آنکه جمع کند
 هزار حج پیاپی و خود پس از او بکشته شود در میان صفا و مروه و مظلوم
 پس از اینها ترا دوست ندانم **یا علی** هرگز نخواهد شدی جوی **مستم**
 و هرگز داخل بنیت نخواهد شد اما بطریق خاصه که ولایت حضرت

اصیل

فصل اول

امیر المومنین هم و با یا زده نفر از اولاد طاهرین و که از اصل اسلام است
 احادیث بسیار دارد لکن مختصا فرمودیم چهار حدیث **اول**
 دعایه المار از حجره انرا بصغر فرمود آن بزرگوار بنیاد است
 اسلام بر پنج چیز الصلوة و الزکوة و الصدقة و الحج و الولایة و لم یجاد
 شیخ ما نودی بالولایة امام محمد باقر فرموده که بنیاد اسلام
 بر پنج چیز نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت است و اهل بیت بودند
 رسول خدا مثل نذای ولایت یعنی پیشتر امام حضرت فرمود
دویم ایضاً در این کتاب مذکور است ابن یعقوب بن محمد بن
 یحیی عن احمد بن محمد بن صفوان **عن** عن ابي عبد الله الصبیح قال قلت لابي
 عبد الله اخبرني بدعاء الذي لا اسلام اليه لا يبع احد التقصير عن معرفته
 شيء منها الذن من قصر عن معرفته شيء منها فقد سبى و لم يقبل منه
 ومن عرفها و عمل بها صلح دينه و قبله من عمله و لم ينقض ما هو فيه
 محمد بن من الامور عليه فقال سماعة ان لا اله الا الله و لا اله الا
 بان محمد رسول الله و لا اقرار باجابه من عند الله و حق في الاموال
 و الولایة التي امر الله عز وجل بها و لا ينال الخدم قال فقلت له هل في

اركان اسلام

الولاية شيئا دون شيء فضل يعرف لمن اخذ به قال نعم قال ^{خل} الله
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا رسوله واولي الامر منكم وقال ^{الله}
من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية وكان رسول الله ^{كان}
عليه السلام قال اخرون وكان معوية ثم كان الحسن ثم كان الحسين فقال ^{جوز}
يزيد بن معاوية لعنه الله وحسين بن علي ولا سوار ولا سوار قال ثم
ثم قال يزيدك فقال له حكم الاعور نعم جعلت فداك قال ^{كان}
ابن الحسين ثم كان محمد بن علي ابو جعفر وكانت الشيعة قبل ان يكون
ابو جعفر وهم لا يعرفون مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتى كان
ابو جعفر ففتح لهم وبينهم مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتى
الناس يحسبون اليهم بعد ما كانوا يخرجون الى النار وهكذا يكون ^{الامر}
والامر لا تكون الا اماما ومن مات لا يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية
واخرج ما يكون ما انت عليه لا بلغت نفسك هذه وهو بيده ^{الى}
معلقة ونقطت عند الدنيا تقول لقد كنت على احسن يعني ^{كفنت} الى التبع
كفتم بحضر صادق خبركم ما لا يحق بقت اسلامكم انتم وانما احد
تفسير كذا من معرفة شيئا انما اراد ان كذا تفسير كذا من معرفة ^{شيئا}

(انما)

انما اراد

انما اراد ان كذا تفسير كذا من معرفة شيئا انما اراد ان كذا تفسير كذا
او قبول نشود انما اراد ان كذا تفسير كذا من معرفة شيئا انما اراد ان كذا تفسير كذا
شود دين او قبول نشود عمل او شك نشود باوانه او
اوست بناد في خبر من امور ناد في او فرمود ستماده ان كذا
الا الله ولا يمان بانك محمد رسول الله ولا فرار بما جاء به النبي ^{عند}
الله حتى في الاموال والزكوة والولاية الخ لانه عز وجل بيا ولا يخذل
كفتم بحضر كذا من راي ايا من ولاية شيئا وغير شيئا فضل كذا تفسير كذا
كسب كذا من كذا بافرمود نعم قال الله عز وجل يا ايها الذين امنوا
اطيعوا الله واطيعوا رسوله واولي الامر منكم وقال رسول الله من مات
ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية فرمود رسول الله
كسب كذا من راي ايا من ولاية شيئا وغير شيئا فضل كذا تفسير كذا
جا هلية وبود رسول الله وبود امير المؤمنين وبود ديكران
وبود معوية بعد حسن ثم كان الحسين وبود كذا من راي ايا من ولاية شيئا
معوية وحسين بن علي وبود مساوي ومساوي وبود ديكران
ساكت شد بعد كذا من راي ايا من ولاية شيئا وغير شيئا فضل كذا تفسير كذا

ارضی

مریض واعی و اخرج و معید معذره ند و رخص نمود و مرضی و
واعی و معید و آن یک که ولایت است بر هر کس و لعل
و از هیچ کس ننیکدرد **چهارم** و فید رضای ابن یعقوب از حسین
محمد از معی بن محمد عن الوشا الزابان بن اسماعیل الجعفی گفت که
حضرت امام محمد باقر رسید و دید در دست صابر کشت
صحیفه ایست پس فرمود این صحیفه ایست که مخصوص میکنم
میکنم از دین ایچنانیکه قبول میشود در او عمل پس عرض کرد
خدا رحمت کند تو را همین را من میخواستم پس فرمود حضرت **شهادت**
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسولہ
بما جاء من عند الله تبارک و تعالی و الولاية لنا اهل البيت و البرائة
من عدونا و التسليم لامرنا و الورع و التقواض و انظار قبا عناق
لنا و لمة اؤا ش الله عام بما یغنی اخیر و ان صحیفه ایست که
مینماید در روز قیامت سایر عواقب **شهادت** کلام توحید
و شهادت بقره و عبودیت رسول خدا و اقرار باینکه ایچان
کلا را خایست خلاست و الولاية اعتقاد بر ولایت یغنی اخیر یک

خداوند ایشان را امت کرده و رسول خدا نیز ایشان بنموده کلام را
اعتماد نماید و از روی حقیقت و اخلاص دوست بداند ایشان را
و دشمن بداند دشمنان ایشان را هر که باشند و تسلیم بنموده
اهلیت رسول خدا و پیغمبر کار می درین و تواضع و استظهار
کنیدن فرجی از محمد را می زیاده که از برای او ما اهدایت و خواست
همه وقت خدا بخواند ظاهر خواهد شد ان شاء الله عزوجل
فرجه و سبب از جهنم و از غفلت و لغو امین یا رب العالمین
یا خیر البریین **فصل** **عنه** عن مقرون قال سمعت ابا عبد الله يقول
ابن الکوا الى امیر المومنین **ع** فقال یا امیر المومنین **ع** و الاعراف رجال
يعرفون کلامنا هم فقال **ع** نعم الاعراف و نحن نعرف انصارنا
بينا هم و نحن الاعراف الذی لا يعرف الله عزوجل الا بسبيل **ع**
و نحن الاعراف يعرفنا عزوجل على الصراط فلا يدخل الجنة الا من
و عرفناه و لا يدخل النار الا من انكرنا و انكرناه ان الله تبارک و تعالی
لو شاء لعرف العباد نفسه و لكن جعلنا البواب و صراطه و سبيلنا
الذی یوقی منه من عدل عن و لا بدنا او فضل علينا غیرنا فانهم

فصل اول
در بیان
صفات
امیر المومنین
علیه السلام
و در بیان
صفات
انصار ایشان
علیه السلام

ذهب
الصراط لنا کون فلا سوا من اهتم الناس به و لا سوا حیت
الناس الموعون صافية تجری باسرها لا نقاد لها و لا **ع**
مقرون که یکی از ایشان شیعیان است میگوید شنیدم **ع**
ابو عبد الله **ع** فرمود که ابن کوا آمد حضرت امیر المومنین **ع**
با امیر المومنین در میان مبارکه **ع** و الاعراف رجال **ع** ناخوش
دارد و کپاشان مردمان که شنیدند خلق خدا را کلام ایشان
و ما ینم اعراف الجنان که شاعنه نمیشود خدا نیز و جل مکان
بطریق شانه ما و ما ینم اعراف که يعرفنا عزوجل فی **ع**
ما را خدا نیز و جل بر صراط پس داخل نمیکند در سبب مکر کبر
که شناسد ما را و بشنیم ما را و داخل نمیکند در نش مکر
کبر اگر کار کند ما را بیما کار کند ما را در حقیقت و لا **ع**
که صفت است و انکار کنیم ما را در ایمان و تقوی چنانکه
معلوم است که ایمان ایمان نیست مگر بولایت اهدایت و اهل
نفسا ید ایشان چنانچه صیغه مایه با رتیم اما یقین الله المتقین
یعنی حرا ین سبب که قبول عبادت و معرفت که سزاوارت محبت است

نزد حق و جلالت و تقنین یعنی از پهنی کاران از زمین اهل بیت
متصف ایشانند این همی کس از متقین است و عباد حق و معرفت او
و اگر قصیری در او شود در تحصیل دوستی او در دنیا و اربابا
داخل نیست خواهند نمود این است معنی کلام حضرت رو
روی فدا مگر کسیکه انکار کند ما را و ما او را انکار کنیم و فرمود
الله تبارک و تعالی انما یحب الله من یحب الله و من یحبه الله فاولئک هم
اصحابه پس آنکه کسی را خداوند دوست دارد و او خدا را دوست دارد
خود با این چنین چنانکه کسی را خداوند دوست دارد و او خدا را دوست دارد
نیز خالت مکر ما را ما نیز صراط یعنی طریق معرفت او و ما نیز راه
او و ما نیز روی خدا را چنان که رو او را خلق با او چنانکه صیغه نماید
فاینها قولوا فتم و حبر الله پس کسیکه عدو کند از این عدو کند از
ولایت ما و یا آنکه تفضیل دهد بر ما غیر ما را پس ایشانند عن الطیر
نما کون انصرط اماده کان پس صراط نیست شد آنانیکه عسکند
از مردمان با ایشان و مساوی بنشینند با آنانیکه رفتند بسوی چشمها
و مشورت با پره میشود بان اجزا از بعض دیگر اینست که صیغه ماضی

ما جمیعاً فقطع اعقابهم یعنی با این کشتن پیش آنکس است که محض
پایه خواهد نمود مروده و حکم را خداوند نازل کند بر کام و عیناً
اهل بیت اند و مساوی بنشینند با آنانیکه رفتند بسوی چشمها
و زلال که جبار است با بر پروردگار و بنشیند از بر او و صراط
خواهند شد ابداً اللهم انزلنا بحق محمد و آله **دوم** عن سیدنا
مهران عن الصادق ع عن ابی عمر ع عن علی ع قال قال رسول
الله ع أنت اخي و لست فی وصیته و خلیفه فی اهل و امته فقیما و بعد
لما فی محب محبه و من یحبک من یحب الله و انما انا و انت ابوا هذه الامه
یا علی انا و انت و الامه من ولدنا و اهلنا و اولادنا و اولاد اولادنا
من عرنا فقلنا ع الله و من انکرنا فقد انکر الله عز و جل یعنی سیدنا
پیر مهران که از شیعیان است روایت نمود از حضرت امام جعفر
که آن بن کور شنید از پدرش و از پدرش تا از امیرالمومنین
که فرمود حضرت امیر که فرمود رسول خدا ع یا علی تو فی برابر
من و وارث من و وصو من و خلیفه من در میان امت من و
در حیات من و بعد از فوت من دوست تو دوست من است

دشمن است یا عدل من و تو و پدرم از برای این است یا عدل
 تو و من از اولاد تو امانیم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت که
 ما را ساخت خدایا ساخت و هر که ما را نکار کرد خدایا نکار
 کرد و خدای عزیز است و جلیل **بسم** علی بن عبد الله الحسین
 خالد بن الحسن بن علی بن موسی الرضا عن ابی عن الباقی قال قال رسول
 الله ^{الیند} انما سید من خلق الله عز وجل و اخیر من جبرئیل و میکائیل
 و حملة العرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء الله المرسلین و انصار
 الشفاعة و الخوض الشرف و انما و علی ابوالهذه الامة من عرفان
 عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله عز وجل و من سبط الصوفی
 سبأ بهل الخبة الحسن الحسین و من ولد الحسین تسعة طاعتهم
 و معصیتهم معصیت تاسعهم قاتلهم و مهنتهم علی پیغمبر اخیرین
 خالد بن روایت کرده از حضرت علی بن موسی الرضا که ایشان از پدر
 و ان بنی کول نیز از پدران خود شان نام برهول خدایم که فرمود
 من اقامی خلق خدایم و من هتیر اخیرین و میکائیل و انبیاء
 و حملة عرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و من

صبر و شجاعت

صالحین شفاعت و من صاحب شرف و من و پدرم از برای این
 هر که ما را ساخت خدایا ساخت و هر که ما را نکار کرد
 خدایا نکار کرد و خدای عزیز است و جلیل **بسم** علی بن عبد الله الحسین
 خالد بن الحسن بن علی بن موسی الرضا عن ابی عن الباقی قال قال رسول
 الله ^{الیند} انما سید من خلق الله عز وجل و اخیر من جبرئیل و میکائیل
 و حملة العرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء الله المرسلین و انصار
 الشفاعة و الخوض الشرف و انما و علی ابوالهذه الامة من عرفان
 عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله عز وجل و من سبط الصوفی
 سبأ بهل الخبة الحسن الحسین و من ولد الحسین تسعة طاعتهم
 و معصیتهم معصیت تاسعهم قاتلهم و مهنتهم علی پیغمبر اخیرین
 خالد بن روایت کرده از حضرت علی بن موسی الرضا که ایشان از پدر
 و ان بنی کول نیز از پدران خود شان نام برهول خدایم که فرمود
 من اقامی خلق خدایم و من هتیر اخیرین و میکائیل و انبیاء
 و حملة عرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و من

وضم پدر یثیمان و مساکین و منم شهر سوچه زمان و منم پناه
 و منم محال و منم بلور صاحب توبی و منم رساننده مومنین بهشت
 و منم رساننده خدا که هرگز پاره نخورده و منم عقد حکم و ابو علی در
 خود و آیه فقد استسلب بالعرفه الوثقی گفته یعنی کسی که در
 خالص باشد از بر او خداوند و قصد بخدا باشد در جمیع احوال
 در عالم قریب خواست و احسن است و او مستلک زده و معرفه
 و کنی دیگر گفته عروه الوثقی ان اسلام می کنند که بر وجه
 بسو و خدا باشد در امر و نهوا و این مقتضی است و عمل
 و منم کلمه تقوی و منم چشم خدا و منم زبان خدا که راست است
 و منم دست خدا و منم جنب خدا یعنی طاعت خدا آنچه که میگویند
 تقریط کرد ند میگویند و ای بر ما و بر یثیمان ما که تقریط نمود و بر طاعت
 حق و منم دست خدای دهنده بر بنده کان بحمت و آمرزش منم
 با بطله یعنی با بلایه ایش هر که مرا بشناسد بحقیق خدا است تحت زلال
 که منم و حق یغیر او در زمین او و منم بر همان او و خلق او انکار ندارد
 ای مقام مرا که کسی که رتبه در خدا را و رسول خدا را **پنجم** من اعجب

قال قال رسول الله ^ص الخالف علي بن طالب بعدك كافر والمشرک شرك
 والحب لمؤمن والمغیر لمناقش والمقتله لا شره الحق والخارب له
 طارق والاراد الیه رهاق علی نور الله فی بلاد و حجت علی عباد الله
 علی اعدائهم و وارث علم الانبیاء علی کلمه الله العلیا و کلمه الله علی
 السفلی علی سید الاوصیا و سید الانبیاء علی امیر المومنین و علی
 الزمخلی و امام المسلمین لا یقید الله الايمان الا بولائه و طاعته
 فهو رسول خدام الخالف علی بن ابي طالب بعد من کافر است و هر که
 شریک قائل شود در امر او ان مشرک خداست و دست او حق
 خداست و دشمن او منافق است و پیروی کننده عقیق او حق
 من است و حنبک کننده با او منافق است یعنی از دین بیرون است
 چون تیر و رد کننده او را حق یعنی مرتد است و خداست در زمین
 خدا و حجت خداست در میان بنده کان خدا و مشیر خداست بر د
 خدا و وارث علم پیغمبران است و کلمه خداست کلمه بسیار بلند و
 کلمه خدا یعنی عذاب خدا از برای دشمنان خدا برترین اوصیاء است
 و برترین انبیاء است علی است امیر المومنین و پیش رو پیغمبر

رویان محلیه و ندکان است که در اهل عیثت باشند و علی
 مسلمان است و قبول نکند خدا ایمان را مگر بولایت علی و طاعت
 علی **ششم** از اوجزه ثمالی که از پدرش از حضرت صادق علیه السلام
 از پدران کرامش از رسول خدام از جبرئیل از رب العز جبرئیل
 که فرمود قال الله من علم ان لا اله الا الله وحده وان محمدا
 عبده و رسول الله بن ابی طالب خلیفه و ان لا من و لا اله الا الله
 الجبرئیل و جبرئیل من الله یفوی و یحب و یحیی و یحیی و یحیی
 کرامته و ائمت علیهم السلام و جعلته من خاصته و جعلته ان دعا ینیب
 و ان سال فی اعطیته و ان سکت ابتدله و ان ساء رحمته و ان
 دعوت و ان رجع الی قبلته و ان قریع بالی فحقته و من لم یسئل
 الا الله الا انا و حکو شد و لم یسئل ان محمد عبده و رسول الله
 و لم یسئل ان علی بن ابی طالب خلیفه او شد بطلب و لم یسئل ان
 من ولده علی فحقته و صغر غیبه و کذب با ائمه و کذب ان
 محبته و ان سئومه و ان نادانی لم اسمع ندانه و ان دعا ینیب
 دعا ینیب و ان رجلیه و ذلک جزا من و ما ابطلکم للعقید

جانب بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله من لا عیثت و
 بن ابی طالب قال الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة و سید
 زمانه علی بن الحسین ثم ابی اقر محمد بن علی و سید مرید و احباب
 فاقوا من السلام ثم الصادق و جعفر بن محمد ثم الحاکم مومنین جعفر
 الرضا علی بن موسی ثم النقی محمد بن علی ثم الرضا الحسن بن علی
 ثم اسیر الفاطم بالحق و محمدا علی الارض قسطا و عدلا کما صلیت
 و ظلموا و لا یأجأ یحلفان و وصیها و اولاد و عترتی من اطاعهم فقد
 اطاعه و من عصاه و من انکرهم او انکر واحد منهم فقد انکرهم
 الله عز وجل السما ان تقع علی الارض الا باذنهم و بهم یحفظ الا
 ان تمید باهل البیت و ما را جبرئیل که فرمود و جبرئیل که
 بداند انکه بنیت خدا می بخیر من و محمد بنده و پیغمبر من است و
 ابن ابی طالب خلیفه من است انیکه امامان از اولاد علی بن ابی طالب
 محبت منند و داخل میکنم صلوات این اعتقاد را بر عیثت
 خودم و خجاست میدهم او را از انش میبخش خودم و ساکن میکردم
 او را در جوار خودم و واجب میکردم از انرا که او را خود را و مقام

بر او عفو خود را و میگوید امان از خداست خود اگر بخواند مرشدان
 میگویم و اگر سوال کنند صد هم هر چه خواهد که ساکت شود من خود
 ابتدا میکنم در هر عطا و اگر بداند هم خواهم کرد با و اگر از من
 کند میخواهد او را و اگر برگردد بگویم قبول میکنم او را و اگر بگوید
 در مرا بر او و باز میکنم و کسی که این شهادت را ندهد بر او
 من و شهادت ندهد بر آنکه محمد بنده و رسول من است با آنکه
 شهادتی بدهد بر وحدت من و رسالت محمد و ولایت علی بن ابیطالب
 و لکن شهادتی ندهد آنکه ائمه عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی
 مرا و کوچک شمرده عیسی مرا در رفع گفته با ایاق من و بکنایه
 اگر قصد کند مرا بحدود صید و او را و اگر بخواند از من خود خواهم کرد
 او را و اگر فریاد کند گوش بیدار و نخواهم نمود و اگر بخواند از او
 کند خواه هم شنید از او و اگر امیدواران من باشد با من خواهم نمود
 زیرا که انیسرت حزلی و از من و نیت من طلم کننده سبزه کان پس
 جابر بن عبد الله الانصاری پس گفت یا رسول الله من و کیا نماند
 ائمه از او و لا علی بن ابیطالب فرمود حضرت امیر الحسن و الحسین

اهل الحشر و سید الخاندین فی زمانه علی بن الحسین بعد از او محمد
 علی و زو و دستاویز به پناه و را پس از آنکه خدمت او مشرف
 شدی از من سلام با و برسان بعد از او صادق و جعفر بن محمد
 کاظم و موسی جعفر بعد از او و علی بن موسی بعد از او و تقی محمد بن
 بعد از او و تقی محمد بن محمد بعد از او و حسن بن محمد بعد از او پس از آن
 با الحق و هدایت علی و الا رضی قضا و عدلا بر خواهد نمود زمین را
 از راسته و در عدل چنانکه پرسیده بود از ظلم و جور این بزرگوار
 اینجا بر خلفای و اوصیا و اولاد و عترت من اند کسی که اطاعت کند
 ایشان اطاعت کرده مرا و اگر معصیت کند ایشان مرا معصیت کرده مرا
 و انکار ایشان انکار من است و اگر یکی از ایشان انکار کند چنانکه
 کما انکار کرد مرا با ایشان خداوند با ایشان نگاه میدارد و اسما را از آن
 خرابی خود بر زمین مگر باز در خداوند و ایشان حفظ خواهد نمود
 زمین را آنکه غضب کند با هاشم **هفتم** بر وایت ظاهر در کتاب
 موقوف بن احمد بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ما خلق الله
 و عم آدم و فخر فی من روح عطر آدم فقال الله رب العالمین

فاعلم ان الله لم يخلق عبداً غيري وولاهي اولا العبدان اريد اني اكون
 في دار الدنيا ما خلقتك قال اله فيكونان قال نعم يا ادم ارفع سا^{يك}
 وانظر فرجع لاسر واذ مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد رسول الله
 نبأ اني اشتهر على مقية الحجة ومن عرف حق علي بن ابي طالب ومن انكر
 حق علي بن ابي طالب فحقته بغزني ان ادخل من اطاع الحجة وان عصا
 واقتت بغزني ان ادخل من عصا وان اطاع بغزني ان
 كنت كد فرمود رسول خدا چون خدا خلق کرد خدا تعالی آدم را در
 دروازه روح خود عطسه نمود آدم پس گفت الحمد لله پس باقی^{سید}
 از حق تعالی آدم حمل کردی الی بنده من قسم بغزت و جلالت خود
 که اگر غنپودند و من بنده من که اراده خلقت ایشان را در
 در دروازه دنیا هر این نور خلق نمیکردم گفت آدم الهی ایشان
 فرمودند بیدار هستند ای آدم بلند کن سرت را و نگاه کن پس بلند^{کن}
 و دید که نوشته شده بر عرش لا اله الا الله محمد رسول الله پس
 بلند کرد و دید نبأ الحجة علی مقية الحجة ومن عرف تا آخر یعنی خلقت
 جز الله و محمد پیغمبر خلقت پیغمبر رحمت و علی برپا دارنده حجت یعنی

برهان و کسی باشد حق علی پاکت و پاکیزه و کسی که انکار کند
 حق او را ملعونست و نیز انکار حق خود را بفرقه خود را نکند
 کنم که را که اطاعت علی کند در مشیت است اگر چه معصیت او^{خود}
 باشد و داخل گردانند و انکار کسی که معصیت او را باطل^{خود}
 انکار کند انکار کنم که را که اطاعت علی کرده باشد اگر چه معصیت او کرده باشد
 مرا **اقول** اعلم ان الله لم يخلق عبداً غيري تحقيق ان الله لم يخلق
 و لعباء و براهین عقلیه و اتفاق علماء از خاصه و عامه متفق
 بر اینست که معرفت الله واجب است چنانکه بر اینها هم و بر ائمه ایشان
 واجب بود و علاوه ستوان نمودن از امام سید اقبال و اینها را
 بعد از آنکه عرض ولایت عا بر ایشان شده هر کدام بی ضرر و نفع قبول
 از اولو الامر و سابق و مقرب شده اند و هر کدام در نیک کرده اند اقبال
 شدند ببلای ایشان که صاحب مقام بن مشر آشوب فرموده که رسول^{عجل الله}
 بن عمر و از خدمت حضرت سید الساجدین شده و عرض کرد ای حسین
 قوی که ادعا نمودی و گفته اینک یوسف بنی من متبلا شد نشی من
 ما به محبت ان بود که عرض ولایت بر شما او شده پس توقف کرد

ان الله لم يخلق عبداً غيري
 و براهین عقلیه و اتفاق علماء

کرده و بواسطه توقف کردن این همه ابتلا کشیده فرمود حضرت
صادق علیه السلام بفرمایند بفرمایند گفت بما اگر است میگوئی پس حضرت فرمود
تا چشمها را را بشد بدستمالی و چشم را نیز بشد بعد از آنکه
فرمود چشم ما را از گردند بعد از این که چشم ما را از گردند دیگر
خود را در کنار دریا که میدان خشنید و موج میزند گفت پس
ای آقای من خفته بگردن تو ای خداوند از خوف جان خود مان غما
اگر از این است که بانی بعد حضرت فرمود ایها الهی ایها الهی دید که
پیر و آمد یکما از دریا که سر او شد کوه بسیار بلند و آن
میگفت پس پس پس یا ولی الله و فرمود حضرت تو کیستی عرض کرد
منم ما می یونی آقای من فرمود بگو حکایت خود را و حکایت
عرض کرد آقای من بدینست که خدای من مبعوث نکرد و ایندیج
از آدم تا آمد حدیث خود مگر آنکه الهی ما فرمود خدایند بر او
شما اهل بیت را پس هر که قبول کرد از پیغمبران سلامت رساند
یا مانند و هر که استیاد و در ناک کرد در صل و لایت دید و ایندیج
از ابله اما آدم مبتلا شد بعضیا و نوح بغرق و ابراهیم با نرسو

در این حدیث آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر که از این حدیث بخواند...

در این حدیث آمده است که...

بزدان و مهت و ایوب بدلا و داود بکناه تا صبروت شد یونین
آمد با و که ای یونین دوست را بش علی و اما امان راستن از
عرض کرد و آله کونند دوست اند که کسی را که عارف طالب الیقینیت
باعتضاب پس و خطاب میدادیم فرمود یونین را و لکن نشان
او پس بصنیت نمود او را در شکم من مانند حیل و من و لکن
در دریا هاد طلمات نکت تا یکی دریا و تا یکی شکم من بآن
از ذکر خدا ساکت نشد عرض کرد لا اله الا الله مت جانان کیست
الظالمین ب تحقیق یافت که سبب خود را فرمود یونین عرض کرد
آلوی قبول کرده و لا یسببنا بطالبی و غیر راستن از ضلالت
فلما امن بولایتکم پس از این که ایمان آورد بولایت شما ما مورد شاد
جانب پروردگار خود که او را از دریا با اهل اندازد و ایندیج
بر کوه یا ابله مقام خود و رفت محاصره آب و اینضا در قنبر
مبارکه و استخوان را سنان قبل من سنان الا تیر بطریق عامه
سر حدیث و بطریق خاصه شش حدیث در غایت المار ذکر فرمود
که یکی از ایشان را ذکر مینا به محبت اطلاع دوستان و آن بطریق

در این حدیث آمده است که...

انبت که ابراهیم بن محمد الحنفی که یکی از اصحاب علم است گفت
 ما را پنج خطه ازین شیر و پیر شهر در دیه اجازت گفت
 او خبر کرد ما را احمد بن خلف که خبر کرد ما را احکام ابو عبد الله
 البیع که گفت خبر کرد ما را احمد بن مظفر که خبر کرد او را احمد بن
 محمد بن غزوان که خبر کرد او را علی بن جابر که خبر کرد او را احمد بن
 خالد حافظ ابن عیسی که خبر کرد او را احمد بن فضل که خبر کرد او را
 سقما از ابراهیم از سواد احمد بن مسعود که فرمود رسول الله
 انکذا ملک فقال یلخذه ولسل من رسلنا من قبلک من رسلنا علی
 قال علی ولایتک وولایت علی بن ابیطالب یعنی امد ملک در دست
 معراج که یاجحد هم سوال کن از انبیا که با او چه معیوت شدندیم بولا
 نیت تو وولایت علی بن ابیطالب اما بطریق خاصه نیز باید حدیث
 ذکرینما یم بانکه شش حدیث صحیح در رجعت احصا کرد محمد بن عباس
 ابن عاصم الهیثمی در تفسیر خود در باب الخیر فانه شد در خواص
 عن جعفر بن محمد الحسینی عن علی بن ابراهیم القطار عن عمار بن یعقوب
 عن محمد بن الفضیل عن محمد بن سنان عن علی بن عبد الله بن مسعود
 قال قال

فرمود رسول خودم از
 انبیا در جواب فرمود

من قبلک
 در حدیث الاسری فاذا ملک قد انانی فقال یا یاجحد رسول الله
 من رسلنا علی ما اذا بعثتم فقال لاهم معاشر الرسل والنبیین علی ما
 بعثکم الله قبله قالوا علی ولایتک یا یاجحد وولایت علی بن ابیطالب
 حضرت رسول در دست معراج امد ملک وگفت یا یاجحد سوال کن
 مرسلین پیش از تو که هیچ چیز معیوت شدید پس سوال نمودم
 مرسلین و پیغمبرین و چه معیوت شدید و خداوند شما را بچه خیر انبیا
 کلا در جواب عرض کردند ما مورخ و پیر با طهارت ولایت تو وولا
 علی بن ابیطالب **تجسس** پس بدیده حقیقت نظر کردیم
 و اقوال خلائق که چگونه رفتار کردند با اهل بیت رسول خدا
 که حج خداوند انداخته و اولیا و واسطه ذکر شریف الهی و شانه
 رهن میان امت افکار می نمودند صدق من صدق و کذب من کذب
 تا آنکه زمان حمل ایشان خاصه حمل و طایفه اکبر امیر المومنین
 که اطفا ان نور حق را نمایند و بدون لطیفه و نور الهی و مقدر
 نوره و لکه کافرون خداوند بحجت لطیف و غناط هر که در ان
 خرج من خرج و اقبل من اقبل فارجح شد آنکه شد و مبتدا شد آنکه

ستان
بالله

عداوت و رزیدلخه و رزیدند و رزیدند و رزیدند و رزیدند
در مذهب و ابتلا و تفتیه و توانشد که اطهار فضیلت و طاعت
ایشان را نمایند چه بیک کتب ضایل و در یافه غرق شد و در
بخت شد و در زمین و میان دیوارها محف و مستور ماند تا
مذکره علایق و محبت با سیران کسند و ابتلا نمود و بواسطه محبت
اولیا و کوشش سالکان از تقی و خروج اموال در راه هدایت بر پا
مادر و مساجد و تکایا و طایف و وقف نمود کتب از راه
و تسویه نمود و در طایف و طایف اولیا و احسن بلغا و ستر
و ملام و اولیا و از جمله دران سوره و در کان احسان
لحم صنوبری و از اوین حلقه در دکان معرفت مقصد
نزع عالم سودا و در بار حقیقت بالف قاعه در این راه
از مسیر اهل ایمان بآیه فاعبر ولایا و طایف و در این
حسن صورت زیبا بیان و مطایفه اکوان با عیان و خروج طاهر
و در فروع باصول با تمام محبت هر قبول و فایده و حجاب الله الابر
بصورتی و معکون و ابتلا و خلف و شریک در صورت ظاهر و

از مخلوقات

از مخلوقات ذی روح و مرایای و عین استقامت و کجاست
برای او در ستر و علایق اطهار العظم و تبقیه لهذا الخلق
الذیم چون علما اعلام و سالکان عظام بر لفظ علم واقف شدند
اولا از بابا من کفر می شد و در دیوار لسان ایشان تیر و حین
و سیم از کتاب ایشان پزیر شدند و در رزید ایشان کما بهار شدند
خنده و جانها و ماله و کف و در زمانه ها تا شاید امر خلافت را
استقامت یابد و جواب خیر طایمان برگزین و اهل زمین باز شود
و مقصد بروی ایشان تیر و حین کما بهار شدند و در رزید
که هرگاه دوست میداشتند اهل زمین علی لجانا و دوست
اهل ایمان و اقصی برتر خود که نشیمن خلق نمیکرد و در این
مقام و رحمت و در جایش اهل بیت و عیدام چیده است و در این
که هیچ تدبیر ندارند و اگر منصفه لبو نکرده و خواهند نمود
از فضایل انکار نموده که هر خدای بخینا است و کوشش و
نمیدهند زیرا که سبب خلق است و در عوام کالایان و در این
میکنند که ماله و کف و در زمانه ها تا شاید امر خلافت را

در این راه

کلمه علی الله نفرون اگر معرفت اجمالی نور الهیات میکند همین
 اجمالی که تفصیل از تو بهتر دارند اجمالی است و در زمان خود
 پس سبب تو و فضیلت تو نیست بایشان و حقول عبت تو
 مقدم از ایشان و اول حساب دادن تو نیست بایشان و غیر تو نیست
 بایشان چه چیز است و علاوه دروغ میگویند و معرفت اجمالی هم
 زیرا که اگر معرفت اجمالی پیدا شد و لذت معرفت را میچشیدند
 معانی آیات با بهره میشدند در مقام فهم میگویند و با تو
 و مزخرفات از اشعار و حکایات و ایه و فضیلت اهل بیت و جید
 مناقب ترجیح میدادند چنانکه حضرت رسول بر ولایت شیخ در میان
 و معین و افاضت داشتیم اعداء مقام و رفعت قدریم از تو پس خجالت
 علی بن الحسین زین العابدین فرمود که فرمود رسول خدا ما بالانوار
 از اذن که عند هم الابرار هم فرحو او استبشروا و اذ اذن عند هم
 اشما زنت قلوبهم و الذی نفس قد سیده لوان عبد الله یوم القیمة
 لعلم سبعین دنیا ما قبل الله ذلك من حق یلیق الله بولا و لا
 اهل بلقی فرمود حضرت رسول خدا چه میشود مرد مرده

ذکر میشود زرد ایشان الابرار میگویند و ایشان میشوند و اگر ذکر
 شود زرد ایشان الحمد فلو بایشان شمر خواهد شد قسم بانکه
 جان محمد در دست است هرگاه بیاید سبزه روز قیامت بعد
 هفتاد و سی و هر که خداوند از او قبول میکند عمل او را مگر آنکه فلا
 نماید خدا را بولایت علی بن ابیطالب و ولایت اهل بیت او و اضا
 از انس بن مالک گفت زمان در هفت سال رسول خدا از تو پس
 حضرت یمن بینداز بعضی از جهات زشت را بر بعضی پس چنین کرد مر
 رخت رسول الله و خطبه فرمودند که مثل جمل و شایع بود بعد
 ای خدا شهادت ما می اذکر الابرار هم مثلت و جو هم و اذکر الابرار
 فقفا و جو هم حب الیمان و الذی یقیمه بالحق و بنا لوجا اهل کرم یوم
 باعمال کما الابرار و لم یخیر بولایت علی بن ابیطالب لایا کثیر الله عز وجل
 التاری کرده مردمان چه میشود در هرگاه ذکر نماید الابرار هم در
 میشود مردمان و اگر ذکر شود الحمد خود را در هم میکشیدند
 انار پس قسم بانکه ما معبوث کرده بدیغیر و یا بیاید احدی را
 روز قیامت احوال مثل کوهها و بناید بولایت و محبت علی بن ابیطالب

هر انچه بر و میباید از خدا و برادرانش بدینک و بین الله نگاه کن
 که اگر تو را دوست باشد و تعریف دوست تو را نزد تو نمایند بالنگه
 بدانی هر دروغ میگوید خوش میباید و این دوست میدار
 و از نه الاقرامش بیشتر و بهتر خواهی شد و اما اگر حدیثی را که
 سواد از منقبت اعراض میکنید و سوال نمیکند که آیا این حدیث
 از کسیت و از کجا است و وجه آن چیست و اگر و اعظم در عظم
 این را عنوان کند که در او بیان فضیلت و منقبت باشد و میگوید
 که این شیخ است و ما این را بر هر **حکایت** در سنوات قبل در اعراض
 که بگذاشتن بنا بر حدیث و نفع بود چنانکه الان کما کان قبل
 یما بین یک از حدیث و یک از نفع شده و هر کدام افتخار میکنند که
 ما چنین و چنانیم و دیگری از خارج پیدا شده او را نفع نمیکند
 قرار دادند و آن شخص جواب گفت هر قدر حدیث در این باب است
 کنند زین پسند زیرا که حضرت امام رضا مرقم قدس سر و حدیث
 واقع شده آموزد و جواب گفت حال که چنین شد که امام رضا علیه
 السلام من از او هم گذشتم بعد سال یا از یاد ده بعد از این حکایت کرد

این حدیث از امام رضا علیه السلام است
 و در کتاب منقبت آمده است

و زیاده حضرت شریف باشد و کس دیگر باو گفت حال که حضرت
 گذشتی از خدا هم بگذر زیرا که خدا با امام رضا است و امام رضا
 حیدر بیت حال مطابق النعل بالغد میترسم که اگر از این اعراض کنند
 که چرخ از مایه علی است و باطل است الحاصل فدر چه سند است
 در محاورات جمیع اتفاق کردند که علم اجمالی کفایت میکند در حق
 تسلیم مراد از اجمال باید دانست که چه اجمال است اگر اجمالی است که
 تفصیل نیست و بکفر و نفاق و انکار میفرماید و بسیار خوب و زیاده
 در آن نیست و الا اگر حدیث از رجال کشته شود قبول نمایند
 بتفصیل از زبان دراید لا ینید هم الا نفور و استکبر و استکبار
 و لا ینید هم الا نرا بجهت میزان و بیان مقام حدیث صحیح است
 بخار بجهت اصحاب کبار در تفسیر این کتاب جبارین بخواهیم نمود
 آنکه که در کتب معتبره و اسانید صحیح در مذمت شاعشری بلایا
 عامه از رسول خدا روایت شده چنانکه صاحب علم فاضل است
 الله اعلم ان الشیخ مالک روایت نموده قال مثل بنا رسول الله فی
 بعض الايام صلوٰه العشره قبل علینا و حی الا که بفرقت لیرا رسول الله

این حدیث از امام رضا علیه السلام است
 و در کتاب منقبت آمده است

ان رايت ان تقدر لنا قولك فاولئك الذين انعم الله عليهم ^{من}
 والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا فقال
 النبي اما الذين انا واما الصديقون فاحي على ما ^{في} واما الشهداء
 حمزه واما الصالحون فابله فاحمزه واولادها الحسن والحسين ^{قال}
 وكان العباس حاضر فوثب وحلب بين يدي رسول الله وقال يا
 فانت على وفاطمة والحسن والحسين من نبتة واحدة قال وماذا
 يا عمة قال لانك تعرفي فاطمة والحسن والحسين دوننا قال
 النبي وقال عا ما قولك يا عمة السمان نبتة واحدة صدقت ^{لكن}
 ان الله خلقه وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق ^{سما}
 مبنية ولا ارض ملاحية ولا طيرة ولا نور ولا سم في لا ثم ولا حنة ولا
 فقال النبي كيف كان يدو خلقكم يا رسول الله فقال يا عمة لما اراد الله
 ان يخلقنا خلقه منا نور ثم تكلم كلمة اخرى وخلق من نار
 ثم مزج النور بالروح فخلق خلقا عليا وفاطمة والحسن والحسين
 فكلنا نجح من النسيج ونقد شجرين لا نقدر ان نقدر الله ان ^{يشي}
 الصنعة فتقوى نور خلق من العرش والعرش من نورى ونورى

اصل
 في نسخة
 في نسخة

الله ونورى افضل من العرش ثم تقوى نور على خلق من الملائكة والملائكة
 نور ابراهيم ونورى على ونورى على من نور الله ونورى على افضل من الملائكة
 ثم تقوى نور ابراهيم فاطمة خلق من السموات والارضين فالتوا والارض
 من نور ابراهيم فاطمة ونورى ابراهيم فاطمة من نور الله ثم ابراهيم فاطمة
 من السموات والارضين ثم تقوى نور ولد الحسن وخلق من الشمس والقمر
 والقمر من نور ولد الحسن ونور ولد الحسن من نور الله والحسن افضل
 الشمس والقمر ثم تقوى نور ولد الحسن فخلق من الجنة والنار والجنة
 من نور ولد الحسن ونور ولد الحسن من نور الله ولد الحسن
 افضل من الجنة والنار والعين ^{والنار} من نور الله ولد الحسن من نور الله ولد الحسن
 رسول خدا من بعض ابام نماز صبح را پس از نماز ركعتين و ركعتين
 كرامت پس عرض كردم يا رسول الله امرت و دارم بركه تغيير عاقل
 خداوند على اعلامك فرمود فانك فاما حضرت فرمود ان
 النبوت فانما يغير ما من خلائق نبوت منهم و ما من ضد يقول عا
 على واما الشهداء فحمة واما الصالحون فابله فاطمة واولادها
 والحسين م مكيو يدك عبا عوى بهن جاضر بود پس خواست

ایا بلیتم من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک تیره و یک طایفه
 فرمود حضرت نیت الخیر و هتیک العیو عرض کرد شما اسم هر را برید
 و اسم بر این پدر حضرت ^{تسمیتم} فرمود و فرمود اما کلام تو ایوهو
 ایا بلیتم ما از یک تیره و یک طایفه است کفنه و لکن ایوهو بدان ^{ستیکه}
 خدا خلق تو و مرا و خلق کرد علی و فاطمه و الحسن و حسین ^{بیش} از آنکه خلق
 کند آدم را نه آسمان بود که بنا نموده و نه زمین ^{چون} و نه ظلمت
 تاریک گشته و نه نور روشن کننده و نه باریت و نه دوزخ
 پس عرض کرد عیاس چگونه بود ابتدا خلقت شما یا رسول الله ^{پس}
 فرمود ایوهو چون که خداوند اراده کرد آنیکه خلق کند ما را که ^{را}
 خلق کرد و از آن کلمه خلق کرد نور را بعد از تکمیل کلمه و از آن
 کلمه خلق کرد و ^{را} بعد از کپ خود نور را بر رخ مرا و علی و فاطمه
 و حسن و حسین را از آن خلق کرد پس بودیم که تسبیح میگویم و ^{میگویم}
 تسبیح نبود و تقدیس میکردیم و تسبیح میگویم که تقدیس نبود پس چون
 خداوند اراده نمود که انشا صنعت نماید شکافت نور را و خلق
 کرد از نور من عرش را پس عرش از نور من است و نور من از نور

خداست و نور من افضل از عرش است پس از این شکافت نور را ^{در آن}
 علی را و خلق کرد از نور علی و لا فکر را پس صلا که از نور ^{علیت}
 و نور برادر علی از نور خداست و نور علی افضل است از صلا که
 پس از آن شکافت نور دختر فاطمه را و خلق کرد از آن آسمانها و ^{دنیا}
 پس آسمانها و زمینها از نور دختر فاطمه است و نور دختر ^{دنیا}
 فاطمه از نور خداست و دختر فاطمه افضل است از آسمانها و ^{دنیا}
 بعد از آن شکافت نور پیرم حسن و خلق کرد از نور او آفتاب
 ماه را پس آفتاب ماه از نور پیرم حسن است و نور پیرم حسن از نور
 خداست پس حسن افضل است از آفتاب ماه بعد از آن شکا ^{فت}
 نور پیرم حسین را و خلق کرد از آن اجنب و حور و ^{جنات}
 و حور العین از نور پیرم حسین است و نور پیرم حسین از نور خدا ^{ست}
 و پیرم حسین افضل است از جنات و حور ^{الخاصه} و از ^{جنات}
 شریف دقایق و کائنات چند است که لا یعلمها الا الله ^{حدیث} و این
 شریف را من حیث الاجمال از باب اینکه از نقایات ^{کثرت} و آیت شده و در
 معتبره مندرج است مقبول کلام است و لکن اگر ^{معیون} شکافی حقیقت

حضرت روح الله الفداء و ظاهر کردانی کلام انکار مینماید چنانکه
 در بلاد و سرکلا میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و همان
 میگردند و روزی نیز میگویند و میگویند که پیغمبر معصوم
 از کذب و اقرار کردن را که میگویند و شرایط توحید را
 میگرد هزار قید و قال بلند میشد و میگویند که اهو رسول الله
حق علی بن ابي طالب یعنی رسول خدا معنون است در حق علی بن ابي طالب
 و از پیش خود میگوید این حرفها تا آنکه معاندین در خلوات نشند
 در جاسر عیدیه نسبت جنون و بیخودی نسبت بان نور پاک
 دادند خاصه در خانه حبیب و عده نفر از منافقین نشستند و
 با وجودی که گفتند تا آنکه بعضی از منافقین گفتند که اگر پیغمبر است
 میگوید در حق علی بن ابي طالب و از پیش خود میگوید و از جانب خدا
 ظاهر کند علامه از ائمه چنانکه ظاهر کرد و از خود میگوید و اقرار
 نور اجبر نیل در رسید جمیع اخبار را که در میان ایشان گذشت بود
 پیغمبر اجبر کرده و حضرت رسول و ستاره زهره را از آسمان فرو آورد
 و در خانه امیرالمومنین قرار گرفت و نور و جبر و دیوار و سر و پاهای

بجای آوردی از این صفت
 منافع و فواید

و چاهها را روشن نمود چنان سر و پاهای که خلق مدینه کلا از پیش
 آن نور مد هوش و محیر ماندند و در خدمت آن بنور کواختر
 کردند که این چه اید است حضرت فرمود ایدیت در خانه حبیب
 و گفتند که اگر پیغمبر است میگوید اید از آسمان نازل کند شد
 اقرار این آیه است از برای شما در حقیقت امیرالمومنین بان زمانه
 ساکت نشدند از پیش خود گفتند که اگر خواهد اقبال در حق علی
 شما را می دهد بان خبر نیل خبر کرد حضرت و فرمود یا علی منافی
 ساکت نشدند در حق تو و فرامی آید و تو بگویم چیزی را و برو
 قبرستان بقیع در اول قناب و سلام کن اقبال تا جواب سلام
 گوید بر حقیقت تو گواهی دهد که ما مورثین اقبال مجرب
 جواب احدی را بگوید الخاصل حضرت امیر فرمود از روز در خدمت حضرت
 رسول و مشرفیای شده و بعد از ازا فریضه و اذن در بقیع رفتند
 و با قناب سلام کردند اقبال در جواب عرض کرد والسلام علیک
 یا اولیا اخر و یا ظاهر یا باطن و انت بجلایم سراسر حضرت
 دیدند عرض کردند یا رسول الله اقبال را تو تعجب کن که

بجای آوردی از این صفت
 منافع و فواید

که آن عبارت را شافرمودید ما در حق خدا بگوئیم حضرت را غضب
 نیست چنانکه شما نمیدیدید بلکه بنای تاویل را گذاشت که ^{اول}
 کسیت که بمن ایمان آورده و از کسیت که بمن نپرداخته و
 و این حدیثین که حدیث نبوی و شریعت را شاد و مسایر کتب معتبره
 باری چون دیدان بزرگ را ملاقات مردم را چاره ندید خبردار
 الآن کما کان باری جهت اختیار بعضی از نکات این حدیث شریف
 بیان شود خوب است تا معلوم گردد مضمون از منافق و دوست
 از غیر دوست و دروغ گو از راست گو و آن است که افشاء و
 کواکب را محاصره سبب سیاره ایشان را و افلاک را در موهو و ضلالت
 و نسبت خلق در حق ملائکه هیچ کار ندارند و ملکین خلافتین
 مصور که در هر جمیع صور و جنبین نماید هیچ کار ندارند و در
 عیسای نسبت خلقت را حرف ندارند و از روضه الله گفتار باری
 ندارند چنانکه در قرآن مجید فرمود و از خلق من الطین کسیت
 اقرار دارند و در تقسیم هزق که ملائکه قاسم الامر از انداختن
 ندارند چنانکه در برهان قاطع در باب باوها در لفظ همین که ^{سم}

این
 در
 این
 کتاب

همه ملک است از ملائکه که تقسیم روز و نصف از حیوانات در
 ایشان است و این همین قاسم الامر را قاست نزد ایشان عیب
 و نسبت ملک صحیح و بی عیبت و نسبت قبض ارواح ملک
 الموت را صحیح میداند چنانکه شاهد قبول ندارد و ملائکه
 قاتل و قاتل ملک الموت را کمال کبر و نسبت پذیر و طاعت در صحیح
 عیب است شاهدان اشکری و لا یجوزین کار بی صغیر اما اگر در حق
 امیر المؤمنین یکی از این افعال را بگوئی قبول ندارند و علاوه میگویند
 کافری و مرتد الخاصل الخیر که منافقین را کار ندارد و حضرت
 رسول میان فرمودند با اشاره و تلویح و آن است که با ائمه
 اهل علم اگر ظاهر شود در اثر چیزی لا بد آن در مؤثر است الا الخیر
 دلالت بر نفس کند چنانکه میفرماید ان تصبک حسنه فوالله ان
 تصبک سئیه فنفسک قل من عند الله قال هو لا اله الا الله لا یلهی
 یعقوبون حدیثی اینها اگر بوسد بتوجیزی البته از جانب خداوند است
 و اگر بوسد بتو کما از هوا و تو است با آنکه خالق و خیر و شر
 خداست یا خالق الخیر و الشر نه فاعل جباری اگر انساب زمین را

از روی علاوت و حقد
 و تمسح
 نگیرند از

کرم کند و یا ثمره را بفرستد و یا سنگ را عقیق و غیره بزرگ و در نماز
 بواسطه قابلیت ایشان نورافشاست نه خود افتاب یا انکه آن
 نورانی از منیر خود غافل نیست و محبت اتصال او غیرش را بر همه
 از او ظاهر است و الا فایده و نابود است پس از تجدید دانسته
 که عرش و کرسی و سموات و ارضین و ملائکه و جن و انس و جود
 و حبت و نار و جمیع ذات وجودیه من خلق ربنا می آید و ملائکه
 جمیع اندبان کلمه که فرمود تکلم بکلمه خلق منهار و حجاب بران کلمه
 المواد و استقص فوق الاستقصات و سر السر و سر فوق کل سر
 و سر فوق سر و سر السبع علیه السلام و لا صفة ولا حجاب لله الا کبریا
 الجامع الاعظم والنور المتلا اقوم والرمز المفهم والظلال الظاهرة
 التي دل على ذاته بذاته ونفس الله القائمة في السنين التي هي
 يعلمان ومن فرط فهمها ندوة مؤثر الوجود والايجاد بالكرم و يد الالباب
 بالنعمة مولانا و اما مناسبتنا و سندنا و ذخرينا و معاذنا و
 ملاذنا و كهفنا و حصنا و حصينا و ديننا و لغزتنا و الشربا
 لعالمين و الصاربا للوحشين و السبطين و الكونين شفيع الذكر

في الحسنين كقول الزهراء الزاهرة بالكونين عبد رسول الله
 الدين علي بن ابي طالب الامام الحسن سلام الله عليه و آله و سلم
 الله على اعدائهم و مخالفينهم و فاق حقوقهم و منكر و مضانده ابد الابدية
 و دهر الداهرين ما دام اهل النار و النار خالدين و اهل الجنة في الجنة
 فانين نيزا که خودان بزرگوار علاوه از اسباط قاعه و کلمه
 از اين حديث شريف در حديث طارقه مي فرمايد الامام با طارقه
 بشر ملك و حسد سما و قوام الروح و روح قدس و مقام علي و علي
 جلد و سرخه فهو ملكه الذات التي الصفات زليلا الحسنات عالم با
 المعينات خصا من رب العالمين و نصا من الصادق الامين
 پس بدانکه امام ان کس است که صاحب صفات خدای باشد یعنی صفت
 افعال چنانکه در اول کتاب معلوم شد که صفات بر دو قسم است
 يك صفت ذاتي که عين ذات است و يك صفت فعلی که حادث است
 و مخلوق و حدوث در ذات اقدس بنيت و اخير ذاتي و
 با حجاب و سلب باشد و آن صفت فعلی و الا لا زاید تغيير در ذات
 نعوذ بالله من صفات فعل مخلوق و حادث و محتمل بدخیر که خدا

متکونین است از جمیع اشیاء
 و کائنات بنیت بر ذات او

منسوب

الحاصل اولاً و مقتدر کتاب عرض شد که معرفت حاصل نشود مگر
 بسکون یعنی ارض از خلوص چنانکه گویند بکنز زهر خود بر دست
 که پرده بیرون نرود و از چنان پند که خداوند جز تو خلق نکرده
 و در عالم فریدی چگونه باسیت با دین تائی که در فردا ^{میت}
 مستحق کرامت کردی چنانکه گویند کار می کن امروز که فردا ^ن
 گویند که از کرده این شخص گذشتیم ^{باید} که حاجه شفاعت نکنند
 روز قیامت ^{باید} که در مشام فریاد کنیم ^{باید} که بارگاه ^{باید}
 لا بد که تقریر بر متبوع نماید چنانکه اتفاق دارند اهل علم ^{باید}
 التابع یقریر لمراتب متبوع یعنی که تابع که پرو باشد در پیروایت
 ملاخطه حال متبوع خود را نماید الا نمینید که نایب عادل
 مفعولست و مقام او نصیحت است اما چون نایب است مرفوع است
 فافهم فتدبر علی خدا نیست چون بنده خداست کار خدا میکند زیرا
 که هر که بنده شد مظهر است و مظهر لابد است که دارا ^{منظم}
 باشد و الا دروغ میگوید پس همین دلیل شناس مومن را که
 لابد است در اوضاعت امام چنانکه در امام شرط شده بود ^{صفت}

معرفت
 بنویس

پیغمبر

پیغمبری دون پیغمبری و در پیغمبر صفت خدای دون خدای است
 در امام صفت خدای و هکذا در مومن فافهم و تدبر فرمایند
 زیرا که البیس دشمن قوی و مکار است خاصه در وفای که با ^{نفس}
 اماتره اتفاق کنند شیاطین الانس و الجن یومی بعضهم البعض ^{زخوف}
 القول غرور از جمله زخوف قول منع احادیث معرفت است
 و آیات داله بر منقبت و از جمله زخوف قول اینکه معرفت ^{حکمت}
 کفایت میکند و این اقبح اقوال است و از جمله زخوف منع از
 بر بابیت که حکمت باعث ضلال میشود این همه نیت است
 که کسی رجوع بکتاب مناقب احادیث معرفت نماید با اینکه ^{منع}
 امیرالمومنین ^ع در حدیث نورانیت از برای مسلمان و ابی ذر که
 اسم اصل او خدیجه است هیفه نماید که معرفت من بنورانیت
 واجب است بر هر دو مسلمان و زن مسلمان که معرفت خدا
 همان معرفت من است بنورانیت و معرفت من بنورانیت ^{همان}
 معرفت خداست با این همه اصرار و تاکید امام و سایر اهل بیت
 فبنده و را طهور هم نمی انداختند در پیشتر خود و شال

پیغمبر از زخوف

ورفتند در پی تحصیل دنیا از باغ و فراغ زن و فرزند و
و من اعرف عن ذکری فان لم یعلیتم تنکایه کسیکه دور کند
از ذکر خدا پس از بار او است تنکایه روز و جمیع معانی خیر دنیا
دارد خیر آخر و خیر الدنیا و الاخرة ذلك هو الخسران المبین و ان
صفت مومن را با طریق تو سئل ایشان بهادیان طریقی هدایت
ذکر خواهد شد ان شاء الله بحسن توقیفه **فصل** بجهل از کلام خدا
شناسان امام موقوف است بشناختن خدا و شناختن خدا و
بشناختن امام موقوف و هر چه اگر کسی خدا را شناسد هرگز امام
نخواهد شناخت و هر که امام را شناخت خدا را شناخت پس
چگونه خواهند گفت که معرفت را خدا را اجمالی است گفت میکنند
باری اما مثل سایر مردمان میدانند: **حنك** هفتاد و دو
ملت همه را عذرینند: چون ندیدند حقیقت را دانستند نزد
اما اگر کسی خدا را شناخت الوقت میباشند که امام کی است
و چگونه است چنانکه در کافی از راهی از ابی عبد الله علیه السلام که
زمان غیبت زمان امتحان است این را در آن که در لایحه آن را

و اما
ان

پس بخوان این دعا اللهم عرفت فی نفسک فانک ان لم تعرف فی نفسک
لم اعرف بنفک اللهم عرفت فی رسولک فانک ان لم تعرف فی رسولک
اعرف بحبک اللهم عرفت بحبک فانک ان لم تعرف بحبک ضللت
و بنفک بنی بنی ای با خدا یا بشناسان خود را پس بدرستی که هرگاه
نشناسان خود را نخواهم شناخت پیغمبر تو را ای با خدا یا بشناسان
رسولت را و هرگاه نشناسان رسولت را نخواهم شناخت محبت
تو را ای با خدا یا بشناسان من محبت خود را پس هرگاه نشناسان
محبت را که خواهد شد از دین خود و را ایضا در کتاب کافی از ابن
اذنیا از امام جعفر صادق علیه السلام که او فرموده لا یكون العبد
حتى یعرف الله و رسول الله و الاثم کلام و امام زمانه ویر و التی
له ثم قال کیف یعرفه الاض و هو خلیل الاول فرمود که حضرت گفتند
نیشانی که بشناسد خدا و رسول خدا را و ائمه را جمیعاً و امام
زمان خود را و دام خود را نماید بسو و او و تسلیم امر بکبر و بعد
چگونه میشناسد اخر را که امام باشد یا آنکه جاهل است او را
یعنی خدا را و همچنین فرمود در حدیث اینکه ائمه از کسان ایمانند

حضرت رسول م من عرفنا فقد عرف الله ومن انكرنا فقد انكر الله
 يعني هر که ما را شناخت خدا را شناخت و هر که ما را انکار کرد خدا را
 انکار کرد پس این است معنی کلام ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام
 جابر در کافی که فرمود حضرت که خداوند بزرگ دیده ابراهیم را
 عبد پیش از آنکه او را اخذ کند بنی و اخذ کرد او را بنی پیش از آنکه
 اخذ کند از رسول و اخذ کرد او را رسول پیش از آنکه او را اخذ کند
 و اخذ کند او را را جلیل پیش از آنکه اخذ کند او را امام پس چون
 شد همه این صفات از برای او فوق امام و او را خداوند و گوشت
 دست ابراهیم را و فرمود یا ابراهیم ای جابر عیون الله ما بین
 بنی که این مقام نخواست ابراهیم عرض کرد ای رب و من ذریتی قال لا
 عیون الظالمین پس از آنکه یافت این مقام برادران همچنانیکه ذات جلیل
 با درک مدبر در عیاد و معروف احدی نمیشود و هکذا امام
 رسول الله م که غیر خودشان کسی نمیتواند که در ذات ایشان
 مقام ایشان را بداند لا ملک مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن
 چنانکه حضرت امیر المؤمنین م صیفاً ما یدر حدیث طارقه ظاهر

لا ملک و باطن غیب لا یدرک و جود هر و صلیقه الله فی شیه
 و امر لا یوجد له مثل و لا یقوم له بدل فمن ذاین الامر حیثا او
 یقر در حیثا او نشیند که امین او یدرک منزلت طارقه طلب
 و العقول و ناهت الاقدام فیما اقول تصاعقت العظام و تقامر العظام
 و کلت الشرا و خست البغاة و کنت للطلیاء و حجر العظام و قول
 الارض و السماء و صف شان الاولیاء و هل یعرف فیما یوصف
 او یفهم او یدرک او علیک من هو شعاع جلال الکبریا و شرف الکبریا
 و انما جاء مقام الحمد عن وصف الوصفین و نعمت النعمین و ان
 بهم احل من العالمین اما ترجمه ظاهری صیفاً ما یدرک ظاهر امام است
 هر که مخاطب محلول هر چیزی نمیشود و باطن امام عین است یعنی
 مخفی از عقول و فهم و ادراکات که هر که با درک احد در میابد
 و امام یگانه روزگار خود است و خلیفه خداست در حق و اول
 او و هر که یافت نمیشود از برای او مثل و مانند و هر که نیافتید
 از برای بدل پس گوی در یابد معرفت طارقه یا آنکه شناسد
 یا آنکه نبواحد احصا کند و در بخشش ما را با آنکه در یابد

در صفات
از این
شعر اند

نشان
ترتیب را بخدا سرگردان و والد اند صاحبان ادراک و عقول و
و حیرانند و همدا را آنچه میگویم کوچک احتیاج کرد و ندانند که تا
اول لغز و کوفتین و کوتاهاست و همای دانایان از علما و کج
شدند و حلقه کردند شدند بلیغان و گران شدند و از این خطی
و غایب ماندند و قضا و قدر و توفیق و ندرت و اینها و اما نه از شنیدن
صفات از صفات مالا یتلوا و لیا ایا بتعرف در میاید یا
اورده میشود و یا آنکه معاوم احد میشود یا آنکه یاد درک
و یا مملوک یعنی مخاطبم احکام میخواند در این یک سیکر است و فخر
بزرگ و فخر و شرف و عز و اینها و اما نه از شنیدن مقام آن محمد
از وصف و صف کسندگان و از مزج مدحان و نیکو اند و این
کرد با ایشان هیچکس را از ماسوا احد از مخلوق اما صاحب اعظام ظاهر
بایست ده حضرت را دارا باشد چنانکه در جلد هفتم بحار
بن مهران از ابی عبد الله فرموده حضرت از خصال امام است
و الخصوص و آن بکون اعلم الناس و انما هم و آن بکون ضا او
الظاهر و آن بکون له المعجزة و الدلیل و تمام عینه و لا یتام

نیز و بیرون خلفه و یار و یارین بدیدار العترة که معصوم باشد
یعنی کلاه صغیره و کبیره نشسته باشد و در امامت از جانب پیغمبر
و یا از جانب امام سابق وصیت در حق او شده باشد و آن
اعلم الناس یعنی دانا ترین مردم مان باشد و تقی باشد و اعلم با
بکتاب خدا و صلیت صیت ظاهر نیز باشد و از برای او معجزه
باشد و غیر از معجزه دلیل علی هم داشته باشد بر امامت خود
و چشمش بخوابد و دلش بیدار باشد و از برای او غنیمت نباشد
و بر بنیان از پشت سر چنانکه میپندارند پیش رو و لکن اگر طالب حق
رجوع کند در کتب احادیث و کتب و زیارت خواهد یافت
مهره او است از کثرال محمد سلام الله علیه و جمعین که انشا الله
از احادیث را در این و جزیره درج خواهیم نمود بحسب سهولت
طالپین و راغبین خاصه بخدومه محله که او را دست رس بقا
محضیت نیست از حدیث حدیث طارقه و حدیث نورانیت
معرفت امام هم از حضرت امام رضا که در عیون است و زیارت
هستم از کتاب تجرید از این یا نه بحال الله تعالی مقام ابرار نموده که در

از کتب قدیم معتبره یافتام بر وایت صفوان جمال منسوب
 و بسیار مضامین عمده که دلالت بر مقام امامت دارد و لهذا این
 محال منسوب و فوئیم و انیت السلام علیک یا اباالاعلی
 و معدن النبوة و المحضون بالافوة السلام علیک یسوی
 و ان مرکز انبیا و ای مخصوص به برادر برادر و رحمت نبوی
 الدین و الايمان و کلمه الرحمن و کلمه الانام السلام علیک
 و انزه دین و ایمان و کلمه برادر و نبی و مدینه و رحمت نبوی
 الاعمال و مقبله الاحوال و سیف زق للبلال السلام علی
 علیها و برادر انزه احوال و شریف و رحمت نبوی
 صاحب الح المومنین و وارث علم السین و الحاکم یوم الدین
 اصحاب المومنین و وارث علم یفیران و علم کنند روضه اوس
 السلام علی شجرة التقوی و سامع السر و الخوی و منزل الان
 رحمت نبوی و رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 و السلو و السلام علی حجة الله الباقیة و نعمته السانیه و نعمته الد
 مرغوبه و رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی

رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی

السلام

زیاده از علم

السلام علی امیر ائمة و باب الرحمة السلام علی
 رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 ط الله الواضح و النجم الدارج و الامام الناصح و الثیاب
 که راه روشن فدا و انوار نبوی و انوار نبوی
 الفارج السلام علی وجهه الذی من امن و یامن
 انزه و رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 السلام علی نفس الله القاتمة فیله بالسین و
 و رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 صینه التي من مومنها یطمعن السلام علی اذن
 رحمت نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 الله الواعیه فی الاکم و بیک الباسطه بالنعیم و
 انوار نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 جنبه الذی من فطیره ندیم اشهد انک بما
 و انوار نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 الخلق و شافع الرزق و الحاکم بالحق بقنک الله
 که انوار نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی
 علی العباد فوئیت بماد و جاهد فی الله حق
 انوار نبوی و انوار نبوی و انوار نبوی

جَاهِدَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَجَعَلَ أَقْدَمَ مَوَالِنَا
 مَعْتَقًا مِنْ دُونِ رَحْمَتِ فَدَا بَرِيًّا وَفَرَادَا دُونَ رَحْمَتِ مَرَاكِبِ
 تَهْوِي إِلَيْهِمْ فَالْخَيْسُ مِنْكَ وَالْيَكُ عَبْدُكَ الزَّيْزُ
 مَقْنُونُهُ تَرْفَعُ بَنِيَّ مِنْ خَيْرِ كَلَامٍ أَوْ شَعْرَةٍ وَلَوْ تَمَّ بَنِيَّ بَنِيَّ تَوَلَّى
 لِحِقِّكَ اللَّهُ نَذِيرُكَ مِنْكَ الشَّاكِرُ لِنِعْمِكَ فَدَهْنُ
 بَنِيَّ رَحْمَتُكَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
 إِلَيْكَ مِنْ دُونِهِ وَجَاكَ لِكُشُوكَ فَانْتَ سَا
 كَرِيْمُ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ
 عَمِيْقُ فَلَكَ فِي الْحَيَاةِ وَالْمَوْتِ وَبَيْنَهُمَا مَقِيلًا
 عَمِيْقُ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ
 وَلَا ائْجُوا فِتْنَتَكَ كَفَيْلًا ائْجُوا ائْجَاءَ مَنْ وَصَلَ حِلْمُهُ
 وَاصْبِرْ لِمَا يَكُونُ مِنْ دُونِ كَلَامِ ائْجَاءَ مَنْ وَصَلَ حِلْمُهُ
 بِحَبْلِكَ وَصَلَّكَ بِكَ إِلَى اللَّهِ سَبِيلًا فَانْتَ سَا
 كَرِيْمُ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ
 الدُّعَاءُ وَوَلَّى الْإِيَّاءَ عَلَيْنَا مِنْكَ السَّلَامُ وَانْتَ سَا
 كَرِيْمُ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ
 الْكَيْمُ وَالْإِمَامُ الْعَمِيْقُ فَلَكَ ائْجَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِيَّاءُ
 كَرِيْمُ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ
 بَنِيَّ رَحْمَتِكَ أَرْكَانُهُ تَوَكَّلْ وَاصْبِرْ شَاءَ مَا دَرَكَكَ مِنْ عَمَلٍ أَوْ رَحْمَةٍ

فصل بداهه شرافت که امام عدل شاه در آن است نه
 زیاد و تفصیل زبر که امام تفصیل مقام رسول است و تفصیل
 هرگز مخالف نیست ندارد بالجمال و تفصیل معنی ندارد
 بایست مطابقه ایشان باشد پس بداهه بعد از انبیا که
 متبوع لباس هست و دید داشت که این هست از خود و دیگر
 و در خود مقام شکر و فواید و الحمد لله خصه با این
 اسم و احد کذاست و این حدیث نسبت بذات اقدس خود
 دو چیز دارد است یکی که از حیثیت ترکیب و فواید یکی
 حرف که کلام از او مقتبس اند اما از حرف فشریافت شد
 شکل مربع که وجبت و تحبیب باشد و اما از ترکیبش
 شکل مثلث که اول اشکال است که مقتبس از حدیث
 که شکل تجبیبش از رفیقت مطلق است و شکل تفصیلش
 ولایت مطلقه که اقتضای اختیار است و این بزرگوار
 جامع مقامین است در احوال و در ظهور و تفصیل
 این دو مقام هفت اشک زبر که مثلث سه و مید

۱۰۰
 ۱۰۱

تا جماعت کند شمع
نکوه را

چهار جمع هر دو هفت است و لا زائد اول ایشان را اسم
در تفصیل هفتگان به جهت مطابقت تفصیل با جمال و این شد اسمهای
مبارک ایشان محمد که مشتق از حد است و علی که مشتق
از علو است و فاطمه که مشتق از فاطم است و حسن که مشتق
از حسن است و حبیبه که مشتق از ارم لام است است و
مشتق است از بحیر معراج که نه های کثیر الخیر از او حاصل شود
و از اینست دین محمدی صلی الله علیه و آله بعد از انداختن
بمذهب جعفری و اوست تا شمر زبان و موسی که مشتق
از محبت است و اینست شاه آیت بزرگوار الله قدر سما
در محبت مساکت و صامت نشست و در عالم خلوت و تشرف
شدند مثنی سبع مکرر شدند در تفصیل تایید اهل
تلق نیز نمایند از ایشان چون تولد در مقام افانده
اسم شاه ید شد السلام علیه السلام الله المبتدیه و از باب
الله باب مراد و کعبه خاجا تند اسم ایشان وجه شد السلام
علی و خیر الله الذی من آمنه به آمنه و از اینست که در

چهار اند

دوازده
بودن

چهار اند
بناسبت مطابقت اسم با صفت و ظاهر با باطن و فرمود حضرت
باب مثنی سبع المثنی و الثمان و الفاء العظیم و اینست که نام الله
و اینست که جمع کتب که ایشان و اینست که در حدیث
فغان از حضرت رب الفه در رسید که ای محمد ستو الک
از پیغمبر بچیزی مبعوث شدید و سؤال کلام عرض کردند
بولايتك و ولايت اهل بيتك یا محمد فانهم و تدبیرها
از باب ضرب این مید که سه و چهار باشد و از نتیجه
و در عالم تفصیل لازم است دوازده باشند که تفصیل تایید
حدیث و از اینست که اکثر چیزها نیکه منسوب شد بها الم
دوازده اند از قبیل کلمه توحید که لا اله الا الله باشد
دوازده هفت و یک محمد رسول الله که حقیقت این
دوازده شار این دی کلمه اند و این کلمه شار ایشان
و کلمه بسیاری از اسماء الله الحسنه در صوت ترکب ایشان
دوازده اند به جهت مطابقت ایشان بکلمه الله العلیاء
که این کلمه حامل تر الله ست ولهذا قال هم ان عده الشعوب

عند الله انفسه شهيد في كتاب الله وبوابه يخرج انفسها
 الحسنه از قبيل الرحمن الرحيم وكلت الحميد المجيد وكلت الرزق
 الرحيم وكلت الخفاء المئات وكلت الخالق البارئ وكلت
 الواحد الكريم وكلت الواحد القهار وكلت الظاهر الباطن
 وكلت النور والظلمة وكلت الفتاح الرزاق وكلت
 المحسن المجمل وكلت النعم الفضل وكلت الباعث المورث
 وكلت دباب يوم الدين وكلت ادم خليفة الله ونوح سفيته
 ونوح خالقه الله وابراهيم خليله وهو سى كلم الله ق
 عيسى مسموع الله ومحمد حبيب الله وكلت البشير النذير
 وكلت امير المؤمنين وعلي بن ابي طالب وعرفه الوقى
 وقاطرة بنت محمد والحسن المجتبه وكلت الحسين الشهيد
 وكلت الحسن والحسين وكلت علي بن الحسين وكلت الامام
 وكلت الامام الصادق وكلت الامام العاظم وكلت علي بن ابي طالب
 وكلت محمد بن الرضا وكلت علي بن الجواد وكلت الحسن العسكري
 وكلت القائم المهدي وكلت محبتهم في الجنة وكلت عدوهم في النار

وتنزل بالاصوات من
 منوال الدنيا
 الخبير
 واكثر اسماء الله
 وكله لا ينفي احد

عن المصنفين
 في كتاب الله
 في باب الله

عن المصنفين من بكير ابي اعين قال يقول ابو عبد الله عليه السلام
 في كتاب الله اذ يكبر فيسبح الله عز وجل في كل وقت من اوقات
 نفسه وقال يا بكير هذا والله جليل رسول الله وهذا والله
 خور وقلت اي بكير اين قسم هذا رسول الله صلى الله عليه وآله
 رسول الله وهذا والله جليل وهذا والله عظيم لا يعلم ما له
 ورسول عذات واين كوثت رسول الله صلى الله عليه وآله استخوان او عظم
 واعلم ما في الارض واعلم ما في الدنيا واعلم ما في الآخرة فواي عظيم
 مبدع انما في دار سماها وزينها الله وسيدنا في دار سماها واخرت
 جماعة فقال يا بكير اي لا علم ذلك من كتاب الله ثم اذ يقول في القرآن
 وبه انهم ما يدركونه ومنه ما يدركون من ربه لا يدركون من ربه
 الملك الكتاب فينزلها بالكلية هذا الخبر ما روى محمد بن عبد
 البركات في كتابه وروى عنه بيان برحق واين فلا عجب انما روى
 ان سيدنا ابو القاسم في معرفته سيد الاولين صلوات الله عليهم
 حمده كما وسموا له من ابدون رضى ربه شفا فحق برز انما
 لغوا نية قال كنت سألنا القاسم ما معرفته انما امير المؤمنين
 بنور نية كفت ان الاكرم انما كان من ربه في ربه شفا فحق
 صلوات الله عليهم والى نورانية قال العبد فامض بنا حتى
 روى في كتابه وروى عنك كفت ابراهيم بن محمد بن محمد بن محمد

في كتاب الله
 في باب الله

عن المصنفين
 في كتاب الله
 في باب الله

سئل عن ذلك قال ما بيناه فلم يجده قال فاسطر به حتى اتى قال فقال
م ما جاء بك قال اخذ بك يا امير المؤمنين نسالك عن معرفتك بالنسبة
قال م رحبكم اهل الكوفة ويا ايها محمد بن ابي عبد الله ع
ان ذلك واجب على كل مؤمن ومؤمنة ثم قال يا سلمان ويا عبد
قال لا اله الا انت يا امير المؤمنين قال ان لا يستعمل الايمان حتى يعرف كنه
معرفته بالقرينة فاذا عرفته بهذه الصفة فقد امن بالله قلبه
للايمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفا مستقرا ومن
من معرفته ذلك فهو سالك مراتب الاسلام ويا حبسك قال النبيك
يا امير المؤمنين قال عرفني بالقرينة معرفته الله عز وجل ثم

بالقرينة وهو الدين الخالص الذي قال الله سبحانه وما هو
الا لعبد والله تعالى اعلم الدين حقا ويقومون الصلوة ويؤتون
الزكاة وذلك دين القيمة يقول ما اروع الانبياء محمد وهو
الحنف الحبيب النبي قوله ويقومون الصلوة واقام ولايته فقال
الصلوة واقامه ولا يتبعه صعب في الاحتمال الا ملك قريبا
مرسل او موصي الله قلبه للايمان فاما الملك اذا لم يكن مقرا
لم تحمله والنبي اذا لم يكن رسالا لم تحمله والمؤمن اذا لم يكن محمدا
قلبه لم تحمله قلت يا امير المؤمنين اخبرني عن المؤمن الحق وما يتبين
وماحده حتى اعرفه قال م يا ابا عبد الله قال ليس بك يا اخي رسول الله

صلوات عليه والدة قال المؤمن المقي هو الذي لا يرد اليه شيء من الدنيا
الاشراج صدره لقبوله ولم يشك ولم يرتب اعلم يا ذاك ان
الله عز وجل خلقه على عباده فلا تجعلوا اربابا فهو لو ان
فضلنا ما كنتم فأنكم لا تبطلون كنز ما فينا ولا نمانية فان الله عز
وجل اعطانا اعظم واكثر ما وصفه واصفاكم او يحيط على قلبكم
فاذا عرفتمونا هكذا فأنتم المؤمنون قال سلمان قلت يا ابا عبد الله
ان الله عز وجل اقام الصلوة اقامته لا يتكلم يا علي قال نعم يا سلمان تصدق
ذلك قوله تعالى في كتابه واستعينوا بالصبر والصلوة وانما الكتب
الاعلى الخاتمة قال الصبر رسول الله عز وجل والصلوة اقامته ولا يتكلم

قوله تعالى وانما الكتب والاعلى الخاتمة وانما الان والاولا تير كبر حملها
الاعلى الخاتمة هم المؤمنون وذلك ان اهل الاقاويل من
الاعلى الخاتمة والقدرية والخوارج وغيرهم من الناصية يقولون بنبو
محمد وليس منهم اختلاف وهم مختلفون في ولايتهم فذكر ذلك
وجاءت من سبها الا القليل وهم الذين وصفهم الله في كتابه
وانما الكتب والاعلى الخاتمة وقال الله عز وجل في موضع آخر في كتابه
في كتابه في نبوة محمد وفي ولايته في قوله عز وجل ويرسلنا
وقصره في كتابه قال الله عز وجل في كتابه في نبوة محمد وفي ولايته في قوله عز وجل ويرسلنا
عطواها وحجبوها ولم يقرروا بولايتهم بغيره الا قرأ بنبوته

محمد الا انهم مقررون ان محمدا صلى الله عليه وآله الا انهم مقررون
 ان محمدا صلى الله عليه وآله النبي مرسل وعلي زعيده اما الخلفاء
 وروى محمد كما قال له صلى الله عليه وآله انت منه بمنزلة هرون من
 موسى الا ان النبي بعدى اولنا محمد واسطنا محمد واخونا
 محمد ومن استكمل معرفتي فهو على الدين القيم كما قال الله ثم ذلك
 دين القيمة وسامعين لك بعون الله ثم توفيقه يا سلمان ويا
 حنبله قال النبيك يا امير المؤمنين واحسان سول رب العالمين
 قال ثم كتبت لعا ومحمد بن نوري واحسان بن نوري وحماد بن عمار
 انهم ثم لذلك ليس شوقا للمصنف كن محمد او قال المصنف الاخر كن

عليا فبينما قال رسول الله صلى الله عليه وآله من وانا من علي وياودي
 الاعلى وقد حبه ابو بكر بمرارة الى مكة فقتل جبريل وقال
 يا محمد ثم قال النبيك قال الله تبارك وتعالى يا مريم ان قومي
 مبائنت او رجل منك فوجعتني فاشراي بكر فودته فوجد
 في نفسه وقال يا رسول الله اترغى القرآن قال لا ولكن لا يؤد
 الا انا اعلى المسلمين ويا حنبله قال النبيك يا احسان سول الله
 قال من لا يصح ان يحمل صحيفه نوريها عن رسول الله كيف يصح
 للامامة ويا سلمان ويا حنبله كشتنا رسول الله نورا
 صار رسول الله محمد المصطفى وصرت انا وصيبر المفضل وصار

محمد الماتق وصرت انا الصامت فانه لا يذني كل عصي^{عصيان}
ان يكون فيه ناطق وصامت يا سلمان ولا يحسد بضا^{بضا} الخ
المند^{مندر} وصرت انا المادى وذلك قول الله سمعنا انت صند^{صندر}
والكل قوم هاد وقوله سمع الله يعلم ما قبل كل^{كل} ان^{ان} وما تفيض^{تفيض} كل
وما تزداد وكل شيء عنده بمقدار^{مقدار} العجب والشهادة الكبير
المعاني^{المعاني} منك من اسرار القول ومن حميد^{حميد} به ومن هو مشي^{مشي}
الدليل وسار بالتمثال^{التمثال} له معقبات من بين ايدي^{ايدي} به ومن خلف^{خلف}
من امر الله قال فضر^{ضر} بيده على اخرى وقال صلوة الله وسلام^{وسلام}
صا^{صا} محمد صاحب الحج وصرت انا صاحب البشر^{البشر} وصا^{صا} محمد صاحب

وصرت انا صاحب النار قول^{قول} لنذني ولنذاري وصا^{صا} محمد
صاحب العلم وصرت انا صاحب^{صاحب} النور المحفوظ^{المحفوظ} ان^{ان} الله علم ما فيه
وصا^{صا} محمد صاحب الحجة وصرت انا صاحب الدعوة^{الدعوة} نعم يا سلمان
ولا يحسد بضا^{بضا} محمد بن^{بن} والقران الحكيم وصا^{صا} محمد بن^{بن} والقران
وما سيطرون وصا^{صا} محمد طهر ما انزلنا عليك^{عليك} القرآن^{القرآن} لتتق^{تتق}
وصا^{صا} محمد صاحب الدلائل وصرت انا صاحب الايات وكلا^{وكلا}
محمد خاتم النبيين وصرت انا خاتم^{خاتم} الوصيين وانا الصراط^{الصراط}
وانا النبي العظيم الذي هم فيه يخيلون ولا احد^{احد} يختلف^{يختلف} الا في
ولاية وصا^{صا} محمد صلى الله عليه^{عليه} الصالح بالدعوة وصرت انا

صاحب السفى الشطوة وصار محمد نبيا رسلا وصرفنا
صاحب البر النية قال الله يلق الروح من امره على من يشاء من عباده
وهو روح الله لا يعطيه ولا يلق هذا الروح الا على ملة تقرب
او بغير رسلا او وصي الحق الله منتهى في اعطاه الله هذا الروح
فقد بان من الناس وفوق المير القدرة وحياء الموتى علمها
كان ويكون وسائر المشرق والمغرب ومن العزى المشرق
في لحظة واحدة وعلم بما في الصمائر والقلوب علم بما في السموات
وملأ الارض بالسلامان ويأخذ بصاد محمد صاحب الذكر الذي
قال الله ما ارسلنا اليكم ذكرا رسولا حتى لا تعلموا انما انا انما انا

تقولون واذا اعطيت علم المنايا والبدن والاحياء والاموات
واستودعت علم القرآن وما هو كان الى يوم القيمة ومحمد
اقام الحج حجة للناس وصرت انا حجة الله جعل الله له ما لم يحيط
لاحد من الاولين والآخرين لانبي رسلا ولا ملك مقرب يا سميع
ويا حبيب يا لا اله الا انت يا امير المؤمنين قال انا الذي جعلت نوحا
والسفينتين يا سميع ولنا الذي اخذت يونس من بطن الحوت يا سميع
ربي ولنا الذي اخذت ابراهيم من النار وانا الذي اجريت اعداء
لها وغرت عيوننا وعزست اشجارها يا سميع يا ناظر يا يوم
الظلمة وانا المنادون من مكان قريب قد سمعنا لفقار الحق والحق

وفهمه قوم واني لا سمع كل يوم الجبارين والمنافقين بلغا
تم ولانا الخضر الذي علم ^{موسى} وانا معلم سليمان داود والهيمن
ذو القرنين ولانا قدرة الله عز وجل يا سلمان يا حبيبنا
محمد ومحمدانا وانا من محمد ومحمد ^{عليه} قال الله لهم مرج البحرين ^{بالمقيا}
بينهما البحر لا بينك يا سلمان ولا يحسب قال لا سيك يا امير
المؤمنين قال ان مقينا لم نيت وغائبنا لم نغيب وان جلتنا لم
نقتل يا سلمان ولا يحسب قال لا سيك يا امير المؤمنين قال
انا امير كل مؤمن ومؤمنة ومن يضره ومن يضره وليدت بروج
الغظرة ولانا تكلمت على لسان عيسى ابن مريم في الهند وانا آفة

ولانا فوج ولانا ابراهيم ولانا ^{موسى} ولانا عيسى وانا محمد اشقانا في
الصور كيف شا من راني فقد طعيم ومن راهم فقد راني
ولو ظهرت للناس في صورة احد ملك الناس وقالوا هو لا
يزول ولا يتغير وانما انا عبيد من عباد الله لا تسهونا اربابا
وقولوا في فضلنا ما شئتم فانكم لن تبلغوا في فضلنا كنه
ما جعده الله لنا ولا معشاة العشرة ايات الله ودلائله وبعج
الله وحلفاته على خلقه ولما الله واعنه ووجهه ^{من} الله
الله ولما الله بنا بعد بالله عبادة وبناسيبه ومن بين
خلقنا لحرنا ولخمارنا واصطفانا ولو قال قلنا لم وبك

وفيم لكفر واشرك لانه لا يسجد عما افعل وهم يستلون
ويا سلمان ويا حنبل قال النبيك يا امير المؤمنين قال
ان بما قلت وصدق بما بينت وضرت وشرحت واوضحت
ونفرت وبرهنت فهو موزع الحق الله قلبه للايمان و
شرح صدره للاسلام وهو عارف مستبصر قد انتهى مبلغ
وكل من شك وعند وجد ووقف وغيره اذ تاب فهو
مقصر وناصب يا سلمان ويا حنبل قال النبيك يا امير المؤمنين
قال الناصب واميت باذن ربي ولما انبتكم بما تكونون وما تكونون
في بيوتكم باذن ربي وفي عالم يضام قلوبكم والامة من وكن

يعلمون ويفعلون هذا اذ حقيقا والادع الاثنا كلنا واحد
محمدا واسطانا محمد ولحقنا محمد وكلنا محمد ولا فرق بيننا قاتا
نظهر في كل زمان ووقت ولوان في صورة شفتنا باذن الله
عز وجل كلنا محي اذا شفتنا ما الله والما ذكرنا ذكره الله قالوا ليت
انك مضلنا وضوضيا شاوما اعطانا الله ربنا لان من انكر شيئا
بما اعطانا الله فعلا انكر قدرة الله وشيئنا فينا يا سلمان ويا حنبل
قال النبيك يا امير المؤمنين قال لقد اعطانا الله ربنا ما هو اجل ^{خطم}
واكبر واعلم من هذا كله قال لقد اعطانا الله ربنا ما علم ^{عظم} الاكبر
الذي لو شفتنا لخرق السموات والارض والحشر والنار وخرج السموات

به الخ الارض وغرب وشرق ونهتى به الخ العرش فخلق عليه
 بين يمين الله ثم خلق علينا كل شي حتى السموات والارضين والسموات
 والقر والنجوم والجبال والشجر والرواب والجار والحجر والثمار
 اعطانا ذلك كله بالاسم الاعظم الذي علمنا وصفتنا به مع هذا
 كله ما كل ونشرب ونمشي في الاسواق ونعمل هذا الاشياء كلها
 ربنا ونحن عباد الله المكرمون الذين لا يبقوننا بالقول
 بانه يعلمون وجعلنا معصومين مطهرين وقضيتنا على كثير
 من عبادة المؤمنين فنحن نقول لهذا الحمد لله الذي هدانا لهذا
 وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله وحق كلمة العبد العبد

الكافرين اخذ الجاحدين بكلاما اعطانا الله من الفضل والحمد
 يا سلمان ويأخذ يدك بالاسم يا امير المؤمنين قال معشوق
 بالبورانية فتمسكنا بمباراسدين فانه لا يبلغ احد من شيئا
 هذا الاستبصار حتى يعرف بالبورانية فاذا عرف في مباركنا
 مستبصرا بالغا كاملا قد غاض بحر من العلم فارتقى دجونا
 الفضل واطلع على سر من اسرار الله ومكنون خزانة عز وجل
 بالاصحاب عن الرضام في وصف الامامة والامام وذكر فضل
 الامام ورتبته حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحق
 الطالقاني قال حدثنا ابو احمد القاسم بن محمد بن علي البرقي قال

عن ابي بصير

عن النعمان بن محمد بن ابي اسحق

حدثني ابو حاتم مد عمر بن موسى بن ابراهيم عن الحسن بن قاسم
 الرقاه قال حدثني القاسم بن مسلم عن اخيه عبد العزيز بن مسلم
 قال كذا في ايام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في يوم الجمعة
 في بدو مقدمتنا فادنا الناس امر الامامة وذكرنا اكثر الامانة
 الناس منها فدخلت على سيك ومولا والرضا فاعلمت ما
 حاض الناس فيه فتسبتم ثم قال يا عبد العزيز خجل القوم وعظما
 عن ادبائهم ان الله لم يقض نبي رحمة اكل له الدين وان
 عليه القرآن فيه هتيد كل شيء بين غير الحلال والحرام والحلال
 والاحكام وجميع ما يحتاج اليه من كل ما كان له من قبل ما فوضنا

وهو
 حديث

من شيد وانزل في حجة الوداع وهو اخبر عن اليوم اكلت لكم دينكم
 واعلمت عليكم نعمة ورضيت لكم الاسلام ديناً و امر الامامة من
 الدين ولم يرض عنه بين الامم من دينه و اوضح لهم سبله في
 اكم على قصد الحق واقام لهم علياً م علياً و اماماً و مائراً لستينا
 يحتاج اليه الامامة الا يثبتون نعم ان الله عز وجل له بحل دينه
 وقد ركبنا الله ومن ركبنا الله فهو كافر هذا يعرفون قد
 الامامة ومعلمنا من الامم فهو فيها احدينا هم ان الامامة لا
 قد راوا علمنا ان الله كانوا اضع جانباً و بعد غور ان الله ابلغنا
 الذين يقولون ان الله بها بارئهم و يقيموا اماماً باحثاً بهم

ان الامامة حجة الله ثم بها ابراهيم الخليل بعد النبوة والخلوة
 الثالثة فضيلة شرفه بها ولسانها ذكره فقال عز وجل
 جاءك الكتاب اماما فقال الخليل سرورنا ومن ذريتي
 قال الله عز وجل لا ينال عهدكم الظالمين فانبطحت هذه الآية
 امامة كل ظالم اليوم القيمة وصارت الصفوة ثم اكرام الله
 عز وجل بان جعلنا في ذريته واهل الصفوة والظهاره فقال
 عز وجل وهبنا له اسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلناهم صالحين
 وجعلناهم ائمة عابدون باسرارنا وجعلنا اليهم قدر الخيرات فاما
 الصلوة والزكاة وكانوا النعمان بين فلانزل في ذريته

بعض من بعض من اقرنا حجة ورسما النبي فقال الله عز وجل
 ان اول الناس ابراهيم للذين ابقوه وهذا النبي والذين آمنوا
 والذين آمنوا فكانت له خاصة فقلدهم على ما به الله عز وجل
 رسم ما فرضه الله فصار في ذرية الاصفياء الذين اناهم
 الله العلم والايمن بقوله ثم وقال الذين اوتوا العلم والايمن
 بقوله ثم وقال الذين اوتوا العلم والايمن لقد اتيتم في كتاب الله
 اليوم السبت فهو في ولد علم خاصته الى يوم القيمة اذ لا ينبي
 بعد محمد فمن اين يختارها هو لا الخيال ان الامامة هي منزل
 الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله عز وجل

الرسول ومقام امير المؤمنين ومير الحسن والحسين ان الامام
نمام الدين ونظام المسلمين وصالح الدنيا وعز المؤمنين ان
الامامة اسل الاسلام السكا وفرع النام بالامامة تمام انما
والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفقه والصدقات ولوصا
الحدود والاحكام ومنع البغور والاطراف والامام يحل حاله
الله وحججه حرم الله ويقيم حدود الله ويذبح عن دين الله ويعد
الدين الله ويدعو الى سبيل الله بالحق والموعدة الحسنة
الباعثة الامام كشمس الطالعة للعالم وهي الاقوي حيث لا يلبس
الايم ولا نصبا الامام البدع المنيرة والاسراج الظاهرة والنور الساطع

والعجل الماد وفي عنايهي الدجي والبلد الفقار ولج البحار الاما
الما العذ علي الطما والداع على الدع والمخ من الرد والامام
النار على البناء الحار من اصطلي به والدليل على المالك من قنا
فصل الامام السحاب الماطر والغيث الماطل والشمس المضيئة ولا
البسيطة والعين العزيزة والعذير والروضة الامام الامين
الرفيق والوالد الرفيق والامخ الشقيق ومفرج العناء في الداهية
امين الله في ارضه وحجته على عباده وخليفته في بلاده الله
الح الله والذاب عن حرم الله الامام المطهر من الذنوب المبرر العبد
مخصوص بالعلم موسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ

المتافين وبقول الكافرين بالامام واحد وهو لا يدانيه احد ولا
يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل
كل من غير طلب منه ولا الكتاب بل احضار من المفضل التوكل
فمن الذي يبلغ معرفته الامام ويمكن اختياره ههنا ههنا
العقول وتاهت الخواص وحارت الاطالب وحسرت العيون
وقصصت الفطام وغيرت الحكماء وقاصرت العلماء وحسرت الخطباء
وحملت الالباب وكلت الشجر وعجزت الادبا وعيدت السليمان
وصفت شتى شئونه او مضيل من فضائله فاقرت بالحق بغير
وكيف يوصف او يفت بكماله او يفهم شئ من امره او يوجد

يقوم مقامه ولا يغني عنه الا كيف داني وهو بحيث الخ من ايدي
المشاولين ووصف الواصفين فاين الاحتيا رواين العقول
عن هذا واين يوجد مثل هذا لظنوا ان ذلك يوجد في غير الله
كذبهم والله انفسهم ومنهم الباطل فادعوا ثم قصصنا
تراعي الى المصنوع قدامهم دأوا اقامة الامام الا انهم يقولون
خاتمة ما قصته واداء مضل فلم يزدوا من الله لا بعدا قائما لله
ان يؤفكون لقدر اموالهم واصعبوا وقالوا انما وصلوا لهذا لا بغير
ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن غير بصيرة وزيين لهم الشيطان
اعمالهم مضلهم عن السبيل وما كانوا مستبشرين رغبوا عن احتيا

الله واختيار رسول الاختيارهم والقرآن يناديهم ورب
 خلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله ثم عايش كون
 وقال عز وجل وما كان لكون ولا مومنا فاقض الله ورسوله
 امرا امين كون لهم الخيرة انهم هم وقال عز وجل ما لكم كيف تكلمون
 انكم كنتم كتاب فيم تذكرون لكم فيه ط الخيرة وان ام لكم انما علينا بالغة
 الى يوم القيمة ان لكم ما تكلمون ساء لم يتم بذلك عيهم ام لهم شركا
 فليأتوا بشركائهم اذ كانوا اذ قين وقال عز وجل فلا تدبروا
 القرآن ام على قلوب لا يفقهون ام على سمع لا يسمعون ام على ابصار لا يبصرون
 ام قالوا سمعنا واطعنا وهم لا يسمعون ان شر الدواب عند الله

البكم الذين لا يعقلون ولوعلم الله فيهم خير الاسمعهم ولوعلمهم
 لتقوا ولهم معضون وقالوا سمعنا وعصينا بل هو فضل الله
 يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم لهم باختيار الامام والامام
 عالم لا يجهل ولا يعلل لا يسل معذر القاس والطبارة والنسابة
 والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول وهو نسل
 مطهر البقول لا مغر في السند ولا يدان في حجب البسمة
 والذروة واللائمة والعرة من الرسول والضامن الله شرف
 الامتشاف والفرع من عبد مناف تام العلم كامل العلم مضطاع
 بالامامة عالم بالسياسة وفروضا الطاعة قائم بامر الله ناصح

ما ظن الذين آمنوا بالانبياء ولا عتروهم الله ويؤمنونهم من محزون
على وحده ما لا يؤمنونهم غيرهم فيكون عليهم فوق عالم كل علم اهل
زمانهم في قوله ثم ان عيسى الى الحق اخوان يتبع ان لا عيسى الا ان
فما لكم كيف تحكمون وقوله ثم وزني في الحكمة فقد اوتي خير كثيرا
وقوله عز وجل في طاهرات ان الله اصطفى عليكم وذاذة
في العلم والحسب والله يولي ملكه من يشاء والله واسع عليم وقال
ثم لنبيهم وكان فضل الله عليكم عظيما وقال عز وجل في الامم
ان اهل بيته وعترته ان يحسدوا الناس على ما ايتهم الله من فضله
فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فمنهم من

به ومنهم من صد عنه وكفر بجهنم سعيلا وان العباد اذا احسن الله
عز وجل الامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع
الحكمة والامل لعلم الناس ما ظن به بعدة بجواب لا يغير من غير عن القلوب
وهو معصوم مؤيد وقوم مستقدان الخطايا والزلل والعتان
خصية الله ثم بذلك عليكون حجة على عباده وسأهده على خلقه
وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فهذا
ليقدرون على مثل هذا اختيارا ولا يكون محذورهم بهذه الصفة
فقد موه بعدوا وبدت الله الخلق ونبتوا كتابا فقل للملك والسفا
فنبذوه وانفقوا اهلهم فزهم الله ومقتهم واعتهم فقال

فقال عز وجل من اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله

لا يهدي القوم الظالمين وقال عز وجل فبما نزلناهم

قال كبر مقتا عند الله وعند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على

كل قلب متكبج بآيات

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة عن الامام علي عليه السلام كما ذكر الجليل على الله مقامه وجلاله

رواه الشيخ في نهج الامام عليه السلام عن ابيه عليه السلام في نهج الامام عليه السلام

في الجار من طارق ابن شهاب عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال

بما راى طارق بن شهاب ان ابا عبد الله عليه السلام يقول يا طارق

يا طارق الامام كلمة الله وحجة الله ووجه الله وفخر الله

اي طارق الامام كلمة الله ووجه الله وفخر الله وفخر الله

وليت الله بخيار ما الله وحجة الله وفخر الله وفخر الله

ورق الله بركن من اركان الاسلام وركن من اركان الاسلام

والولاية على جميع خلقه فهو ولي في سمواته وارضه اخذ الله

بيمينه طارق بن شهاب ورواه في نهج الامام عليه السلام

العهد على جميع عباده من تقدم عليه كفر بالله من فوقهم
 فهو يفعل ما يشاء واذا شاء الله شاء ويكتب على عباده ما يشاء
 كما رتب صدقاً وعللاً فهو الصديق والعدل ونفسه
 عمود من نور في الارض الى السموات يرى فيه اعمال العباد ويحس
 ويلبس الهيئة وعلم الصغير وطبع على العنبر ويرى ما بين
 والمغرب فالغيب على شئ من عالم الملك ويعطي منطق الطير عند
 ولايته هذا الذي يختاره لخصيه ويرضيه لغيبه ويؤيده
 بجلته ويلقيه حكمه ويجعل قلبه مكان عيشته وينادي بلبا
 السلطنة ويذعن له بالامارة ويحكم له بالطاعة وذلك لان الامارة

رابع تقادير كثرته ازكاه الله تعالى

ميراث الانبياء وفضل الاصفياء وخلافة الله وخلافة رسوله
 مراتب النبوة ودرجات الصفاء ودرجات النبوة
 الله فهو عصمة ولايته وسلطنة وحملته لامتثال تمام الدين
 خدائهم وادبهم ودرجات النبوة ودرجات الصفاء
 وترجيح الموازين الامام دليل المقاصدين وشارع المستبينين
 وسد باب السالكين وشمس مشرقة في قلوب الغافرين ولايته
 سبب النجاة وطاعة مفرقة في الحيرة وعدة بعد الممات
 وعقبات المؤمنين وشفاعة المذنبين ونجاة الحسين وفوز النبا
 لامتناعه عن الاسلام وكمال الدين ومعرفته الحدود والاحكام
 سنن الخلافة والحكم في رتبة الانبياء الامم لشارع الله
 قدسه ولاه وحكمه فالولاية هي حفظ الغيبة وتبليغها
 عندار الله اسرار الله في خلقه ودرجات النبوة

وتعد يد الأيام والسنون الأمام المار الغدب على الظما والدال
 وتعد يد روكه وداو
 على الداء المطهر من الذنوب المطاع على الغيوب الأمام هو
 الطاعة على العباد بالأنوار فلا تبال الأيدي والأصبا واليد
 الإشارة بقوله من فنته العزة ورسوله للمومنين والمؤمنات
 على وعترته فالعزة للنبي والعزة والنبي والعزة لا يفرقان إلى
 آخر الدهر فهم بأس ديرة الأيمان وقطب العبود ومن الجود
 الموجود وضوء الشمس والشرق وفورقة وأصل العز والمجد وسيد
 ومعناه ومبناه فالأمام هو السراج القوي الحاج والسيد المهيمن
 والماء الحاج والبحر الحاج واليد المشرق والغدير المغدق والمنهج

الوافع السالك والدليل إذ عمت الممالك والسخاب المائل
 والغيت المائل والبدر الحامل والدليل الفاصل والماء
 الطليل والنخلة الحليانة والبحر الذي لا ينضب والشرف الذي لا
 يوصف والعين العزيرة والروضة والجزيرة والبر والبحر
 والنبي الداعي والطبيب الفاضل والعدل الصالح والمجرب الحاج والمنهج الحكيم
 والطبيب الرفيق والاب السبق مفرغ العباد في الدوام والمالك
 والامر والناس مهيمن الله على الخلق وامينه على الحقائق
 على عباده ومحبة في أرضه وبلاده مطهر من الذنوب وسبل
 من العيوب مطلع على الغيوب ظاهرة امره على باطنه كيد

واحد لله وخليفته في عهده ولا يوجد له مثل
 ولا يقوم له بديل من رايته المعرفتنا او يعرف درجاتنا او
 يشهد كرامتنا او يدرك منزلتنا حقا لا باب العقول
 وتناهت الامنام فيما اقول تصاغرت العظا وتفاصرت العلما
 وكلت الشعر وخسرت اللبنا ولكث الخطبا وعجزت العظا
 وتواضعت الارض والسما عن وصف شان الاوليا وهكذا
 او يوصفوا يعلم او يفهم او يدرك او يدرك من هو شعاع
 حلال الكبرياء وشرف الارض والسما جل مقام التمجيد عن
 وصف الواضعين وعت الناعين وان يقاس بهم احد العيا

كفر

كيف وهم الكلمة العليا والوحانية الكبر والتمتع
 عنها من ادبر وتولى وجاب الله الاعظم الاعلى فابن الا
 حذرا ومن هذا واين العقول من هذا ومن عرفه وصف
 من وصفت ظنوا ان ذلك في غير الخصال الله عليه واله
 كذبوا والذلة قدامهم اخذ العجل ربنا والشياطين من باكل
 ذلك نفقت لببيت الصفوة ودار العزة وحسد المحدث
 الرسالة والحكمة وزين لهم الشيطان عالم فذبا لهم ^{سحقا}
 كيف عصاروا اما ما جاءها لا بما لا اله الا الله حييا نايوما ارحا
 ولا ما يحب ان يكون عالما لا يجهد شيئا لا يستل لا يعا

عليه حسب ولا يدينه سب فهو في الذروة من قرين
من هاشم والبقية من ابراهيم والنبي من النج الكريم والنفوس
الرسول والرضى من الله والقول هو الله فهو شرف الاشرف
والفرع من عبد من في عالم السياسة قام بالرياسة فخر
الطاعة الى يوم الساعة اودع الله قلبه سره واطلق به
فهو معصوم موقوف ليس بجبان ولا جاهل فركوة يا طارق
واستعوا الهولهم ومن اضل ممن اتبع هو يد غير هدى من الله
والامام يا طارق بشار ملكه وحسبهما وى واسرالى ودوح
قدمى ومقام على ونور جلى وسر جفى فهو ملك الذات الهى

الصفات زايده الحسنات عالم بالمعنيات خصا من رب العالمين
ونصا من الصاويين الامين هذا كله لا لئلا يشرككم فيه
شارك لانهم معدن الشرايل ومخبر الناوليل وخاصة
الجليل ومهبط الامين جبريل صفوة الله وسره وكل شجرة
النبوة ومعدن العشرة عين الفال ومنه الدلالة وحكام الرتبة
ونور الجلال تجبل الله ووديعته وموضع كذا الله ومفتاح
حكيمه ومصاييح رحمة الله وينابيع نعمة السبيل الى الله ^{سلسل} ق
والقسطن الحقيق والمناهج القويم والذكر الحكيم والوجه الكريم
اهل الشريف والتقويم والتعظيم والمقنيد خلفا النبي الكريم

وانبيا الرؤف الرحيم وامننا الحق العظيم ذرية بعضنا بعضا
 سميع عليهم الشئ الاعظم والطريق الاقوم من عرفهم واخذ عنهم
 والبيان لاشارة بقولهم يتبعين فانه خلقهم الله من نور عظمت
 ولا هم امر ملكته فهم سر الله المخزون واوليائه المقربون
 واسرهم الخاف والنون الاله يدعون وعند يقولون قبا
 يعلمون علم الانبياء في علمهم وسر الاوصياء في سرهم وعز
 الاولياء في عزهم كالقطرة في البحر والذرة في القفر والسموات والارض
 عند الامام كيد من راحته يعرف ظاهرها من باطنها ويعلم بر
 من فاجرها وعلوها من ابسائها لان الله سم علم نبيه علم ملكه

وما يكون

وما يكون ورت ذلك السر المكنون الاوصياء المتجبرون انكر الملك
 فهو شقة ملعون بلعنه الله وبلعنه الانس والناس وكيف يفرض الله
 على عباده طاعة من يحجب عنه ملكوت السموات والارض والكلية
 من المحدث في السبعين وصحبا وكلا في الذكر الحكيم والحلام
 القديم من آية تذكر فيها العين والوجه واليد والجنب فالمراد
 منها القول لان جنب الله ووجه الله يغيبه حوله وعلم الله و
 عين الله ويد الله فهم الجنب العلى والوجه الوضو والمنه الروحي
 والمصراط السوي والوسيلة الاله والوصلة المعقودة وضما
 فهم خاصته الله وحالته وسر الديان وكله وباب الايمان

وكعبته ومحبته ومحجته واعلام المنكوباته وفضل الله
 وعين اليقين وحقيقته وصراط الحق وعصمته ومبدأ الوجود^{قائمه}
 وقدره الربوبية ام الكتاب خاتمه وفضل الخطاب^{المنته}
 وخزنة الوحي وحفظته واية الذكر وراحمته ومعدن التنزيل
 وسمائيه فهم الكوكب العلوية والانوار العلوية المشرقة من
 العصمة^{العلوية} في سماء الغلظة الحديثة والخصا النبوية النابتة
 الدوحة الاحمدية والاسرار الالهية المودعة في المياكل البش
 والذرية الزكية والعرة الماهية المعصومة والذرية^{مؤمن} الالهية
 والحفاظ الراشدون والكبار الصديقون والاصفياء المتجربون

والانساب

والاشياء المرضيون والهدية المهديون والغزاليامين من العلم
 وليس وحج الله على الاولين والآخرين اسمهم مكتوب على الاجراس
 وعلى اوراق الاشجار وعلى اخبطة الاطيار وعلى ابواب الجن والشياطين
 وعلى العرش والافلاك وعلى اخبطة الاملاك وعلى حجب الجلال
 وسرادقات الغر والجبال وباسمهم تسبح الاطيار وتستغفر لشعبهم
 الحيا في ملح الجوار وان الله لم يخلق احدا الا واخذ عليه الامور^{حاليته} بالقرآن
 والولاية للذرية الزكية والبرائة من اعدائهم وان العرش^{العلي} لهم
 حتى كتب عليهم بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله
 وفي العيون عن الرضا عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله
 وورثته من بعدهم انهم هم الذين هم في كل زمان في كل زمان

وفي العيون
 عن الرضا عليه السلام
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله
 وورثته من بعدهم

قال ما مقلب جناح طائر في لولا الا وعندها في علم ومنها
 عن صفوان بن يحيى عن الصادق عليه السلام قال والله لقد احبينا
 علم الاولين والآخرين فقال له بعد اصحاب جعلت هذا العلم
 علم الغيب فقال هو علم ما في اصداف الرجال والحي
 النساء وفيكم وسعوا صدوركم ولبصروا اعينكم وفتح قلوبكم
 ففهم بحجبه الله ثم فاضلوا بسبح ذلك الاصدى كل موصوفى
 قوته كقوة حيا ما صلا باذن الله والله لولا رحمة الله لكم
 كل من حياه عليها الاضربكم بالنعيم واللينه الا والحمد لله
 كما ناله من الخلق والله يتبعضون بعد حتى ياكل بعضكم بعضا

علي بن محمد عن بعض اصحابه عن آدم بن اسحق عن عبد الرزاق بن مهزيار
 عن الحسين بن مهران عن محمد بن سالم عن ابي جعفر قال ان ناسا كانوا
 في هذا القرآن يغير علم وذلك قال الله تبارك وتعالى يقول هو الذي
 انزل عليك الكتاب بمثلهايات محكمات هن ام الكتاب اخر مشاميا
 فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشاءون مبغيا للفتنة
 واشياء تاويله وما يعلم تاويل الا الله الاية فالمتوجات من
 المشاميات والمحكمات من النسخات ان الله عز وجل بعث نوحا الى
 قومه فقال يا عبد الله اتق الله واتقوه واعينون ثم دعاهم الى الله وحده
 ليعبدوه ولا شريكوا به شيئا ثم بعث الانبياء على ذلك الى ان بعث

محمدا صلى الله عليه واله فدعاهم الى ان يعبدوا الله ولا يشركوا شيئا
وقال شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك ما وصى
صدينا ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر
على المشركين ما تدعوهم اليه الله يحجب البعوثا ويحكم اليه يرسب
فنبعث الانبياء الى قومهم تنبأ ان لا اله الا الله والافراد عابجا
من عند الله فقل من مخلصا وما تعلق ذلك اذ دخل الله الحبس لك
وذلك ان الله ليس بظالم للعبيد وذلك لان الله لم يكن يعذب
عبد اخيه نياط عليه القتل والمعاصاة الى اوجب الله عليه العباد
لمن عمل بما قال استجاب له ما سأل وما كان لي بعباده من حساب

نبى منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمهاج صديق مشر وقال الله
الحمد انا اوحينا اليك ما اوحينا الى نوح والنبين من بعد واسر
كل نبى بالاخذ بالسيد والسنة وكان من السبيل والسنة الى
امر الله عز وجل عباده ان يجعل عليهم السبب فكان من اعظم
السبب ولم يستحل ان يفعل ذلك من خشية الله اذ دخل الله الحبس
ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله عليه من العمل الذي نهى الله
الله عنه فيه اذ دخل الله الحبس ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله
عليه من العمل الذي نهى الله عنه فيه اذ دخل الله عز وجل النار
ذلا حيث استحلوا الحيات واحبسوها واكلوها يوم السبت غضب

الله عليهم من غير ان يكونوا شركوا بالرحمن ولا شكوا في شيء مما جاء
 به رسول الله عز وجل ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت
 فقلنا لهم كونوا فرقة حاسنين ثم لعب الله عليهم فيهم اداة ان لا
 ادرك الله ولا قران عاجل، ومن عند الله وحدها مشرعة ومجلا
 فهدمت السبت المذكور وابان يعظمه قبل ذلك وعامة ما كان
 عليه من السبل والستر التي جاء بها موسى لم يتبع سبله عليه
 ادخل الله النار وان كان الذوق جابا بالنور جميعا ان لا يشرك بالله
 شيئا ثم لعب الله محمدام وهو مائة وعشرين سنين فلم يمت مائة
 في تلك العشرين سنين احد منهم ان لا ادرك الله وان محمدام واله

رسول الله الا ادخل الله الخشب باقراره وهو ايمان التصديق
 ولم يعذب الله احدا من مات وهو متبع للحجة على ذلك الا ان
 اشرك بالرحمن وتصديق ذلك ان الله عز وجل انزل عليه سورة
 ينزلها على عتبة وقصر ربك لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا
 الى قوله ثم ان كان لعباده خيرا بصيرا ادب وعظ وتعليم
 خفيف ولم يعذب عليه ولم يتواعد على الجراح شيء مما هو عنده
 وانزل على عتبة اسيا حذر عليها ولم يغلب فيها ولم يتواعد عليها
 وقال ولا تقتلوا اولادكم خشية املاق فمن نزلهم وايامهم
 كان خطا كبيرا ولا تقربوا الزنا ان كان فاحشة وساء سبيلا ولا

تقتلوا النفس التي حرّم الله ألا بالحق ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا
لوليّه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنه كان منصوراً ولا تفرّجوا
بما آلت به الأيمان بالله لصن حتى يبلغ أشده وأوفوا بالعهد
كان مسؤولاً وأوفوا الكيد إذا كلمتم ونوايا لقسط المستقيم
خير وأحسن تأويلاً ولا تقف ما ليس لك به علم إن السمع والبصر
والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤولاً ولا تشر في الأرض رجاً إن
لن تحرقوا الأرض ولن تبلغ الجبال طولا كل ذلك سنيّة عند ربك
مكروها ذلك ما أوحى إليك ربك الحكمة ولا تجعل مع الله
آخر فتلذّ في جهنّم ملوماً ملحوراً وانزل في الليل إذا الغشي

فانذركم

فانذركم ناراً تالط لا يصليها إلا الأشقي الذي كذب وتولى
فإنما مشرك وانزل في السماء انشققت وأقطنا في كتابه وويل
لهذه صنوف يدعو بشرك ويصلي سعيّاً إنه كان في أهل مصر
أنظر من ابن جويريل هذا مشرك وانزل في تبارك كلما التقى فيها
فوج سالمهم غرّبها المرءاتكم بنذير قالوا ليل قد جئنا نذير فكذ
بنا وقتلنا ما نزل الله شيء فيؤلا مشركون وانزل في الواقعة
إن كان من المكد بين الضالين قرا من حميم وتصيلت حجيم فيؤلا
مشركون وانزل في الحاقة وأما من أوتي كتاباً فيها له فيقول يا ليتني
له أوتيت كتاباً ولم أدره لحسابي يا ليتني كانت لغاضية ما ألقى

عنما اليك قوله ان كان لا يؤمن بالله العظم فهذا مشرك
 في طستهم وبرزت الحجيم للعاوين وقيل لهم انما كنتم تعبدون
 من دون الله هل ينصرونكم او يثيرون فكلبكم يومئذ
 والعاورون وجنود ابليس اجمعون وجنود ابليس ذريته
 الشيطان وقوله وما اصلنا الا الجرمون يعني المشركين الذين
 اقتدوا بهم هو لا فاتبعوهم على شركهم وهم قوم محمدين ليس
 من اليهود والنصارى احد وتصديق ذلك قول الله عز وجل
 كذب قبلهم قوم نوح كذب اهل امة كذب قوم لوط ليس
 فيهم هم اليهود الذين قالوا عزير ابن الله ولا النصارى الذين

قالوا المسيح ابن الله سيد خلا الله اليهود والنصارى النار وخلق
 كل قوم باعمالهم وقولهم وما اصلنا الا الجرمون اذ دعونا الى
 سيدهم ذلك قول الله عز وجل فيهم حين جمعهم الى النار انما
 اولهم لا اخرهم ربنا هو لا اصلنا فانهم عذابا صغفانا الله
 وقوله كلما دخلت امة لعنت اهلها لانه اذا راها جميعا غير
 بعضهم من بعض ولعن بعضهم بعضا يريد بعضهم ان يخرج بعضا
 رجاء الفلج فيفلتوا من عظيم ما نزلهم وليس باولاد يورثون ولا بنات
 ولا قبول معدة ولا من نجاة ولا ايات ولا سبلات من قاتلهم
 عكة ولا يدخل الله النار الا مشركا فلما اذن الله للحمة في الخرج

من مكة الى المدينة نجي الاسلام على خمس ثمادة ان لا آكل الا الله
وان تحمل عبده ورسوله واقام الصلوة وايتا الزكوة وحج البيت
وصايا شهر رمضان وانزل علي الحد ووقت الفرائض حنة
بالعاصم المتاحج الله عليها وعتيا النار لعليها وانزل في بيان
القائد ومن يقتله ومنا متعل في جزاء جهنم خالدا فيها يعذب
الله عليه ولعنوا وعذله عذابا عظيما ولا يعلم الله مومنا قال الله
عز وجل ان الله لعن الكافرين واعذله سعي خالدين فيها ابدا
لا يجدون وليا ولا نصيرا وكيف يكون في المشية وقد الحق به
خبر خاوه جهنم العذب اللعنة قد بين ذلك من الملعون في

كتاب وانزل في مال اليتيم من اكل ظلما ان الذين ياكلون اموال
اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا وسيتناولون سعيرا وذلك ان
اكل مال اليتيم يحیی يوم القيامة والنار تلهت في طنه حتى يخرج
النار من فيه يعرف اهل الجحيم ان الله اكل مال اليتيم يحیی يوم القيامة
والنار تلهت في طنه وانزل في الكيد ويد اللطفين ولم يجعل
الويل لاحد حتى سميته كافرا قال الله عز وجل فويل للذين كفروا
من مشهد يوم عظيم وانزل في العبدان الذين يشترون بمهاد الله
واما انهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله
ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يذكركم ولم عذاب اليم والخالف في

فمن لم يكن له نصيب في الآخرة فبناوشة يد دخل الجنة وانزل الله الميثاق
الزاني لا ينكح الزانية او شركه والزانية لا ينكح الزاني الا اذا اوثق
وحرم ذلك على المؤمنين فلم يسلم الزاني مؤمنا ولا الزانية مؤمنة
وقال رسول الله ليس يترى فيه هذا العلم انه قال لا يزني الزاني
حين يزني وهو مؤمن ولا يرق حين يرق وهو مؤمن فانه اذا
فعل ذلك خلع عن الايمان كخلع القميص ونزل بالمدينة والكنز
يرمون المحصنات لم ياتوا باربعة شهداء فاحلدهم وهم ثمانين
حلبة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا وولدت لهم لفاسقوا الا
الذين تابوا بعد ذلك فاصلحوا فان الله غفور رحيم ^{الله} ^{ميراث}

ما كان مقيما على العزيمون يستمر بالايمان قال الله عز وجل ان كان
مؤمنان كان فاسقا لا يتوبون وجعل الله مسايقا قال الله
عز وجل ان طلقنا اثنين هم لما سقون وجعل الله عز وجل من اولاد
البليس قال الا البليس كان من الجن ففسقوا عنه امرت به وجعل الله ملعونا طاهرا
ان الذين يرمون المحصنات العاقلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة
ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السهم وليدينهم واولادهم عذابا
اعلى ولم يزلوا يرمونهم على ما اتهموا به من انما تشهد على من حقت
عليه كلمة العذاب فاما المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله عز وجل
فاما من اذنى كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن كتابهم ولا يظلمون

فتلا سورة النور انزلت بعد سورة النساء وقصدت ذلك
 ان الله عز وجل انزل على محمد سورة النساء واللاتي ياتن انما
 من انما فاستشهدوا عليهم بالاعتراف شهداء منكم فان شهدوا
 فامسكوهن في البيوت حتى يتوفين الموث او يحبلن
 سديلا والسيد الذي في الله عز وجل سورة انزلناها وقرآنكم
 وانزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون الزانية والزاني فاحصدا
 كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما افقة في دين الله الا بشم
 قومون بالله واليوم الآخر وليشهدا عذابهما طائفة من المؤمنين
 محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن اسمعيل عن محمد بن الفضيل

كتاب الصلاة
 في الصلاة
 في ركعتين
 في ركعتين
 في ركعتين

عن ابي الصلاح الكندي عن ابي جعفر قال قال امير المؤمنين ع
 شهدان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله كان مومنا قال ما
 فرائض الله قال وسمعت يقول كان عليا عليه السلام يقول
 لو كان الايمان كلاما لم ينزل فيه صوم ولا صلوة ولا حلال ولا حرام
 قال وقلت لابي جعفر ان عندنا قوم يقولون اذا شهدان
 لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله فهو
 قال فلم يضرهم الحدود ولم يقطع ايديهم وما خلق الله
 وجدا خلقا اكرم على الله عز وجل من مومن لان الملائكة شهد
 المؤمنين وان جوار الله للمؤمنين وان الحور العين للمؤمنين

ثم قال فما بال من مجمل الفرائض كان كافرا على ابن ابراهيم عن محمد بن
 عيسى عن يونس عن سلام الجعفي قال سألت ابا عبد الله عن الأيمان
 فقال الأيمان ان يطاع الله فلا يعصى على ابن ابراهيم عن اسير عن
 بكر بن صالح عن القاسم بن مريد قال حدثنا ابو عمر والزيترى عن
 عبد الله قال قلت لابي عبد الله العباسي في الأيمان فماذا عند
 الله قال ما لا يقبل الله شيئا الا ببر قلته وما هو قول الأيمان يا
 الله لا آله الا هو على الأعمال درجة واشرفها منزلة واستأنا
 خطا قال قلت لا تخبرني عن الأيمان اقول هو عمل ام اقول به عمل
 فقال الأيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل فبعض من الله تعالى

كتاب واضح نوره ثابته حجة له الكتاب يدعو له
 قال قلت صف لي حبيب هذا الحق فانه قال الأيمان ما لا تفتن
 ومبتقا وما نزل عند النام المشوق عامر ومنه لنا قصص النبيين نصنا
 ومنه الرجاء الزائد رجاءنا قلنا الأيمان ليتم ويفتق ويؤيد
 نعم قلت كيف ذلك قال لان الله تبارك وتعالى فوض الأيمان على
 ابن آدم وقسم علمها وقرنها فليس في جوارحها صرا ولا قول
 وكلت من الأيمان بغير ما وكلت به اجتهاد فلهذا لا يقبل
 ويفتقر ويفهم وهو ما يدينه الذنوب والجوارح ولا تصدق الا
 دايرة ومرة منها عينها الله تعالى بصرها ما وزناه الله تعالى بصرها

ويدل على اللسان بفتح هاء ووجه الذي
 الباه من قلبه ولسانه الذي ينطق به وراسه الذي فيه وجهه ليس
 من هذه جارية الا وقد وكلت الايمان بغيرها وكلت بل بغيرها
 من الله تبارك اسمه ينطق به الكتاب لما شهد به عليها ففرغ على
 القلب غيرها فرض على السمع وفرض على السمع غيرها فرض على اليدين
 وفرض على اليدين غيرها فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غيرها
 فرض على الفرج وفرض على الفرج غيرها فرض على الوصية فاما فرض على
 القلب فلا يمان ولا قرار والمعرفة والعقد والوصايا التسليم بان لا
 الا الله وحده لا شريك له لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو

محمد عبده ورسوله صلاته عليه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله
 من نجا وكتاب فذلك ما فرض الله على القلب من الاقرار والمعرفة
 وهو علم وهو قول الله عز وجل لا من اكره وقلب مطمئن بالايمان
 ولكن من شرح بالكفر صدرا قال لا يدرك الله قطعت القلب وقال
 الذين آمنوا يا فواهم ولم تؤمن قلوبهم وقال لا تبذر اموالكم
 انفسكم او تحفوه بها بكم رب الله فيعترف لمن يشاء ويعذب من يشاء فذلك
 ما فرض الله عز وجل على القلب من الاقرار والمعرفة وهو علم وهو
 راس الايمان وفرض الله على اللسان القول والتعبير عن القلب بما عقد
 عليه واقر به قال الله تبارك اسمه وقولوا للذين حسنا وقال قولوا

ايماناً بالله وما انزل اليه وما انزل اليكم والسناء والمكرم واحداً منكم له
 مستقر وهذا ما فرض الله على اللسان وهو علمه وفرض الله على السمع ان
 يسمع عن الاستماع الا ما عزم الله وان تعرض عن ما لا يحل للمقام
 نهي الله عز وجل عن الاصلع الا ما احط الله عز وجل فقال في ذلك
 وقد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم ايات الله يكفربها ويسمروا
 بها فلا تقعدوا معها حتى يخوضوا في حديث غيره ثم استثنى الله
 عز وجل موضع السنين فقال واما بينك وبينك الشيطان فلا تقعد بعد
 صبح القوم المطالبين وقال فنبشروا الذين يستمعون القول فينبشروا
 احسن او لنك الذين هدى الله هم اولئك هم اولو الابواب قال عز وجل

قد اطلع المؤمنون الذين هم في صلواتهم حاشعون والذين هم عن الغفلة
معصون والذين هم الزكوة فاعلون وقالوا واسمعوا اعرضوا عنه
وقالوا اذروا يا للغير واكراما هذا ما فرض الله على السميعين الايمان
ان لا يصنعوا ما لا يحل له وهو علم وهو من الايمان وفرض على البصير
ان لا ينظر الى ما حرم الله عليه وان يفرض على منى الله عنه مما لا يحل له
وهو علم وهو الايمان فقال تبارك وتعالى للمؤمنين هيضون
اصبارهم ويحفظوا فروجهم منهم ان ينظروا الى عوراتهم وان ينظروا
الى فرج اخيه يحفظ فرجه ان ينظر اليه وقال قل المؤمنات اغضضن من ابصارهن
ويحفظن فروجهن من ان ينظر احدهن الى فرج اختها وتحفظ فرجها

من ان ينظر اليها وقال كل شيء في القرآن من حفظ الفرج فهو اننا
 الالهة الاية فانهما من النظر ثم نظم ما فرض على القلب واللسان والسمع
 والبصر اية اخرى فقال وما كنتم تسترون ان شهيد عليكم سمعكم ولا
 الابصاركم ولا جلودكم فعني بالجلود الفرج والافخاذ وقال ولا تهف
 ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان محسوبا
 فانهما فرض الله على العيين من غرض البصر عما حرم الله وهو علمها
 وهو الايمان وفرض على اليدين ان لا يبشرا بها الا ما حرم الله ولا
 يبشرا بها الا ما امر الله عز وجل وفرض عليهما ان يقتدوا وصلة
 الرحم والحياد في سبيل الله والحق والعدل والبر الذي آمنوا

اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤوسكم
 وارجلكم الى الكعبين وقال فاذا القيتم الذين كفروا فاضربوا الرقاب
 اذا انقمتمهم فشدوا الوثاق فاما من بعد واما فدايته تضع الحرب
 اوزارها فانهما فرض الله على اليدين لان الضرب من علاجهما
 فرض على الرجلين ان لا يمشي بهما الا شي من مع الله وفرض عليهما
 المشي اما الامر بوضو الله عز وجل فقال ولا تمش في الارض رجلا انك
 لن تحقها الارض ولن تبلغ الجبال طولا وقالوا قصصهم شيد ولخصص
 من صوته ان انكر الاسماء الصالحين وقال فيما شهد لا يدع قوله
 على انفسهم وعلى اربابهم من يصيغها اما امر الله عز وجل في فرضه

عليهما اليور فخرهم على افواههم وتحلنا ايديهم وتشد احلامهم بياك
 لكي يتوبوا لانهم ما عرفوا الله على المؤمنين وعلى الرحلين وهو علمها
 وهو من الايمان وفرض على الوجه الجود له بالليل والنهار في وقت
 الصلوة فقال يا ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وحده
 الخ لعلكم تفلحون وهذه فريضة جامعة على الوجه واليد والرجل
 وقال في موضع اخر واتلوا ما احببتم فلا تدعوا مع الله خلداً ولا قواماً
 على الجوارح من الظنور والصلوة بما اودى الله عز وجل لما صرف
 يدكم الى الكعبة عن بيت المقدس فانزل الله عز وجل وما كان الله
 ليضيع ايمانكم ان الله بالغ امره ورفيع حليم فثبت الصلوة بما نال من لقا الله

وجاءنا فاطم الجوارح وهو في الجوارح مؤجرا ما فرض الله عز وجل
 عليها لقا الله عز وجل ناقص الايمان قلت قد فهمت نقصا الايمان
 وتما من ابن جانت من اياته فقال قول الله عز وجل واذا ما انزلت
 سورة فمنهم من يقول انا سمعنا هذه ايمانا نؤمن بما الذي صنفوا
 دهم ايمانا وهم يتبشرون ولما الذين في قلوبهم غرور اذ تم حسبا
 الى رحمتهم وقال نقص عليك بنهاهم بالحوادث فثبت ايمانهم بهم فخرج
 ناهم هدى ولو كان كالمزاج لا زيادة فيه ولا نقصان لم يكن لا
 منهم فضل على الاخر ولا استوت النعم فيه ولا استوى الثمر وفضل من فضل
 ولكن تمام الايمان دخل المومنون الحب وبان زيادة في الايمان تفاضل

المؤمنون بالدرجات عند الله وبالنقصان دخال المفوضون الله

باب چهارم معرفت مؤمن و صفات او

در بیان صفت مؤمن که در این زمان اعظم مقام شناختن

مؤمن است زیرا که دانسته اصل اصیل از خلقت این

عالم و این آدم دین است و هرگاه دین نمیشد خداوند

چیز را خلق نمیکرد **بدانکه** هرگاه جمیع انبیاء که یکصد

پست و چهار هزار پیغمبر مساوی پیغمبر ما محمد بن عبد الله

صلی الله علیه و آله با جمیع انبیاء و اولیا و اهل ایات و غیر

ایشان از اتم و از جبه و انفس و ملک و سایر مخلوقات

از ذی شرف

در این باب که در معرفت مؤمن و صفات او

از ذی روح کلاً در یک مهت ایستند و تنها امام ما

هستند که با باشند از این دوازده بزرگوار جمیع و اسد

که جامع امام نمایند بلکه واجبست که جات فدا نمایند

زیرا که ایشان اقربند بدین و اتم اند بیقین و اظهاند

بآیتت و الخلق عالم کلاً از این مذکور است با امام

علیهم السلام جمیع در یک خط ایستند و رسول خدا محمد صلی الله

در یک خط ایستند جمیع و الا اتم و متختم است که جان بفدای

محمد نمایند زیرا که او است منطق از ایجاد این عالم و اتم

و اقرب بدین و اگر ایشان با جمیع اهل بیت و سایر انبیاء

و او است آیت و دین جهان که
میفرماید و من الماء کلّی
من این آب است که در هر
هسته هستی و این است که
در هر یک از این دین و در
در هر یک از این دین و در

و اوصیاء و جمیع عالم و عالمیان در یک طیف نیستند و درین
 دیکتر ایستاده اند از دست اجابت دین نمایند چنانچه
 و پیش جستن هر یک بر بلا و ابتلا و شهادت بقریب و کاس
 بدین **حامل** دین به مثل و مانند است و عزیز خداوند **جلیل**
 است و باین دین خلیل خلیل است و ذلیل ذلیل است چنانکه
 کلام **اَنْتَ الْحَكَمُ لِكُلِّ مَنْ فِي حَيْثُ الْاَكْوَانِ قُلْ اَللّٰهُمَّ وَ**
عَنَّا الْمَافِئُهم باری عزیز خداست که ذلیل خلق است **حَاق**
 و این زمان هر قدر من قش نزد خدا بیشتر و کثرت نزد خلق
 بیشتر چون این دولت خاصه خداوندیت در ظهور ختمی

باجمع

باجمع فضایل و کمال و شرف پس جمیع فتنه و اختیارات
 نیز در این زمان باید ختم باشد خاصه فتنه آخر الزما
 که در کتب احادیث بسیار مذکور است بساعتی که خدا
 خلق مستند که در این فتنه زندگیا باشند زیرا که در
 خود ندیدند که از این امتیحا و اختیارات بجات یابند و
 ایمان را بکمال نفس و ابلیس ندهند و از انجمل اخفیه
 است که تحت خدای مبارک و نقاب اختفا کشیده
 و چهره مبارک از این خلق منکوب در رسم کشیده چنان
 صبر و تحمل و زهد که گویا ندید و از معصیت خلق چهر
 نشنیده با آنکه عفت از خود نشان بخود نشان نایب
 با حضرت عزت جل و علا تحمل نموده تا بمقتضای آیه وافی
 هدایه **يَخْلُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** انچه
 بواطن است ظاهر گردد و چون ابلیس بر بلید بمقتضا
 عداوت باین طایفه بنه ادم که تخم حسد و مکر در زمین
 دل کاشته که وقت فرصت این شجره طیبه را از ریشه
 بدر آورده و به معلوم است که هرگاه که کلمه را بپشت
 به بیند بر صغیر و کبیرش رحم نخل دهد نمود اگر چنان
 معلوم ما را بیضا صاحب پنداشت لکن انصاف دست

از تربیت دوست برخواهد داشت هر چند از برای اهل
 جزایم و مثل محال است چنانکه میفرماید لیس سلطان
 علیه السلام چنانکه گوید از شیاطین گویت یک نکته در زوار بر خیزد
 بر در ملک و ملک جسم جان هر شیطان چون لکای ماریان
 که در هر رفت در درگاه شاه استعانت بایست زان باو گاه
 تا نیاید از گزند اندر گزند تا نکرده زان لکان حالت نشد
 چون تو گشته خود آن بارگاه بر روی باشد زان خانه راه
 که در آن روانی تو با حقش در آن حال تو بیند و زنت
 ساخت ناید ز راه و روک بر زبان فارغ زان در درگاه
 که در آن فاضل در گاه شهر مهر تابان تو خشنه مهر
 باشد پیوسته از زرش امان لیس سلطان علیه السلام بخوان
 که کند و در آن را بیکانه را کی زند را از آن سعادته را
 که ترانان در نبوده هیچ راه خورشید فارغ زان از این خواه
 چون کند و زان مردم زان استعاده بری صاحبان را
 تا در آن لکان اندر رهت بر از آن روند بر در گیت
فصل این مسکن از جهت ایادی صاحبان نیست چنانچه فرمود
 انا جعلنا الشیاطین علی الکافریین نوذرتکم اذی بلوچ
 مسکن مودی بیکانه است لکن اگر ترک رفتن و سفاکاری

بیکانه میشود پس از آنکه بیکانه شدی از مسکن طلبند
 طلبند میباشی زیرا که مسکن کاوش یا صیافی و کوزه
 را نیست و همچنین اگر صاحب خانه متلبس بلباس
 شود که آن لباس مسکن از او ندیده بود و خود را باو
 نتواند بود البته خواهد گرفت پس اینست مسکن که
 فرموده حضرت ^{تشیع} من یقوم فهو منکم اگر بلباس
 غیر برائی غیری چنانکه فقها رضوان الله علیهم بیان
 فرموده اند که اگر مسکن بر کوفتی بچهد و آن کوفتی
 از او حل گردد و آن نتیجه اگر مصون کوفتی حکم بکند
 نموند و اگر مصون مسکن حکم بکند نموند علی و الله
 چنین است چنانکه میفرماید امام علیکم قد کاد العریضی
 ان یكون ذاقا پس مباد دوستی ملتبس بلباس
 شود نفوذ با الله چنانکه شایع است و فرمودت ملک خلیل
 بالمره از میان مردم بروید و قافون نصاع و محوس
 و شایسته خلق شو چنانکه شده از قبیل دشمنان شید
 و مسیبل گذاشتن و لباس ارامه را پوشیده و بالایش
 فشست و بر وضو است و سایر چیزها که گفتی را نشاید
 این دوست که لباس دشمن پوشد و اما بپناه صیوم ^{تشیع}

و شستن لباس دوست پر شد آنوقت آن انسان بجا
 که از طریق حق افتاد عشره و از قانون دین امتلا
 بر خور و در بنامند و خود را با هلس و اگراس
 بد شمت نماید و از عهد قوی انفسکم و اهلکم تا
 بنادنی خود و بنار اندازد و وضو را سود خود پند
 بعد از اینکه از خواب فریب و از خیال حبیب
 آن ^{فای} حبیب بیدار و بخود کار از دسته رفته و ندان
 در آن سو می ندارد و هر زمان فریاد یا یکنه
 که اخذ فلان کماله خلیله افتد ائیکه عن الذکر
 بقدر اذ جائتک زند و جواب ولا قلن مو و لو
 انا نفسک شنود یغی گوید در قیامت بند عاصی
 بعد از اینکه فریب خود و ایمان بر یاد رفته گوید
 ای کاش اخذ نمیکم آن ابلیس انصاف از بری خود
 دوست و راه تا آنکه مرا بد و سیه بجا و کراهی انداز
 و از دوستی و ستاد خدا و احادیث ایشان و
 فضایل ایشان منع نماید و در جواب آن ابلیس که
 غلط میکنی و مرا سز نشو مکن آیا از او باب کمال و
 دایان دین و خداوند بتو رسید به شیاطین الا
 نشین

این کتاب است که در بیان
 احوال و عقاید و احادیث
 و فضایل و عیوب است
 و در بیان احوال و عقاید
 و احادیث و فضایل و عیوب
 است و در بیان احوال و عقاید
 و احادیث و فضایل و عیوب
 است

زیرا که کفر صلیس بلباس اسلام و نقایص و اهل ایمان
 در بازار جان چون سوداگران سودمند اند نه صاحب
 که در بدست آرد و نه هاد و راهی که کشتگان را بطریق
 رساند ^{کشتگان} کشته شکستایم ای با دشمنه بر خیز : شایک
 باز پندیمه دیدار شما را : الحاصل شیاطین و الجن یوحی بعضه
 الی بعض و خوف القول غرض بدانند ابلیس بر ابلیس اگر نخواهد
 قول را راجع دهد لابد بصورت در آید که مسموع القول باشد
 فقال و عطا و سایر اصناف زیرا که انبیاء و افعال انبیاء مسموع
 الکلام نیستند پس لهذا این ملعون بصورت ظاهر شود که تواند
 دین از خلق بر بایدا و لا با است بصورت انسان ظاهر شود
 بصورت اشرف طایفه که مقام و ثبوت دین را سدا بتوانند
 خود را حاصل نمایند لهذا در این صورت محبت عدم نصیرت
 عظیم شده که هر یک در نزد خدا خود را حق میدانند و خدا
 خود را باطل میدانند با آنکه کلام عقول و شعور و ادراک
 اند بعضی در خدا و صفت خدا می بینند و بعضی در نبوت و بعضی

قول خدا را که یغی

در کلمات و بعضی در فروعات و هر دو ایمان و اسلام
 و اختلاف خود را بر اینند نسبت کفر و نفاق خواهند داد و
 با القطار المستقیم ذلک خیر و حسن تا و بلا پس از این شد آنچه
 ظاهر درین مبین در صفت مومنین بیان فرموده بنفای
 ایراد نموده شاید خداوند بکند و موسی خناس الذی یسوی
 صدور الثمن خلاصه ده داشت ایمان ^{نکته} فی صفة اهل الایمان فی الکتاب
 عن ابی حمزة قال سئل عن قول الله عز وجل هو الذی یزکک ^{الکثیر}
 فی قلوب المومنین قال هو الایمان قال و سئل عن قول الله عز وجل
 بروج منه قال هو الایمان و ايضا در کاف عن محمد بن مسلم ^{حقیقت}
 قال الکسب الایمان فرمود حضرت امام محمد باقر که مراد از کسب
 و روح منه ایمان است یعنی در مومن بجا است تأیید و تحکیم
 مرد و یا شد و همچنین در کاف از جمیل که گفت سؤال کردم از
 صادق علیه السلام مراد از کسب در کلام خداوند در این است که ^{نکته}
 فی قلوب المومنین فرمود مراد ایمان است گفت سؤال کردم و باید
 بروج منه فرمود ان ایمان است عین کرم و الزهراء کلمة التوفیق

فرمود مراد ایمان است و ايضا در کاف از محمد بن مسلم ^{نکته}
 قرار داد ایمان را به هفت سهم علی الب و الصدق و البقیة و ان
 و الوفا و العلم و الحلم پس از تقسیم کرد این هفت سهم را در میان
 مردم پس هر که دارای این هفت را باشد او مست مومن ^{صل}
 و بارگذاشت بر او فرمود و تقسیم نمود از برای مردم بعضی را یک
 و بعضی را دو سهم و بعضی را سه و بعضی را چهار سهم و بعضی را ^{حب}
 یک سهم بنیت مثل در سهم و هكذا الی هفت در کاف در باب بنیت
 الاسلام حضرت امیر المومنین فرمود بنیت در اسلام ^{نکته}
 هر که بنیت ندهد از این بعد از این احدی از این بنیت فرمود که
 اسلام ان نایم است و تقسیم همان یقین است و یقین همان تحقیق
 است و تصدیق اقرار است و اقرار همان عمل است و عمل همان ادای
 و فرمود مومن اخذ نمیکند درین خود را از برای و هو اخذ و لکن
 اخذ میکند بخیر و بد با و از پروردگار و مومن آنست که ^{نکته}
 یقین خود را در عمل خود و الحاکم فرمیدند انکار خود را در عمل خود
 و فرمود هتیم باید که جان من در دست او است بخیر شناختن

تغیبات
ایمان

امرا ایشان پس عبرت گیرید از کار کافران و منافقین را با اعمال
ایشان و در کافی ایچ فرمود رسول خدا ص السلام علیهم وعلی
آلهم و از بندگی الوفا و مؤثر العمل الصالح و عماره الورع و الحشمت
اساس و اصل اسلام حبیب اهل البیت و در کافی از امام محمد باقر
سؤال شد از امیرالمومنین ع از ایمان فرمود خداوند تبارک و داد
ایمان را چهار ستون الصبر و التقی و العبد و الجاد پس صبرین
چهار تعبیر است شوق و شفقت و زهد و توفیق پس اگر کسی
مشاقق داشت سالم است از شهوت و کسیکه تیریدان از شهوت
انحراف و کسیکه زهد و زور در دنیا اسان میشود و بدو صحبت
و کسیکه میل برک دارد و غیبل میکند در خیرات و یقین نیز بر جای
ستبلیت دیدن زیرکی و قابل دانائی و حکمت و شش است
از کد شدن کان پس اگر کسی بر بند خطنه اعدیت شد حکمت است
بر خور و حکمت حدیث است و کسیکه شناخت عبرت را نشاند
سنت را و کسیکه شناخت نیت را پس کویا بود با ولین و هدایت
یافت با نچه که قوی است در دین و نظر خواهد نمود و کجواندکجا

مرفیبتین

بچه نجات یافته و بانکه هلاک شد بچه هلاک شد و غیر این
که خدا هلاک کند انکه را هلاک کرده مگر معصیت و نجات
داد خدا انکه را نجات داد بطاعت و عدل نیز چنانچه
دقت فهم و فرو رفتن در علم و روشنائی حکم و استقامت
پس کسیکه تفهیم و تفهیر میکند جمیع علم را و کسیکه بدانند
جمیع شرایع احکام را و کسیکه حلم و زهد و تقوی میکند در اخلاق
و زهد مکانی خواهد نمود در میان مردم بزرگوار و بزرگواران
اول مرهم و فو و نواز منکر و صدق در مقام و تشیع نمود
مشاقق پس کسیکه مرهم و فو و نواز منکر و صدق در مقام و تشیع نمود
نواز منکر و بکند پنه شیطا از انجا که میالد و نواز منکر و بکند پنه
بود و کسیکه نواز منکر و بکند پنه شیطا از انجا که میالد و نواز منکر و بکند پنه
یافت و کسیکه تشیع فاسقین نماید بخت کویا نجات خدا کسیکه
عصبیت از غیبت طاعت اعضا خواهد نمود از غیبت او ست پیران
است ایمان و علامت ایمان و شعب ایمان کافی **در کافی ایضا**
المومن و علاماته و صفاته عن ابی عبد الله ع فرمود برخواست مردی که

او هم بود و مردی بود ما بد و ناسک و محتسب و خضر
 المومنین و ابنزکوار خطیب میخواندند و عرض کرد یا ایها
 منین تو صیغ کما نزلای ما مومن را وصفت مومن را گویا که
 ما بیدار و بختیم پس فرمود ایها المومنین هو الکثیر الفطن
 بشره فی وجهه و خوفه فی قلبه اوسع شیء صدرا و اذل شیء
 نفسا ناجر عن کل فان حاضر علی کل حسن لاحقود و لا صوره
 و ثاب و لا یتاب و لا یتاب و لا یتاب بکوه الرفعه و ثناء
 السمت طویل الغم بعید الهم کثیر الصمت و قور ذکر و صبور
 شکور مغفور فکرم سرور رفیع سهد الخلیفه لیل العریکه
 رضای قلیل الا ذل و الامتاک و الامتاک ان صحت لیس

و ان غضب لم یترق فحکمتکم و استقامتکم و مرجعکم
 کثیر علمه عظیم حله کثیر الرضا لا یضد و لا یجول و لا یفجر و لا یطر
 و لا یخفی حکمه و لا یجوز فی علمه نفسا صلد من الصلد کما
 احل من السهد لا یخج و لا هلع و لا عنف و لا صلف و لا
 و لا متعق جمیل المنازعه کریم المعتبر عدل ان غضب یقوان
 طلب لا یتور و لا یتک و لا یختر خالص المود و ثیق العهد
 العقد شفیق و صول حلیم غول قلیل الفضول راض عن الله جل

خالف لما ولا لا يظلم على من دون ولا يخوض فيما لا يعنيه

للمدين محام عن المؤمنين كيف المسلمين لا يخزق الشا^{لا} سمعة

الطمع قلب ولا يصرف اللعب كما ولا يظلم الجاهل على جاهل

لا يتجاسر ولا يطاشر وصول في غير غف بزول في غير من

لا يخبال ولا يعبد ولا يثق الا ولا يحيف بشر ارفيق بال

ساع في الارض عون المصغيغ غوث الملهوف لا يهتك سرا

ولا يكشف سرا كثير البلوى قليل الشكوى ان راو خير اذ كره

وان عاين شرا ستره لير العيب ويحفظ الغيب فيقبل العثرة

ونعير الزلا لا يظلم على نصح فيذره ولا يدع جنح فيظلم

امين رخصين يقبل العذر ويحل الذكر ويحسن بالناس الظن

على العيب نفس رحيب في الله بفقير وعلم ويقطع في الله خيرة

عنه لا يخزق برفح ولا يطاشر به مرجع مذكر للعالم معلم

لا يتوقع له باقية ولا يخاف له عايلة كل ساعا خلف عنده

سعيد وكل نفس اصلح عنده من نفسيه عالم بعينه شافل

نجة لا يثق بغير ربه قريب وحيد جريد يحب الله ويحبه

ليتبغ رضاه ولا يثقم لنفسه بنفسه ويوالي في سخطه رجا

لاهل الفقر مصادق لاهل الصدق وانزل لاهل الخوعون للزيب

اب اليقيم لعل الارامل تحق باهل المسكنه من اجل كثرته

لحل شدة هشا شرباش لا عيباس ولا جباس صديق لظلم

لتيام ديقو النظر عظيم الخذر لا يخل وان فخل عنه صبر عقل فاستقم

وقنع فاستغنيا وه لعل شهوته ووده لعل حشيه عفو

لما وحقه لا ينطق بغير صواب ولا ليس الا الاقصاد مشية

التواضع خاضع لرب لعل لعل عنة فيكل حاله نية حاله اعلم

ليس فيما غش ولا حذقة فطره عبقر وسكوتة فكرة وكلالة حكمة
مناصحا مبتدأ لا متولجا فاصح السر والعلانية لا يجرأ حجة ولا

ولا يكره ولا ياستغنى ما فاته ولا يفرح على ما اصابه ولا

يرجو ما لا يجوز له ان يجار ولا يفسد في الشدة ولا يطر في الجا

يخرج الحلم بالعلم والعقل بالصبر تراه بعيدا كسكرا دائما شامرا

قريباً امله قليلا لا له متوقفا لا حبله حاشا قلبه في الكوارير فانه

نفسه متفتيا حمله سهلا امره حزينا الذنب صيته شهوته كظوا

غيطه صافيا خلقه آما منه جابر صغيفاً كبر قانعا بالذي قد

لومئذ ناصروه محكماء اكثر اذ كره خيال الناس ليعلم وصيبت ليل

وليتال ليعفهم ويحجب ليعفم لاسيما ليعفم ليعفم ولا يعفم ليعفم

سواء نفس فخر عنا والناس من فخر راحة لقب نفس لا فخر

فما راج الناس من نفس ابن علي صير حتى يكون الله الذي ينصر

بعده ممن تباعد منه بعض وزاهنه ودنوه ممن دنا منه

ورحمته ليس تباعد تكبر ولا عظمت ولا دنوه خذ بعينه ولا خلافة

بل يعفم عن كان قبله من اهل الخير فهو امام ابن بعده من اهل

البر قال فصاح هاهم صيحة ثم وقع من ثياب عليته فقال امير المؤمنين

اما والله لقد كنت حاقنا عليه وقال هكذا تصنع الموعظة الحسنة

البا لغيرها هلهنا فقال له قال فباي لك يا امير المؤمنين فقال

ان لكل اجلان بعدوه وسببا لا يحيا وزهنا لا لا بعدا فاعانفت

لسانك شيطان حضرت امير المؤمنين ثم فرغ من دأى هاهم مومن ان

كثيرا له هو شيئا را بهن تا كول هر شيئا ينزله وروى في

وانتشار است يعني بحسب ظاهر جندته رواست ولكن لا بدوه و

او در دل او ست وسيع است سديرو كه بعض شيند خير

دل شك مكنش ودر هر كس خود را ز ليدت وبيت تو ميلاند

منه برود و تركنده است از هر فاني شوند يعني ميلش همیشه

واخرت است فرورونده يعني هر خويار كه به پند يا بشود كه

در او ضايعت برود و كار است التبر ترك غنكند او را و محمود

اصل حقه يعني چيكي عداوت را كويند يعني زود عفو است

سنت عفو و انكسر كوينا كه نخواستند چيز و داشتند باشند در

فقر و پریشان و بفهم ميخواهد اعم از اينكه بخودش برسد و نرسد

و حسد در هر جا يعني خود است و دشنام كوينا اصل و ثب

بنز کو ابراهیم بدانند ^{خوب} غلط است پس بخشود خود را خوب میدانند
 حبس ظلم خداوند و بحکمت او ملاقات میدهند این اعظم کفر است که در
 نزد خلق هست و سهل است و اقولون هاتین وهو عند الله ^{عظیم}
 و شامکین پندارید و خدا بزرگ میدانند استغفر الله من هذا الذنب
 العظیم سهل الخلیفه نرم طبیعت است و نیکو حضرت همیشه با وفا
 که از راست صافک و متشکک یعنی ادعای جو و پرده در و دروغ
 گو و عیانان زن نیست و در خنده و دهنش شکاف نخواهد شد
 و در خشم شدت ندارد و خنده او بقیه است و منوال او از کبر و
 فهمیدن است و در اجابت سوال برای وقت فهمیدن خود است
 بسیار و اناست بر اناست بر دباری و بار یک ^{یعنی} یعنی او بسیار است
 رحم یعنی مروت و خند و عجز یعنی سرعت نمائیده در کارهای
 نیست و زود در غم و متکبر و اعماض کننده در خویش نیست و لا
 محیف حیل در حکم ندارد و از علم خود بالا میرود و لطف میانه خود
 با خدا فهمیده همان است او را میگویند نفس اصل است اصل
 مراد نیست که نفس از هنر است و سخت است در انچه دانسته و فهمیده

و کول و ضرب و غنچه ر که درین خود را بدینا بدید صحبت مالتی دنیا
 و یا طبع جاه و منصب و بزرگدین خود را از هر چیز غیر نزدار
 و این است کلام حضرت امیر المؤمنین که مومن دلس از شک
 سخت تر است با آنکه در جای دیگر صفات مومن ^{مکاتبت} در جمیع قلب است
 یعنی کوشش و کباب و از عملش برین راست لاجتماع اصابع و شصت
 بودن بر خوردن یعنی چرخ نیست و هلع اخراج بدتر یعنی خوب
 در خوردن بیشتر و در فائده ^{عظم} شکم پرست مردم شکم پرست نیست و
 مغیبه مکر و ملامت کن نیست و لا صاف با بران پروردگار که با
 گویند یعنی مومن بسیار گوی حاصل نیست بلکه که گویا گوشت
 و مختلف یعنی سخت گیر نیست و لا متعق مقرر و شدید در امر نیست
 جمیل الما زحمة در رجوع بمقابل خود صاحب گذشت است عادت
 هنگام غضب و رفیق یعنی مددگار است اگر با کسی رفاقت کند
 اصل رفیق مغیبه مدد است و لا یتوزع خواب کن و تکبر کن نیست
 دو حال است و یتق یعنی در عهد درست است و العقد
 گفته است هر که زبان کو کرده هر بان و تابع است حیل و خول

بند بار و پرده پوش است که است فضولی از خدا خواست ^{خالف}
هوای نفسانی خود است بغایط غیایان در پست ترا خود را ^{صراحت}
ندارد در کلام پیغمبر معین دین و حکامومنین و پناه مسکین است
و کوش ندارد بدیج و بنا و طبع است اشنا خلعت دل خود را و بر ^{عین}
نهی اعمال دنیا حکم او را و گاه است جاهل عالم او گویند و کنند
دانا و شکسته خاطر است لایحاش و لایطیاش فحش کو سبک
منیت وصول غیر عین خواهر کننده است از غیر صفت ^{بند}
است از غیر اسراف لایحبال خدعه و مکر و نیت و در در با ^{هم}
میزود و ظلم نمیکند بلکه هر با نیت مخلوق خداست کننده است ^{میان}
یا بر کند صغاف و غریب در من مضطرب است پرده در نیت و ^{فان}
نمیکند مگر کثیر الحزن بکمال اندوه و کم شکایت است اگر ^{خیزد}
خواهد گفت و اگر بچشم ببیند قیصر می شود عیب در ^{خط}
العین یعنی در پست سر مردم نیک خواه ایستاد و عذر ^{نیز}
خطا پوش است اگر بیاید کسی که قابل عین نیست ^{نشد}
و لکن در دکنه کار نماید زیرا که اصلاح می نماید و ^{حالت}

و حکم کار و نیکو حضرت پر هیز کار خالص و کار دان و ^{سعاد}
عذر خواه و حامد ذکر و نیک خواه مردمان بکان خوب ^{نفس}
خود را همیشه سر زدن نماید بکلاه و مهم دارد نفس خود را ^{بکنا}
دوست میدارد از جهت خدا بدانی در معرفت و علم و ^{فقیه}
در خدا اشتیاق میل قلب بود نه از حد گذراند و از فرج ^{بند}
نشاط و لایطیس و بر عینک داند او را شدت سرور ^{بند}
و غش و اعتدال باشد خواطر او رنده عالم و تعلیم کننده ^{جاهل}
او را پیاپی از نزل نواب و دوانه و ملائی از حد و هلاکت ^{محل}
هر سیم و کوشش پالو پاکیزه می شود بیع و کوشش او ^{نفس}
لطیف و طاهر و از فساد بریت نفس او دانا است بحسب ^{خود}
مشغول است بزم و لذت خود و لایق و اعتماد ندارد ^{خیزد}
خود قریب نزدیک است بخلالت و حیدر بریدیکه و ^{بنا}
دانا و برای خداست و میباید او در راه خداست تا ^{انکه}
خدا را و انتقام نمیکشد از دشمن خود و خودش بلکه ^{و اگر}
میکند ماخلوند از جهت و انتقام کشد و دوست ^{میدارد}

فوت

و ترك نميكنند برادران را در دين و هويت و بدو كوفي نميكنند برادر را
ديني را و با ايشان خدعه ندارند راسته ندارند چيزي بكيلا و فوق
شود و ممكن نميشود با چيزي بكيلا و برساند برادر و صيد ندارد چيزي را
كه خود قابل آن نيت و لايقست يعني كالت و ندارد در سخت
اغبات و عجب ندارد و در دولت تركيب نمود علم را هم و عقلا
صبر چيزي يافتني اول كه در راست كالت و نيت او در عبادت
هميشه با نشاط و سرور است نزد يك است از نزد او كمال است
او هميشه مشطرم است دليل است دل او هميشه بپايد و راست
قافعه نفس قناعت نمود نفس او باطل و نابود نمود و هميشه را ايشا
نمودارش را هميشه عيان و با تو مراست از هر يك كه او خود ميرد
خود را فرو نشاند و حلاوت غصه خود را پاك كرد و اندر مخلوق را
ايمان است از او هسايت او كمال است بنكرت او قناعت نمود و با خد
از برك او عقد تركرده برك است صبر و حكم است او بپايد و كمال
با برادر او ميراث ميكنند محبت علم و ساكت است محبت خدا خود و
افراد محبت همين است و تجارت او محبت و فقر خدا دوست

چیزی را فرو گذاشت ندارد تا آنکه با فقر کند و تکلم میکنند
 بزرگی بان کلام است بر غیر خود نفس خود را در تعب ندارد
 است که مردم و مردم از او در راحت اند و نفس خود را در راحت
 میان از صحبت اجزایش و اگر مظلوم شود صبر میکند تا آنکه
 خدا یاری کند و بعد از مظلومی او از آنیکه دور شدند
 از کینه و پرهیز از او که یکدیگر نزدیک شود با ملائمت و رحمت
 است و دوری از آنیکه و بزرگ است و نرسد و از خود دور
 باشد بلکه اقامه کننده است با آنکه پیش از او بودند و از او دور
 راوی بعد از شنیدن این کلام هم صبر کردند و فدا غش کردند
 فرمود حضرت روحانده که آگاه باشید که قسم خدا بر تحقیق
 بودم که نمیدانم این کلام را با هم با چنین میکنند و موعظه که
 رسیده از جانب حق با اهل حق پس کسی عرض کرد چه قصد دارید
 امیرالمومنین یعنی منظورش تعرض بود یعنی میخوابد بکینه مردم
 حضرت در جواب فرمود از برای هر چیزی اجل یعنی وقت مقدر است
 که از آن وقت نمیکند در پس عرضی مکتب شود و حرف دیگر نکون را

نیت مکرر آنکه این حرف جاری میکند بر زبان تو شیطان و
 کلام است ایضا از ارباب الله که فرمود علامت مومنین صحبت
 علم با الله و من یحب و من یکره یعنی دانسته که درین خدا دوست
 خدا و دوستی خدا و دشمنی دشمن خدا با روی دانسته که خداوند اعظم
 شام و اجل قدر از آنیکه کسی با او دوست یا دشمنی کند پس دوستی
 و دشمنی نیت با خدا اوست یعنی دوست و دوستی او است
 و دشمنی با او است و دشمنی با او است این است معنی الحقیقه الله
 و البغض فی الله پس از این بیان از کلام امام علام فکری در بیان
 خود و ناچنانکه حضرت علام محمد باقر میفرماید احوال بندگان
 فاحفظ یعنی برادر تو است دین تو یکبار امدار حفظ کن و اولا
 و امام در این کلام لطیفه خبید بکار برده از جمله نیت که
 برادر فرمود زیرا که برادر بر فوق تحقیق است نه پدر و مادر
 پدر و مادر با دشمن چنانکه اگر برادر در علییه باشد و در اهل بیت
 دشمن نیز باشد نمیتواند با او بدرفتاری یا از آن در از روی
 و پاس حرمت برادر را در حق او میگرداند اما برادر خود نمیتواند

اما با دشمنی تحقیق
و برادر برادر است

حاکمیت کند برادر خود را بالبدنیت را فتر برادر است تا کفر
 و حمایت بر نک اوست که قدری خود را بنزد و قدری
 کند بعد با سوره که جان بر کرد و بنیداند که در شهادت و ^{سوره}
 ان عمل رشت در آن تاریکی با آن مدعیان رشت خود رشت
 حکمند برادرش را بر این دین برادر نو حیت که از ابتدای ^و
 او جانر کور تا دخول در جنات و ورود به جوار برادر و ^و
 اوست و در جمیع مکاه و شهادت با اوست التبرعات ^{صنای}
 در او بایست پسر باشد نه آنکه برادر و سستی الحاصل ^{جوبد}
 یا بنده است چنانکه در حدیث قدس حضرت نبی الغر مینماید
 من تو حبل الی شبرا تو حبل الی عشرة اشبار یعنی اگر کسی نزد من آید ^{بیت}
 و جبین نزد او خواهد آمد در ره و وجوب و در قرآن مجید ^{میفرا}
 و للذین جاهدوا فینا لنمندیهم سبلنا و ان الله مع الصالحین ^{نعم}
 اگر کسی جویا شود و در سدد تفیش بر اید السیر و در راه است
 و طریق نجات از راه دانائی و یقین خواهیم رسانید و خدا ^{شیر}
 و کدام احسان منبر است که مرده دل را بعلم زنده کند یعنی بایا

رسانند بقصایر و فی هدایه من مویا انفسا فکما یجیئنا الله ^{جیئنا}
 انی مقی کلام امام م که ما یمحسن یعنی هدایت کند و خلق ^{خدا}
 و قال الله من ان الله مع الحسنین چشم باز کن و بیدار ^{نظر کن}
 نه بیدار ^{سر} ^{شکفته} ای بسا ابله ای که در راه است ^{هت}
 پس بر تو نباید داد دست پس و لجواب ^{بشیرت}
 باین بیان امام م که حجت خداوند است پس حجت خداوند ^{خدا}
 و امام م تمام است و بعد از امام حجت عذر نپذیرد چیزی ^{من}
 باشد و چه مرد بمثل مردمان همدیگر حجتیه را بر بندند ^{مقه}
 مثل کوسفند در عین ایشان دلتز شوند بر حجت حلی دنیا
 و بعضی محض کثرت و جمعیت یا آنکه خداوند میفرماید ^{قلیل}
 من عبادی الشکور و امام میفرماید ان المؤمنون خلقون ^{کاکبر}
 الامر فی الی و حدیث الکبری الامر قالوا لایا ابن رسول الله ^{که}
 در حدیث خیط در جلد هفتم چهارم مذکور است و اگر خواهم ^و
 فرموده در قناری بر خداوند علی اعدا و لجایست از ^و
 لطف تو را بر اطر مسقیم نهج تو برساند و بعالی ^{کمال}

باشد در دین حکم کند از حق یقین که هر وقت عرض حکم او
 نماید قال شد اذن لکم ام علی الله تقرون در جواب بتواند بگوید
 بیا یا رب انت اذنت لی فی هذا حکم یعنی برای پروردگار قولا
 اذن دادی باین حکم حاصل محبت خدا زنده و جوینده یابنده
 و لیس و را عیدان قرینه **باب پنجم** فی المعاد و الامور مکلف
 و اجابت که یقین داشته باشد عباد یعنی بازگشت روح
 ایشان در هر روز قیامت صحبت حساب و جزا ان حیرت افرازا
 شرافت تحقیق این مقام بدانکه مکلفین خالی از سه قسم نمیشد
 یا ما حصل الايمان مثل البنا و الوصيا و اوليا و مومنین
 و یا ما حصل الکفر مثل کفار و منافقین و دشمن خدا و سوار
 و لعائن هم و یا آنکه متوسط الحال اند نه در ایمان جدا گال رسیده
 و نه در کفر بلکه میانه خالند اما خلاص الايمان بعد از مردن روح
 او بهشت دنیا میرود و در اینجا نیز نعمت میکنند اند
 سمعنا عید که میشود وقت طلوع صبح صادق ملائکه عیال
 با اسباب از نور بران اسباب نهایی از بایقوت و زهره و زبرجد و

ما حصل
 الايمان

بیا

در مقام

و در عید باشد و سوار میشوند مومنین و چو لان مینمایند
 در میان آسمان و زمین تا آنکه می آیند بادی السلام ^{نشد}
 کوفه میمانند در اینجا تا اول نزول عیدان از ملک اذن
 بزیارت دوستان و اهل خانه و زیارت قبرهای خود
 بعد از اذن میمانند در اماکن زیارت خودشان تا آنکه
 هر صاحب عاید بقدر همان شافعی میشود پس ملک نثار کند
 ایشان را کلاه و سوار میشوند بغرات بهشت در مقام خودشان و
 اندر اینجا بدین مآل تا رجعت ال محمد پس میگردند بدینا
 و هر که در دنیا گشته شدن بود در دنیا میماند چندین مقابل
 هر خود تا آنکه بران خدای میبرد و هر مرد بود بر میگردند تا
 تا آنکه اهل بیت رسول خدا یا رسول خدا باسان بالا میروند
 و در زمین هر چه و مرج میشود و تا عید روز بعد از اید و
 میدمد و هر چه میزند تا چهار صد سال و اسرار حق ایشان یعنی
 الايمان در روح و روحانند و احبب از هر پاستند و میشود
 بر همانند با روز قیامت و در بعضی الکفر دهند که هر چند

ما حصل
 الکفر

میشود از ارواح ایشان در مشرق در مقام طلوع آفتاب که وادی حصار
 موت است و در آنجا بعد از استقبال اند و همینکه غروب از خدای ^{سید}
 محسوس میشود در وادی محض موت و در آنجا بعد از استقبال ^{با}
 میراند ایشان را ملائکه عذاب و طلع آفتاب و بر همین منوال تا ضیق
 بعد از فتح آن باطل میشود از ارواح ایشان و اما احببوا ایشان
 قبرهای ایشان خواهند مثل دود در مشرق آتش مشرق تا ^{باصف}
 و سیم نه محض ایمان است و نه محض الکفر و این گروه باقی میماند
 ارواح ایشان با حبس ایشان تا روز قیامت و همینکه ^{چهار}
 سال گذشت میان دو فتح که فتح ضیق و فتح صور باشد باز ^{باز}
 نازل میکنند خداوندان در پای صادقی که بوی او مثل بوی ^{سبزه}
 افتد که تمام روز همین در آنجا میشود و این در آنجا ^{موج}
 در روزی که تا آنکه جمیع میشود از آنجا هر یک در قبر خود ^ش
 میروید در مدت چهار روز بعد از آنکه میفرمایند با سر ^{فیل}
 بصورت نقوش و عتبات و پیر و کد و حجاب و باید ^{تا}
 میشود هر یک بحسب خود و از قبر بیرون ^{شد} میآیند اما آنکه خال آن

ایشان
 و اول

و صورت ایشان میریزد پس در این هنگام مشغولند حکم بر ^{کتاب}
 اینست معاد یعنی عود ارواح با حبس ایشان که بودند در دنیا
 و احببوا ایشان بهمان عود ارواح با حبس و این امر ^{حق}
 ممکن و آن است که شیخ قدیر بهین ^{نسخه} خبر کرد صادق مصدق
 رسول الامین پس بدینا شد اینها حق بگوای خدا و رسول ^{صلی}
 و همین وقت ثمر عدل و فضیلت در روز جزا بر ^{عالم}
 و نبودن معاد منافی فضیلت در عطا و بخشش و صفات
 عدالت در وقوع عقاب ^{چهار} بجهت اینکه اینها معاد لطیف است
 از برای کافین که معین است بر طاعت و باز گشت ایشان ^{معصیت}
 و این از روی حکمت و احسان است و جمیع اهل اسلام نیز بر همین
 پنج معتقدند پس اینها اصول دین است و اسلام ^{مستحق} بی اینها
 نخواهد و منکر این معاد کفر است علی الباقین پس بدانکه معاد ^{حق}
 است زیرا که خداوند تعالی اهل تکلیف که مخلوق را و امر کرد ایشان ^{نیل}
 بر بندگی و طاعت و وعده فرمود با ایشان و ما بعد از این ^{نیل}
 فرمود و فوالله انکم اوفی عهدکم و اتمثال امرانند دارد ^{نیل}

و بعضی اطاعت کردند و بعضی نکردند اما کسی که اطاعت نمودند ^{عند}
او سرور و نجاتی که فرموده اما تو هر روز بگویم شخصی فی الاصل
و انما فرموده لیجلبونک بالعقاب و لیخلف الله وعده وان یؤ
عند ربک کالف شتر تا بعد از آن غیر ذلک از آیات ربی و کلام
پس وقوع معاد عقلا و شرعا حق است و منکرش مکذوب ^{مذکور}
رسول خداست **فصل** چونکه حشر رحمت اعام مقام عدل
پس واجب است عود هر ذی روح به بیت امان که جزا داده شود و بعد
خودشان از خیر و شر و حق و باطل بگردانند از ظلم و جور و مظلوم ^{بگردانند}
از او این شامل جمیع ذی روح است از حیوان و انسان و جن و شیطان
و حیوانات جمیع افسا منکران که معاد ربی بخواهست بقوله
کل درجات ما عملوا و لیل عمو و حشر ذی روح قول
خداوند است که فرموده و ما من دابة الا فی الارض و لا طائر الا ^{حشر}
الا ام امثالکم ما فطن فی الکتاب شیء ثم الی ربهم بحشرون و قوله
لیقتقن المؤمن ان قرأ بینه و بینه قصاص میکند از برای ^{شیخ}
از شاخ دار و قوله و لا یظلم ربنا احدا و دلالت بتأیید آنکه

بارتیم میگرد حق هر ذی حق را چه بالحق و چه غیره بالحق بلکه ^{میکردند}
میشوند بعضی از سنگها و درختها و طلا و نقره که آنها را عبادت
و تبتا که از چوب ساختند و ایشان از عذاب خواهند نمود ^{حجت}
رضایت شان در این معبود بیت چنانکه خداوند فرموده انکم و
تعبدون من دون الله حصی جهنم انتم لها ورون یعنی فرموده ^{که شما}
ای بیت پرستها با معبودهای شما که جز خداوند باشند و طریق
جهنمیت و نسبت از شما ها مکرانند و در جهنم خواهند پس اگر کسی
بگوید که این تها چگونگی راضی شدند که معبود شوند با آنکه
از برای ایشان عقل و شعور نیست میگوئیم از برای ایشان عقل
و شعور هست نسبت به عالم خودشان و همین است که خداوند
فرموده لو کان فیما الا الله هو لا اله الا الله ما وردوها
منیر مذکور و منیر مذکور از برای ذی العقول است و الا ^{است}
بفرمود ما وردتها با آنکه ما و درها بصیرت عقلا بصیرت ^{است}
که آنها از برای ایشان عقل است و همین فرمود فقال لا تأولون
ایشان طوعا و کرها قالوا ایها الطغیین و نفرمود طایعات **فصل**

بدانکه قصاص جهادات و نباتات در دنیا است چنانکه حدیث
 در این باب وارد است از عقیدانکه نزهت خرم خود بر فراق خداوند
 او را عقوبت نمود بجهت از صبر کرد در میان وی جای غم و شد
 اینکلام در باب کوه هرگاه طغیان نماید کوه بر کوه خداوند
 او را بزرگتر مینماید خواهد بود و زمین هرگاه طغیان نماید و
 بر نیزه و آب شور و تلخ متبدل مینماید و مثل خمر بر هر کس که
 قبول ولایت اهل بیت نمودند تلخ و پز مینماید و اینها عقوبت
 ایشان است در دنیا است بجهت آنکه در ایشان اختیار کفایت
 که قوی باشد تا با شطرنج مشروب جهادات اند که عقوبت ایشان
 بخش خواهد بود بجهت زیادتی قبایح و عصیانها آنکه در دنیا
 مخصوص زیاده اختیار است مثل تمنا و آلات طهارت بر اهل بیت
 با اهل ایمان مثل غیر عمر بن عبدود و خنجر شمر ملعون ^{چند} بر سر خود
 اختیار ایشان جزئی است لکن شلعت و نکبت ایشان کلام است
 و واجب است اعتقاد بر اینک جواریج بر قبایح خود شهادتی خواهد
 داد چنانکه صیغریاید ان الشیخ والبصر والفؤاد کل اولئک ان

قصاص
جهادات

شهادت
جهادات

منو که بدستیکه کوش و چشم و دل از ایشان سوال خواهد شد
 و همچنین تواند بود که شهادت علیهم السلام و ایدیم و احیایم ^{بغیر} بجا
 یعلون یعنی روزی که شهادتی دهند بر سر اهل عصیت ^{بها}
 و دستها و پاهای ایشان با خنجر کوبند از عصیت و با آنکه احادیث
 بسیار دارد در خانه که معصیت نمود مغفور باشد لکن شهادتی که
 او فلان معصیت را کرده و همچنین شهادتی روزها و شبها ^{که}
 سایر بندگان روزی که قیامت و ساعات و ماه و سال گلاسه اند
 با اهل ایشان و همچنین در اینها نیز گلاسه اند مثل آنکه اگر
 اذان بگوید حدیث دارد تا آنجا که صدایش برسد ^{هند} هر کس
 بر او از زمین و جان و باغ و نبات و جماد و روز و ماه و سال
 گواهی دهند که فلاک است در فلان وقت از این چنین خبر ^{که}
 شود **فصل** در حبس و اعتقاد بظان کتب ان نوشته است
 که سلك رومان با نایبین در فزایش از سوال مینماید چنانکه
 عبدالله بن سلام بروایت مجمع البحرین عرض کرد حضرت ^{الفضل} حضرت
 از اول ملکه که در قیامت داخل میشود بر مقتی کسی گفته منکر و نکبت

شهادت
جهادات

پس حضرت فرمود ملک است که اسم او روان میبرد خشد
 او مثل غنای اسم او روان است داخل میشود برصیت
 و میگوید بنویس آنچه کرده اخیر و سینه پس میگوید آنچه
 بنویسم کجا است قلم و دوات میگوید آید من تو دوات و قلم
 تو قلم تو میگوید بر و چه بنویسم میگوید بر پا چپ از کفن
 بنویس پس مینویسد آنچه کرده از حساست و همچنین میرسد بکناه
 حیا میکند از آن ملک پس میگوید ای ملک ایضا ایضا از خط حیا نکوی
 در دنیا اینجل کردی الان از حیا میکنی پس بر میآید و روی
 که بنزد او میگوید زن که مینویسم پس مینویسد در آن صحیفه
 جمیع حساست و سیئات خود را و میگوید و از بهر چه و میگوید
 گوید چه هر کم میگوید بنویس بعد از آن بگردن او آینه نماید تا
 قیامت و انیت گفته کلام حق که صیغریابد و کل انسان الزمات
 فی عنقه و خروج له يوم القيمة کتابا بایقین و منشور پس میگوید قیامت
 ظاهر شود نوشته او هر که نیگوید که است بدهند نوشته او را
 بدست ایشان از پیش رو و میگوید و در آن نوشته را بدست ایشان

و اگر نوز باشد اهل معصیت باشد میدهند نوشته او را
 چپ و در جلا نیکی دست او را از دست او بکشند و نقدان
 او پروان آورند و بدست چپ او دهند نام عمل او را بنویسند
 پسند خلق کلام یکصد در نزد کتاب الله انما طو صلوات
 و سلام علیه و آن و الله انکه است که عرض اهل خلاصه
 با و کنند پس از جانب خداوند میخوانند بر خدایق با آنچه کرده اند
 از خیر و شر و هر گاه بنویشت خود میکنند میبینند که و می
 استخوانده از اول تا باخری و با آنکه آن بزرگوار
 یک کلام پیش گفته و این است قول با برتیم و تری کل اثر حیات
 کل امر نادم الی کتابها ایوم تجزون ما کتم تعاون هذا کتابا یطوق
 علیکم بالحق انکما تسخف ما کتم تعاون یو که عمل خدای تو کار حق
 با و خواهد شد در دین و دنیا و ولجبت اعتقاد بمنزله محبت
 سخنیدن اعمال و کفین چنانکه صیغریابد و نضع الموارین
 لیوم القيمة فمن ثقلت موازینها و لیس هم المعلقون ومن
 موازینها و اولئک الذین حسروا انفسهم فی جهنم خالدون و کلام

صیغری

نفس

و کلام در معرفت میزان که دو گفته است یا یکی و مراد از کفین
 کف حسنا و کف سنیات یا یکی که مراد همان عدل خداوند
 است بمقادیر راجح و مرجوح و یا آنکه مراد ولایت اهل بیت
 و هم اوست عدل خداوندی این دانستن زیادتی معرفت است
 و ولایت اعتقاد بر صراط که او پل است که کشیده بر
 همین ازاقل عشر همچنان میرود تا به عتبت بالا میرود و در هر سال
 و سر بر هزار سال و میان آن بلندی و سر بر هزار سال خداوند
 است و در حدیثی بجا عقیده است و عقیده میانشینان
 هزار سال و این را مراد از ششتر نیز و از موبارکتر است از
 منافعین و کفار و غیر ایشان ^{از موبارکتر} و از ایشان است از برای
 مومنین و طاعتین یعنی از دوستان اهل بیت ظاهرین و ^{مومنین}
 خلائق و گذشتن ایشان بقدر عمل ایشان است در دنیا و بعضی
 از ایشان میکنند چون بر وجهی و بعضی چون اسب و بعضی
 پیاده و بعضی بدین و بعضی معلق یعنی از دوستان اهل بیت
 ایشان را یکی را اثنی و ولایت اعتقاد وجود صراط در روز

ط
ص

میامت و اما معرفت کیفیت صعود و نزول از آن ^{مقام}
 شناختن حقیقت او و مراد از او چیست و ولایت ^{فصل}
 بگوشت و آن حوضات که از نهر کوثر آب بان رخسار می شود
 حوض در عهد قیامت است و میران میکنند از آن اهل بیت
 تشکران از مومنین را در روز قیامت و ولایت ^{فصل}
 شفاعت و انشعاع پیغمبر و ائمه از برای اهل کبر از امتان
 بزرگوار همچنانکه فرمود در ذخیره نمودم شفاعت خود را از برای
 کاه کاران امت خود که کاه بزرگ کوه باو حدیث بسیار دارد
 که آن بزرگوار شفعی اهل بیت خود است و شفعی جمیع ^{بیت}
 و شفاعت اینها از برای کسانی که خدا خواهد ایشان را از دنیا ^{مهای}
 خودشان و شفاعت ائمه از برای شیعیان خودشان است هر که را
 خواهد اندازد و ستان و قدر و ولایت شفاعت آن بزرگوار ^{مقتضی}
 آن زیادتی معرفت و کمال ایمانست و ولایت اعتقاد بوجود ^{حجت}
 و اخیر در اوست از نعیم مقیم و آن حیات فله هشت گانه است
 همچنانکه حدیث بسیار دارد و قرآن نیز گواه است و هشت ^{بنا}

شعاع
مقام

مقام

نیز موجود است که از روح مومنین در اینجا مستخرج اند تا نفع خود را
 نفع ضیق است و این هر دو را خداوند در کتابش ذکر فرمود
 حیات عدن التي وعد المؤمن عباده بالنعيم سرکان وعده قضا
 لا يسمعون فيها النوا الا سلاما ولام سرزتم فيها بكرة وعيشا و
 ميثاق الدنيا است زیرا که ميثاق آخرت شب و روز ندارد بعد
 فرمود تلك الجنة التي نرضي عباده ناسرکان تقيا و این ميثاق
 آخرت است و ميثاق آخرت هشتانند الا و حشر الفردوس و حشر
 حشر العالیه سیم حشر النعيم چهار حشر عدن پنجم حشر دارالسلام
 ششم حشر دارالجلد هفتم حشر المأثم هشتم حشر دارالمقام و ميثاق
 حشر هفتانست در ظلمه ميثاق حشر عدن که ظلمه ندارد پس
 در آخرت هر پانزده ميثاق است هشتان از ان اصل و هفتان از
 و ظلمه اند و هر اسافی بالای این ميثاق است و هشتم بالای کرسی است
 و هفت ميثاق حشره است و این در زیر آن هشت ميثاق است
 و کمتر از آن در حدیث دیگر است که ميثاق حشره ساکن میشوند
 سرطانی از خلايق مومنین و اولاد زنا که مومنین شدند باطن

و در اینها که در اینها تکلیف نیامده اند و اقربا ایشان نیز
 شفاعت ایشان نکرده اند تا ملحق شوند با ایشان و اسمها ميثاق
 خطیره همان اسم اصل اما ميثاق با اسم اصل و آخر و حشر
 اعتقاد وجود ميثاق است و نعيم اولان و نقصان کیفیت
 آن و حشر ميثاق بلکه فضیلت و دلیل بر وجود آن قرآن
 و حدیث و اجماع **فصل** و حشر ميثاق اعتقاد بر وجود آتش
 و آخر در اوست از عذاب الایم و آتش را که مخلدند کما
 و منافقین و عاصیین حق العذبة و ظالمین و منکرین فضیلت ایشان
 هفتانست و آتش دنیا نیز هفتانست نزد مطلع السموات
 که بر کوه است بوجود آتش همچنانکه فرمود و حاق بالفرعون
 سوا العذاب النار یعصون علیها عذبا و وحشا و آتش دنیا
 زیرا که در آخرت شب و روز نیست و همچنین فرموده و یوم تقوم
 الساعة و این آتش آخرت است زیرا که در آتش دنیا تقوی الساعه
 نیست و تحقیق عذاب دنیا چنین است و آتش نمود آتش دنیا و آتش
 آخرت و زبان مبارک پیغمبر و ائمه بر این جاری بود و صریحا

مثل آفتاب که در نلک است
 است و آنچه در زمین است
 از نیز سخن

اما اجماع مسلمین بوجود اثنی مطلقا اما در کیفیت آن اختلاف دارند
 الا الا ان موجود است یا بعد موجود میشود و آنچه موجود است ^{کلی}
 است یلغی فی الایام وجود نیست بلکه بتدریج موجود میشود ^{خلاف}
 لیکن نمودند بلکه حق است صحیح نیست انکار آن زیرا که در مرتبه ^{مالی}
 کلاما مام و رسول نمکند بلکه تدریجاً عقیده هر یک چیزی که
 با حق آنچه ظاهر است از کلام معصومان هر دو موجود اند ^{اثنی}
 دنیا و چه اثنی اثنی و قرآن نیز گواه است و اما احادیث معراج
 پس فرمود حضرت داخل شد در شب معراج و دید اهل عذاب
 در مقام خودشان و واجب همان اعتقاد بودن این اثنی ^{اثنی}
 دانستن کیفیت آن فضیلت و وجوب است اعتقاد بر آنکه عذاب
 اهل عذاب هر قدر بمانند روزی بزیاده احتیاج ^{عق}
 بیا عذاب آنکه بعد از ماندن چندین عادی شود اثنی از او ^{نک}
 طبیعت ثانوی ماصد شود بلکه در اثنی اثنی عذاب بالا
 انقطاع و مدتی ندارد بلکه هر قدر طول مدت زیاد شود عذاب
 زیادتر میشود بر اهلش چنانکه صریح قرآن و احادیث اهل بیت ^{عصمت}

و در این عقل قاطع حکم است باین و نیز آن اثنی طبقات است
 هفت از ایشان اصل است و هفت دیگر تابع اما نیز آن اصل ^{اول}
 و اعلای جهنم است و دیگر لطیفیم سقر چهار خطه پنج ها و تیر
 ششم سقر هفتم جهنم و جهنم سه طبقه است فاق است و آن ^{هست}
 که در آن تابوتی است از آتش و صعود و آن کوهی است از سقر
 از آتش در وسط جهنم و آثار و آن بیابانی است از سر لک
 که در در و آن کوه شد دریا میگرد و در آن خطرات نیز آن
 اصل است و اسم هر یک از ایشان اسم اصلا ایشانست و در ^{نیز}
 خطرات عذاب میشوند اهل کپره از شیعیان بخود ^{شیعه}
 صفی اثنی باشند **فصل** وجوب است اعتقاد بر اینکه اهل
 مشیت در مشیت فخلدند ابد لا بد و در هر ستر مد و لا آخرها
 و مشیت اند همیشه کلام از قوامان مشیت رزقا قالوا هذالذی
 رزقنا من قبل عطا غیر مجزوز هر چه بخورند از آن میوه جان
 از روزی میگویند این بود ببار و روزی کوره بود خداوند ^{بش}
 از این از بخشش وجود غیر مجزوز یعنی غیر مقطوع و همیشه ^{نک}

بر این نعمت خداوندی روزی که جمیع شیعیان ^{بر این} علا بن اسباط
 از زند و مرد و از صغیر و کبر خاصه بخدا و سر محاسبه که باعث ^{خیر}
 این و چیزه گردیده و ایشان را با دوستان ایشان از شهر ^و
 و اقارب و با برادر و اعمهات و اخوان و اخوات مع حیاتهم
 و الحذر از و طو کوی می برد و امر آنکه اینک آنها از برای این
 نیت و هرگز از نیت خارج نمیشوند و بر این کواه است قرآن
 و کلام اهل بیت عصمت و اجماع مسلمین و همچنین اهل ناسرین خلد
 در این عذاب لا بد و لا یخفف عنهم العذاب یعنی تخفیف نیست از
 ایشان از عذاب و نخواهند در و کلا نصیب جلوه هم بدینا هم
 غیرها لید و قول العذاب یعنی هر قدر که سوزند و در بنای ایشان
 از پوشتها تا زه میر و یا نیم از پوشت که بحیث عذاب در و
 و کواه است بر این قرآن و سنت و اجماع از مسلمین و اگر بعضی
 خلاف کرده اند از صومریا از ارجنیا خودشان است و
 از بر این دارند بر ایشان نیت **فصل**
 و احب است اعتقاد بر اینکه اهل قرآن بر آن ماطو است قوا

و آنچه بر هر رسول الله فرمود از کیفیت قیامت و در نزع و
 و رقصان و نیک و منکر از برای ما حصول ایمان و مخلص الکفر
 در قبر و حشر و نشر و صراط و بر صراط است و این است ^{حق}
 چنانکه فرموده حضرت صادق علیه السلام المصداق فطره علی الصراط
 لا یجوز عبد یظلمه عبد که بر صراط است از صراط نمیکند و ندیده
 که در گردن او خنجر باشد و همچنین مرشدان دهن و مجربان
 جوارح و از عیبت و احوال و از خوردن و آشامیدن
 و پوشیدن و خوابیدن و اقسام نعمتها و از آن و احوال
 از عذاب و علما و فخرها و سلسله ها و کتبه ها و حجیم و غنیمت
 و غیر ذلک خداوند نصیب نعمتان الحمد کوراندانش است
 و از قیامت خواهد آمد مشک در آن نیت و ان الله یبعث من
فصل و احب است اعتقاد نماید حبیب الحق
 و اهل بیت اجمعین صلوات الله علیهم اجمعین و عجل الله فرجام
 علامات ظهور حضرت ثانی عشر را و لا قطع شد و خواهد شد
 و در بیستم ماهی الاول باران شد یک که شد آن بیامد از آن

روز نیکو آیدم بزین پای نهاد تا بان روز متصد تا باول
منار کرب و میر وید کوشت انا می که خداوند میخواست
زنده گرداند از مرده گان و در هم اول از جیب خروج میکند
از اصغیان و خروج میکند سفینای عثمان بن عفیر از اولاد ابی
سفیان و مادر او از زیرین معوی بن از مرده از اولاد
اللبس و در راه خطبه می شود در قرصافان جسد مبارک
امیر المومنین و ملت عثمان خلاقی او را و منادی حرا آسمان
ندا میکند با اسم آن بزرگوار و در او شهر رمضان ماه
گفته شود در شب پنجم از او و در روز آن افتاب بکیر و در
آخر از روز نیز هم منادی میکند جبرئیل در آسمان بگوید
حق با علی و شیعه است در آخر روز فراید صد خدا بلیس خدای
الا ان الحق مع علی المهدی و میشوند جمیع خلق این دو ندا را
و جمیع اهل باطن خودشان می فهمند پس در این وقت انانی کل
در ایمان و اسلام و اصلاح ایشان است شک میکنند و در
سپت و پنجم از ذی الحجه کشته میشود نفس نیکو محمد بن الحسن و

در مکه مظهر در میان رکن و مقام مطلوب و در روز جمعه
دهم محرم الحرام ظاهر میشود حجت خدا و ندای داخل مسجد الحرام
میشود و در پیش روی ایشان هشت بر شتر پلایند و بعد
از دخول در مسجد خواهد گشت خطیب را و همینکه خطیب
گشت غایب میشود از مردمان در کعبه و همینکه شتر میشود
که سب مشیر باشد بالا و خانه کعبه که در پشت بام باشد
و ندا میکند اصحاب خود را که سید و سیزده نفر باشند پس
جمع میشود در نزد آن بزرگوار از شرق تا مغرب زمین پس
روز شنبه میشود و بخواند در برابر بیعت خود پس اول گویک
با و بیعت کند طاهر ابیض که جبرئیل باشد و می آید در مکه
تا آنکه جمع میشود در خدمت او ده هزار نفر و معینانی ملت
دو لشکر یک مدینه و یکی بکوفه خواهد فرستاد و آن لشکری
که مدینه میفرستد مدینه را حراب میکنند و قبر مطهر حضرت
رسول حراب میکنند و در مسجد حضرت رسول ابی میکنند
تا آنکه اسباب فساد می آید از آن در مسجد و از مدینه رحمت مکه

میروند که کانه را بکنند و در زمین پیدا میروند و چون آن
 لشکر را فرود آورد و نفر که یکی بیشتر یعنی نه ده حضرت میرسانند
 و یکی نظیر یعنی میرود در شام و میترسانند سفینا را بعد حضرت
 روحانده از کله عیدنی خواهد آمد و بیرون میآید آن
 که غاصب یعنی حجت و طاغوت را میآورد در درخت و میگوید
 در زمین خدا و میگوید و حال را و ملاقات خواهد نمود و بقیه
 و سفینا را بیعت خواهد نمود پس اقوام سفینی که را میآید او را
 اقواله را و خواهند گفت که ای سلاطین کوری پس میگوید السلام
 آوردم و بیعت نمود پس با و میگویند و الله ما با تو موافقت نمائیم
 پس بر او میگذارند تا او را از دین بری میانند و خروج میکنند
 با حضرت و دعوی خواهد نمود با حضرت و بدو را خواهد فرستاد
 حضرت او را پس همیشه لشکر خواهد فرستاد در اطراف عالم و درین
 از کفر و نفاق پاک مینماید تا آنکه امر با حضرت متفر خواهد شد
 و بر میگردند زمین را از عدو چنانکه پیش آمده باشد از ظلم و جور
 بدان در کوفه قرار خواهد گرفت آن بزرگوار و حاکم ایشان در

خواهد بود و حکم را فی ایشان مسجد کوفه و مدت طشت ایشان
 هفت سال که در این زمان مقابل است با هفتاد سال از کوفه
 روزها را بگذرانند و خود که هر روزی بقدر ده روز می
 سالی بقدر ده سال شود و همین که از سلطنت ایشان بگذرد
 بقدر پنجاه و نه سال از ایام مظاهر خواهد شد سید الشهدا علیه السلام
 اما حسین با هفتاد و نفر که از شهیدان کربلا بن کوفه
 بودند در کربلا و با ملائکه حضرت با صفی و عبا را آورده
 از روز شهادت آن بزرگوار در نزد قبر مطهر حضرت بودند
 و همینکه زمان حضرت قائم علیه السلام فرجه عیفا درسد گفت
 آن زمان باشد از تو خیم کوفی که اسم حضرت اوسعید است
 و ریش دارد مثل مرد ها و سنگی با او خواهد بود در پشت باطن
 اس و همینکه حضرت از کوفه بیرون خواهد نمود از ملعون آنست که
 بر مبارک آن بزرگوار خواهد زد و او را شهید خواهد نمود
 حضرت از کوفه شهید شود حضرت سید الشهدا روحانده را
 جتیزه و فن خواهند نمود و بعد از امر با حضرت متفر خواهد شد

ملعون با این زیاد و عمر سعد و شمر و جمیع آنانیکه در کربلا حاضر
 بودند از شما دستان بزرگوار را اولین تا آخرین لغت ^{الله} کلاما
 بر میکرد و انداخته و انداخته و دنیا و عذاب منیاید حضرت زینب
 وایشان را بزرگ میفرستند و تا آنکه میکشد تا نیز که را میفرستند
 بقدر حضرت و یا آنکه دوست داشتند نیزید ملعون را جمع میشوند
 از هر ناحیه و بلد و از اولین تا آخرین تا آنکه پناه میبرند خانه
 کعبه و جمعیت زیادی تا آنکه کار حضرت شک میشود و در وقت
 ظهر خواهد شد سقاخ اکبر امیر المومنین علیه السلام با طایفه غریب
 یاری فرزند خود با ملائکه و میکشد دشمنان دین را و امیر المومنین
 از محبت یار و فرزند مدیاست با حضرت امام حسین ^{علیه السلام} میبندد
 که تمام مدت مکش خطاب گفت باشد باز فرقی مبارکش را نکند
 و ترجیح بدهد و راستی نماید لعنه الله علیه قاتل کبر و میبندد سینه
 قاتل بدین الله و مدت سلطنت ایشان بخواب هر سال خواهد بود
 آنکه شرها و چشم مبارک را بستمال میبندد و بیا میبندد حضرت امیر
 در این شما و چهار هزار و پانصد هزار و پانصد هزار سال بنابر اختلاف ^{احادیث}

فصل در بیان بر سر کرد امیر المومنین با جمیع شیعیان خود
 و نیز بر آکان بزرگوار و در صورتی که میبود و در وقت
 زنده میبود همچنانکه فرمود انا الذی قتل رقیب و احی رقیب
 و الاکثر بعد الکره و لا حجة بعد الحجة و الا لعمریه جمیعاً بر میکشند
 حتی قائم زریا که از برای هر صورت خداوند یک عورت و یک
 مقدر کرده و آن بزرگوار را اول ظهور میبندد که لا بد هر چه
 تا میرد و در این وقت جمیع میبندد المومنین با جمیع اعوان و اتباع خود
 و نزاع و جدال خواهند نمود در هر وجه در نزد یک فرات و میکشند
 مومنون در دعوا و لعنتی که یکجا از مومنین در فرات غرق
 خواهند و روایت دیگر دارد که سی نفر غرق خواهند شد پس
 ظاهر خواهد شد تا وکیل مبارک که همدیگر را در آن یا نه هم
 در طلوع انعام و ملائکه و قضا امر فرمود که اگر هر کس
 تا از ایشان را برای ضربت بر زمین و در دست مبارک آید
 هر یک از ایشان و همچنین بلیس ملعون بر بندد و فرار نماید و انصاف
 گویند که امیر و آن فتح خواهیم نمود اعدا و میگویند من پیش

در این کتاب
 در این کتاب

چیز را که شما نمی بینید من از خدا می بینم پس می رسد با و رسول الله
 و میزند با آن خیزش تا او را که بیرون می آید از سینه او می کشند
 اصحاب او را و همه را پس در این وقت عبادت میکنند خدا را و شکر را
 خلق و زنده کافی خواهند نمود و مومنان تا آنکه هزاران فرزند
 زکو خود را ببینند و هرگاه طفل خود را بپای خود می بردند و هرگاه
 که طفل بزرگ شود و انقباض او دراز شود و بهر رنگ که خواهد
 همان وقت با رنگ رنگ خواهد شد و ظاهر می شود در زمین
 جمیع برگها و میوه ها و مومنان میوه رستاخوار در آستان میوه
 تا آستان در رستاخوار و در این وقت ظاهر خواهد شد جنتان و مد
 هانمان در مسجد کوفه و طرقات آن ما شاء الله اللهم از قنای
 و الله الطاهرین پس هر وقت خواهد خداوند آنرا از خود را
 در خرابی عالم نماید محمد و آل او را با منان بالا میبرد و باقی میماند
 زمین هر چه و مرجع تامل روز بعد ما می شود و از زمین نفع
 صور نفع صغیر چنانکه گذشت همچنان از آنرا اظهار و استیلا
 باری با اختصاصا کوشیده و محبت عدم ملا احوال طرقات

ما آب نجاست و نقاب است یا آب سعادت و شرافت انتساب علیه
 حبلیله بنیده رضیه رضیه فاحه الزمان خدیجه الدوان
 بقیس مکان سرکار شاهزاده و لامقام
 ارام الله ایام حیوة و جعل اخرنا من دنیاها و
 بعضی از مطالب شده تا بطول می آید و بدیده انصاف نظر
 نمایند که توفیق چگونه رفیق است اهدایا از که در دین
 نقاب و در قلعه محصور و علم و معلوم مستوری نه از کتاب
 اثری و نه از قیل و قال خبری در شکای لباس صورت خندان
 بجای اهد معنوی کوشیده و بواب ضلال و فریب را برود
 خود تیر نبور ایمان تاج هدایت الله و للذین آمنوا اجرهم
 من الطاقات الى النور که دیده و قلب نیزش نبور الله نور السموات
 و الارض جمیع جوارح را نورانی گردانیده و طاعت حمد و تحمید را
 محو الخیر در صند خود و که سینه الجمل و تابان او باشد گذشت
 و از جمیع کلمات حمد الله اکبر اله تعالی بری شده نیست با ما نادر عذری
 از برای مکلفین و در تحمیل اصول دین از برای یقین خاصه است

شون

تکلیف

که ما با نزاع اهل اسلام است و باین ولایت ظاهر میشود
 و ایان پس چرب یا غلط است از برای قانلی که بگوید عوام
 از هر نسبت محبت این مراتب بلکه معرفت اجمالی گمان میکنند
 و باین حرف ناخاندان ایان را خراب کردند و در علم استند توفیق
 میان دوست و دشمن نکرده اند بلکه اکثر از دوستان و دشمنان
 اعدا شدند زیرا که اصل تقوی که ولایت اهل بیت باید بشناسد
 میان رفت و شجره حنیفه محبت دین چشم و کوشش اهل بیت
 نسبت چنانکه صیغه ما یاد امام عجل الشیعه و صیغه و روزی و صیغه
 در توفیق و ایمان ضعیف خواهد شد آنکه اگر به بیند اهل محبت
 در ولایت کلامی داد کند و هنوز با تمام نرسیده نزاع و جدال
 ظاهر و صریح خواهد شد با رعیت و باین اشیان نسبت بلکه با
 ها و پدید هاست چنانکه در احادیث بسیار و راست که عرض
 ولایت علی بر گانه موجودات شد قبول نکرد مگر پس الولادة
 و مرد نکرد مگر پس الولادة چنانکه میگوید: محبت شریعت
 بخوبی بدید: که دست غیر گرفتاری ما در او: و فرمود

حکایت
ابو دلف

رسول که دشمن ندارد برادر را مگر ولد از ناویا مقول بعقب
 و یا ولد حنیف چنانکه صاحب صنیا البصر فاضل طبرستانی
 از ابو دلف حکایت میکند که ابو دلف و ابی بود در ولایت یس
 علما را دوست میداشت و همیشه علما در مجلس صحبت علی
 تا آنکه روزی در نشأ و کلام افاضه خواسته و بیرون رفت
 از مجلس و قتی که از مجلس بیرون رفت کلام با یجا کشیده بود
 که حضرت رسول فرموده دوست علی را مگر حلال زاده و دشمن
 ندارد مگر از زاده پس ابو دلف گفت شما را خدا قسم میدهم چنان
 دارید در پیر و ما در من هم گفتند کان خیر گفت هیچ کان
 پدر مرا در خطا کار باشند گفتند غور بیا نه در جواب گفت
 حال بدانید ذره از محبت علی در قلب خود نمیدانم بلکه اگر کسی مد
 او را نادان خودی آید مرا الحاصل علما پریشان شده ساکت ننشستند
 نشستند تا آنکه سلطان ابی دلف باز گشت دید علما را پریشان
 نشستند پرسید که شده که پریشان شدید جوابی ندادند
 تا آنکه بعد از اصرار و برآمد سلطان صورت حال را عرض نمودند

فوراً سلطان ابی دلف سجده افتاد فرمود کوشیدارید تا من
 حال را بگویم من رسوا باشم بپزاشت که نسبت دروغ یافتم
 علم بر سوختن داده شود اما حال این پسر است که من خوش بود
 و جهت تغییر مکان را بخانه برادر بردند چنانکه در اینجا ماند تا آنجا
 معتبر شد و برادر مراد را این پسر را بجهت خدمت من در خانه فرود
 من گذاشته تا آنکه مرا غیبت تمام بیاورد رسید دست بردم باو گفت
 صبر کن تا بواست بنیاید و مرا بشما تحویل نماید قبول نکردم و
 عذر خواسته که من در عادت مدیتم بازنه پسر شیطان کوش
 بجز او ندادم باو مقاربت نمودم این پسر متولد شد و الله این
 پسر هم ولد از نالهت و هم ولد حیض و دانم از خود پسر
 این پسر بودم باری بنویسد که صدق رسول الله افی الکریم و الحمد
 للعلی العظیم و همچنین حدیث صادق علیه السلام صلوات الله وسلامه
 علیه که یکی از دوستان زمانی خواسته بدید سراب حنیفه رود
 در هر کوی رسید گاهی میگفت میروم در خدمت حضرت و گاهی
 میگفت میروم نزد امام اعظم که بگویم آن خواهم گرفت تا آنکه رسید

مرتبه در سر کوی قدمی راه رفتم و باز گشت اهل آن شیطان
 گفت کرده بخدایت امام رسید همدیکه چشم امام بم با افتاد
 فرمود و گفت لعلت یعنی اگر مادریت میکردم فرود میفت
 صورت حال را یاد میگویم و فراموشم داد که صورت حال را
 مادرش مخیر شده سجده افتاد گفت ای عید الله فرمود گفت
 ای گفت الله علم حیث بچند رسالت یعنی خدا دانای تر است که
 قرار بکدام خانه فرود میفت بدان ای پسر پارت در سفر بود
 و مرا ابلیس فریب داده که خود را بغلام رساند تا بچند مرتبه
 در یک شب رفتم در بالین غلام عقل را در نایق ابلیس الرش
 کردم باز گشتم و همان ساعت پدرت از سفر آمد و با من مقاربت
 نمود بتو حامله شد مرا نیت مغفله کلام امام که اگر من خود را
 میرساند من تو را بخود را بچند حرام میرساند و حمد خدا را من بآورد
 و تو نیز باز گشتی بهمان که دست از هجر امام بر مندا و امیک
 خداوند این کتاب را مقبول جمیع دوستان که دانند بخیر و
 اگر چه یقین دارم که غیر از دوست که دوست ندانند مقصود

۱۰۱
 ۱۰۲

۱۴۱
۲۵
۲

کلام اقایان لکن اگر بکنیز دست بربند این هزار و شصت

المرشد حامداً مصلیاً قد غفر عن توبیده و شریف

در شهر یزد در شهر یزد در شهر یزد

در شهر یزد در شهر یزد در شهر یزد

در شهر یزد در شهر یزد در شهر یزد

علیه السلام الاقل و الاقدام الطلبة والمصلین العبد الامیر

الحاقی غلام حسین بن ابی القاسم

الحکامی

تبریز



کتابخانه ملی افغانستان